

مجله هفتگی شنبه ۲۶ اسد

۱۳۵۳ - شماره ۲۱-۲۲

# دور

احمد ظاهر آوار (م. ان محبوب کشور) رجوع به صفحه ۱۰۰



Ketabton.com



# رئیس دولت و صدر اعظم وزیر معارف

## فرانسه را پذیرفتند



بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه وزیر معارف فرانسه را برای ملاقات پذیرفته و با وی صحبت مینمایند.

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم پذیرفتند. ریاست عمو می دفتر ریاست جمهوری محمد اکبر رئیس دفتر جمهوری بعضی از ذوات رنی ای وزیر معارف دولت جمهوری فرانسه اطلاع داد که درین موقع دکتر نعمت الله معینی وزیر معارف فرانسه و سفیر کبیر رادقصر ریاست جمهوری برای ملاقات بزواک وزیر معارف، بناغلی وحید عبدالله آنکشور مقیم کابل حاضر بودند.

## یک هیلیکوپتر نظامی پاکستان

### در قلمرو فضایی افغانستان مجبور به فرود نشستن گردید

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خیرداد که به تعقیب تجاوزات مکرر پاکستان در قلمرو فضایی افغانستان روز ۱۹ اسد ساعت ۳۰ و ۹ دقیقه یک هیلیکوپتر مربوط به قوای نظامی پاکستان در منطقه علاقه داری ناری مجبور به فرود نشستن گردید. هیلی کوپتر و عمده آن از طرف قوای زاندارم آن محل دستگیر گردید و قفسه تحت تحقیق می باشد.

## احتجاجیه حکومت افغانستان به شارژدافیر سفارت

### پاکستان تسلیم داده شد

به تعقیب خبری که درباره تجاوز یک هیلیکوپتر نظامی پاکستان بر قلمرو افغانستان پریشب نشر گردید مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خیرداد که بناغلی بشیر بسا بر شارژدافیر سفارت پاکستان در کابل ساعت چهار بعد از ظهر ۱۲ اسد بوزارت امور خارجه احضار گردید و احتجاجیه رسمی حکومت افغانستان بر حکومت پاکستان به نسبت تجاوز یک هیلیکوپتر قوای نظامی پاکستان بر قلمرو فضایی افغانستان از طرف بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه بوی تسلیم داده شد. در این یادداشت احتجاجیه تصریح شده است که بر خلاف ادعا های نادرست مقامات پاکستانی مبنی بر اینکه طیارات نظامی آنکشور

## تلگرام های

### تبریکیه به

### واشنگتن و جا کارتا

### مخابر شده است

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه اطلاع داد از طرف بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم به مناسبت احراز کرسی ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا تلگرام تبریکیه عنوانی بناغلی جرالد فورد رئیس جمهور آنکشور به واشنگتن مخابره گردیده است. مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد: از طرف بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم تلگرام تبریکیه به مناسبت روز ملی اندونیز یا عنوانی جنرال سو هارتو رئیس جمهور آنکشور به جا کارتا مخابره شده است.

## رئیس دولت و صدراعظم

### اعضای کمیته فرعی

### شورای عالی اقتصادی

### را پذیرفتند

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ساعت سه و نیم بعد از ظهر روز ۲۱ اسد اعضای کمیته فرعی شورای عالی اقتصادی رادقصر ریاست جمهوری پذیرفتند.

بناغلی رئیس دولت و صدراعظم ضمن صحبت با آنها پیرامون وظایف عمده شورای عالی اقتصادی مطالبی بیان نمودند و ایشان رادرا انجام امور مربوط مطابق به مشی دولت انقلابی متوجه ساختند.

در این موقع بناغلی علی احمد خرم وزیر پلان و منشی شورای عالی اقتصادی نیز حاضر بود.

## صدور اگریمان

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد از طرف بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم اگریمان بناغلی هاشم مکتوم بن جمعه المکتوم بحیث سفیر کبیر غیر مقیم امارات متحده عربی در کابل اخیرا صادر گردیده است.

در نزدیکی خاگ افغانستان پرواز نمیکند و به تعقیب تجاوزات مکرر طیارات نظامی پاکستان بر قلمرو افغانستان یک هیلیکوپتر نظامی از انواع الووت بر قلمرو افغانستان تجاوز نمود هیلیکوپتر با عمده آن که همه صاحب منصبان نظامی پاکستان میباشد از طرف قوای زاندارم افغانی دستگیر گردیده است.

دریا داشت احتجاجیه اضافه شده است که حکومت پاکستان نمیتواند باتکذیب های نادرست افکار عامه را فریب بدهد و مسولیت کامل هرگونه عواقب و خیم چنین عملیات عمدی و تحریک آمیز تنها بدوش حکومت پاکستان است.

# وزیر معارف فرانسه با معاون صدارت عظمی ملاقات کرد



گوشه‌یی از ملاقات وزیر معارف فرانسه با معاون صدارت عظمی .

بناغلی دنی ای وزیر معارف فرانسه ساعت پنج عصر روز ۱۴ اسد با بناغلی محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نمود .  
درین وقت دکتر نعمت‌الله پژواک وزیر معارف ، بعضی از اعضای هیات معیتی بناغلی دنی ای و سفیر گبیر فرانسه در کابل حاضر بودند .

# بناغلی محمد نعیم بکابل مراجعت کردند

بناغلی محمد نعیم و خانم محترمه شان که بنا بدعوت حکومت اتحاد شوروی برای معاینات طبی و استراحت چندی قبل به آنکشور رفته بودند صبح روز ۲۴ اسد بکابل مراجعت کردند .  
در میدان هوایی بین‌المللی کابل دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت اعظمی ، بعضی از اعضای

# آتشه های نظامی کشور های متحابه از هلیکوپتر قوای نظامی پاکستان دیدن کردند

آتشه های نظامی کشور های متحابه در افغانستان از هلیکوپتر قوای نظامی پاکستان که سه روز قبل هنگام پرواز در قلمرو فزایی افغانستان به فرو نشستن مجبور شده بود در منطقه ناری لوی ولسوالی کتر دیدن نمودند .  
در این موقع بعضی از مامورین موظف عسکری و ملکی حاضر بودند .

## وزیر زراعت و آبیاری عازم ایالات متحده امریکا گردید

بناغلی جیلانی باختری وزیر زراعت و آبیاری بنا بدعوت حکومت ایالات متحده امریکا صبح روز ۲۳ اسد عازم آنکشور شد . بناغلی باختری طی این مسافرت که سه هفته را در بر خواهد گرفت از مراکز تحقیقات و موسسات ترویج زراعت در مکسیکو و ایالات متحده امریکا دیدن خواهد کرد .  
در میدان هوایی بین‌المللی کابل بناغلی فضل الرحیم «رحیم» معین و بعضی دیگر از ارگین و زارت زراعت و آبیاری و بناغلی تودور الیوت سفیر گبیر امریکا با بناغلی باختری وداع کردند .  
درین سفر بناغلی عبدالله نیک رئیس ترویج و انکشاف زراعت ، بناغلی محمد عارف نوری رئیس تحقیقات و بناغلی شاه محمد شیرزی مدیر عمومی صنایع زراعتی وزارت زراعت و آبیاری با بناغلی باختری همراه میباشند .

# افغانستان به یک عضو سفارت پاکستان در کوالالمپور پناهندگی سیاسی داد

قرار اطلاع نماینده باختر آژانس بناغلی بشیر احمد عضو سفارت پاکستان در کوالالمپور از دولت جمهوری افغانستان تقاضای پناهندگی سیاسی نموده است که این تقاضای وی از طرف دولت جمهوری افغانستان قبول و به نامبرده پناه سیاسی داده شده است .  
بناغلی بشیر احمد ضمن مصاحبه پناهنده باختر آژانس گفت :  
طوری که به همه دوستان و رفقای من معلوم است من از روزهای اول حیات به پشتو و پشتونولی و به تاریخ ملی و مبارزات سیاسی مردم خود نهایت علاقه داشتم و اندیشه من همیشه متوجه سعادت و بهبود حال مردم من بوده است .

## نطاق وزارت خارجه گفت

# اظهارات بو تو عاری از حقیقت است

نطاق وزارت امور خارجه به خیر تکار باختر آژانس در مورد اظهارات بو تو صدراعظم پاکستان که افغانستان را مسوول انفجارات اخیر در بلوچستان میدانند گفت نه تنها این اظهارات بی اساس و عاری از حقیقت است بلکه آنرا تردید مینماید .  
وی علاوه داشت که این نوع گفتار های غیر مسوول بناغلی بوتو جز پناه برای وارد ساختن بیشتر فشار بالای مردم پشتون و بلوچ چیز دیگر نمیباشد .

# عمارت جدید لیسه استقلال افتتاح گردید

اسد وارد کابل گردید .  
در میدان هوایی بین‌المللی دکتر پژواک وزیر معارف ، پوهندوی دکتر محمد حیدر رئیس پوهنتون کابل ، مدیر روابط فرهنگی و معاون ریاست تشریفات وزارت امور خارجه ، رئیس تدریسات ثانوی وزارت معارف ، مدیران لیسه های استقلال و ملالی بناغلی اوژوانر سفیر گبیر فرانسه در کابل و اعضای سفارت گبیر برای موصوف از بناغلی ای و همراهانش استقبال نمودند .

فرانسه و افغانستان اعطا گردید .  
بعد از برای دو کشور متفقا با قطع نوار عمارت جدید لیسه استقلال را افتتاح نموده و از قسمت های مختلف آن بازدید نمودند .  
قراریک خبر دیگر بناغلی رنه ای وزیر معارف جمهوری فرانسه بدعوت دکتر نعمت‌الله پژواک وزیر معارف برای اشتراک در مراسم افتتاح عمارت جدید لیسه استقلال ساعت شش و نیم عصر روز ۱۳

عبدالکریم مستغنی لوی درستیز ، عسکری از صاحب منصبان ارشد اردوی جمهوری ، مامورین عالی رتبه کارکنان وزارت معارف و ریاست پوهنتون کابل ، بعضی از اعضای کور دیپلوماتیک مقیم کابل اشتراک داشتند .  
درین محفل بناغلی اوژوانر سفیر گبیر فرانسه و دو تن از شاگردان لیسه استقلال نیز بیانیه های ایراد کردند در اخیر محفل مدالیهای مربوط به جوانب

عمارت جدید لیسه استقلال صبح روز ۱۴ اسد طی مراسمی افتتاح گردید .  
بدو چند آیت از قرآن عظیم الشان قرائت گردید و پس از آنکه سرود های ملی افغانستان و فرانسه نواخته شد دکتر نعمت‌الله پژواک وزیر معارف و بناغلی رنه ای وزیر معارف فرانسه بیانیه های شانرا به مناسبت افتتاح تعمیر این لیسه ایراد کردند در این مراسم بعضی از اعضای کابینه دکتر جنرال

# ۷۳۰ جریب زمین دیگر در وادی هلمند به اشخاص

## بی زمین توزیع گردید

باساس هدایت ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هفتصدوسی جریب زمین روز ۲۴-۲۵ ساسد در پروژه وادی هلمند برای عمده بی از خانواده های بی زمین توزیع گردید .

یك منبع ولایت هلمند گفت روز ۲۴-۲۵ ساسد برای هفتاد و سه خانواده بی زمین که از

درجه اول بوده و از نگاه انجنیر ی آماده بهره برداری میباشد .  
نامه نگار باختر اطلاع میدهد که خانواده های بی زمین از اقدام دولت انقلابی مامینی براسکان مردمان بی پناه استقبال نموده و با شهادت های زنده باد ښاغلی محمد داؤد بانی نظام نویسن باینده یاد نظام مردمی جمهوریت و اجرای آن ها محفل را بایان بخشیدن .

بیست و چار ولایت کشور میباشد زمین توزیع متبع اضافه کرد این زمینها در ساحه ولندوالی ناوه در پانزده کیلومتری شهر لشکرگاه موقعیت داشته از یک کانال فرعی بطول هفت کیلو متر آبیاری میگردد .  
متبع متذکر شد زمینهای توزیع شده از نوع

افغانستان و تجدید قرارداد کار این هیات مذاکرات صورت گرفت .

هیات باستانشناسی جاپان از سال ۱۳۳۸ با نظر یک سلسله حفريات رادر جقلاق تبه ولایت کندز، لغمه ولایت ننگرهار، و تبه سکندر ولسوالی میرپنجه کوه انجام داده است.  
يك منبع مدیریت عمومی حفاظت ابدات تاریخی گفت: در جقلاق تبه کندز ولغمه ننگرهار حفريات تکمیل شده و حفريات تبه سکندر هنوز ادامه دارد .

منبع علاوه کرد هیات جاپانی نتیجه مطالعات فنی خود را در افغانستان طی کتب و رساله ها راجع به سروی ساحات باستانی شمال کشور و سروی ستوپه های اطراف کابل و جلال آباد نشر نموده است .

منبع متذکر شده است مذکور بطور عموم فیل خانه و باسول رادر ولایت ننگرهار و مغازه هزاره رستم رادر ولایت سمنگان سروی نموده و اثر مربوط به این سروی را به تصحیح و تدوین پروفیسور میزینو سابق رئیس هیات باستانشناسی جاپان به طبع رسانیده است

منبع متذکر شد هیات باستانشناسی جاپانی فوتوگرافی مغازه های بامیان و تکمیل نموده و عنقریب به مدیریت عمومی باستانشناسی و حفاظت ابدات تاریخی تسلیم مینماید .

## راجع به پروگرام حفريات آينده

### هیات باستانشناسی جاپان مذاکره

#### بعمل آمد

در این موقع که دکتر زهری ملی طرزی مدیر عمومی باستانشناسی و حفاظت ابدات تاریخی وزارت اطلاعات و کلتور نیز حاضر بود راجع به پروگرام و حفريات آينده هیات مذکور در

بو هاند کورتونین وزیر اطلاعات و کلتور ساعت نه صبح روز ۲۴ اسد پروفیسر هیوگوچی امر هیات باستانشناسی جاپان ملاقات نمود

## وزیر معارف

### فرانسه از آثار

### باستانی بامیان

### دیدن کرد

ښاغلی رونه ابي وزیر معارف فرانسه در حالیکه ښاغلی عبدالخالق رفیقي والی بامیان با وی همراه بود عصر روز ۱۶ اسد از آثار باستانی هنکام مشاهدات وزیر معارف فرانسه از آثار تاریخی بامیان دکتر زهری ملی طرزی مدیر عمومی باستان شناسی و حفاظت ابدات تاریخی وزارت اطلاعات و کلتور در هر قسمت توضیحات میداد و وزیر معارف فرانسه و همراهانش ساعت پنج و چهل دقیقه عصر دیروز از کندز به ولایت بامیان وارد گردیدند و در نزدیک شهر باستانی ضحاک از طرف والی و روسای دواير آن ولایت پذیرایی گردیدند .

مهمانان فرانسوی در دعوتی اشتراک کردند که از طرف والی بامیان در هوتل آنجا ترتیب گردیده بود .  
همچنان مهمانان فرانسوی عصر روز ۱۵ ساسد مسابقه بزکشی را که بین تیمهای ولایت کندز صورت گرفت مشاهده کردند .  
طبق یک خبر دیگر وزیر معارف فرانسه و همتا همراهانش بری شب در دعوتی اشتراک نمودند که از طرف ښاروالی کندز در هوتل سل سپین زر ترتیب یافته بود .  
در این دعوت والی کندز تعایفی از صنایع دستی آن ولایت به وزیر معارف و همراهانش اهدا نمود .

وزیر معارف فرانسه و همراهانش صبح دیروز برای مشاهده از آثار باستانی بامیان به واسطه موتر رهسپار آنجا شدند .

## استخراج تملك معدن اچین آغاز گردید

بانتلاوت آباتی چند از قرآن پاك استخراج تملك معدن اچین ولایت ننگرهار ساعت ۱۱ قبل از ظهر روز ۱۷ اسد توسط ښاغلی عزیزالله واصفی والی ننگرهار افتتاح گردید .  
والی ننگرهار طی بیانه ای بهره برداری و استخراج از این معدن را مفید خوانده و علاوه کرد که برای رفع نیازمندی های اقتصادی کشور استفاده های شایانی از آن بعمل خواهد آمد .

معدن و صنایع ضمن ابراز مطالبی راجع به اهداف استخراج تملك تنها در کشور مورد استفاده قرار میگیرد بلکه در خارج نیز تقاضای خرید آن زیاد است.  
انجنیر سید هاشم دهزاد امر استخراج تملك ننگرهار گفت ذخایر تملك بطور عموم در دامنه شمال سپین زر خیلی زیاد است ولی تملك درجه اول تنها در معدن اچین تقریباً هفتصد هزار تن تخمین شده است

وی از انجنیران و کارمندانیکه روزانه در هر مدت ساعات کار خود سه ساعت را بایگان کار محصول تربیه آغاز مرحله رژیم جمهوریت میکند ابراز خرسندی نموده و این عمل شایرا در کشور خواند.  
بعده انجنیر عبدالصمد سلاح رئیس استخراج

وی افزود:  
معدن تملك جین که استخراج آن امروز آغاز میگردد يك ساحه پنج کیلو متر را احتوا میکند .  
وی گفت از آغاز کار تاکنون بیش از نه اعشاریه پنج کیلو متر سرباز آفریه عبدالخیل اچین و تاقریه ماماخیل برای عبور و مرور عرادهجات جهت انتقال

تلك استخراج شده احداث گردیده و قابل استفاده میباشد.  
وی گفت انجنیران و کارکنان این پروژه تصمیم گرفته اند از تاریخ ۲۰ اسد تا ۲۵ سنبه روزانه در هر دوره ساعات کار خود برای سه ساعت مجانی کار کنند .  
وی گفت در استخراج معدن تملك ننگرهار پنج نفر انجنیر داخلی دو نفر انجنیر خارجی و ۵۲ نفر کارگر و مامورین اداری مصروف کاراند .

حین افتتاح معدن تملك اچین برید جنرال ارکان حرب محمد یونس قوماندان قوای لفرقه ۱۱ ننگرهار عمده ای از روسای وزارت معدن و صنایع لوی ولسوال شینوار، روسای دواير و بعضی از اهالی ولایت ننگرهار حاضر بودند .

## سرك كلالان و خمزر گر افتتاح گردید

ښاغلی غوث الدین فایق وزیر فواید عامه سرك كلالان و خمزر گر لوی ولسوالی کاپیسا را که جدیداً احداث شده است افتتاح نمود .  
يك منبع وزارت فواید عامه گفت این سرك بطول هفت کیلومتر و عرض ۶ متر احداث گردیده و نسبت به راه سابقه ۴ کیلو متر فاصله بین کوهستان و کوبند لوی ولسوالی کاپیسا را کوتاه تر ساخته است .

نسوان کوهستان واقع شده است . در مسیر آن يك بل بطول ۷ متر و عرض پنج متر سربلنجک بلنجک نیز اعمار گردیده که منجمه بلنجکها ۳۲ آن فلزی میباشد .  
کار سرك كلالان و خمزر گر توسط پونست مرکزی فواید کار وزارت فواید عامه بتاريخ ۵ سرقان آغاز شده و بتاريخ ۱۰-۱۱ ساسد تکمیل گردید .  
در موقع افتتاح ښاغلی عبدالکریم والی پروان

منبع گفت سرك که از برای پرفلوس منطقه میگذرد در جوار آن لیسه میر مسجدی ولیسه و غده از اهالی منطقه حاضر بودند .

## وزارت مخابرات

### سه نوع تکت پستی

### را طبع نموده است

وزارت مخابرات سه نوع تکت پستی را که با تصویر پرندگان وحشی مزین میباشد طبع نموده است .  
يك منبع ریاست پستان وزارت گفت تکتها که با طبع و صفات زیبا و برنگر های مرغوب طبع شده یک شش و یازده افغانی قیمت دارد و در روز ۱۵ اسد در تمام پسته خانه های شهر مورد چلند قرار داده شد .





شنبه ۲۶ - اسد مطابق ۲۸ رجب المرجب برابر با ۱۷ اگست

# نخستین سالگرد روز نامه جمهوریت

انقلاب پیروز مند بیست و ششم سرطان با محتوای مترقی و پیش رونده اش تعولات و دگرگونی های شگرفی را در ساحات مختلف زندگی اجتماعی مردم افغانستان پدید آورده است. ترقیاتی که در نهایت نیازمند بهای اصلی و اساسی مردم را مرفوع ساخته و جوابگوی خواسته های آنها است. در پهلوی سایر تحولاتیکه در همان روز های اول انقلاب ۲۶ - سرطان عملی نمودنش اقدام شد. یکی هم تحول عمیق و بنیادی بود که در مطبوعات کشور پدید آمد. و مطبوعات که بازگوگر خواسته های نظام نوین جمهوریت است ازین وظیفه خطیر ملی تا امروز پیروز - مندانه بدرآمده است. نظام نوین جمهوریت برای آگاهی و روشنی ساختن ذهن مردم و در نهی است برای اینکه تمام مردم از کارها و پلانهای دولت آگاهی یابند. در توسعه و گسترش و سایل نشرات کنلوی و نشرات اخباری و مکتوب بعمت گماشت تاسیس روزنامه جمهوریت که امروز جای دربین مردم افغانستان باز نموده اقدام نیکو و مفید است در جهت نشر و اشاعه اخبار ملی و بین المللی و از همه بالا تر برای منعکس ساختن خواسته ها و مرام های دولت نوین جمهوری افغانستان تا همه بطور مشهود و موقوت از جریانات و مسایل ملی کشور آگاهی یابند.

روزنامه جمهوریت در این وظیفه سنگین و این رسالت بزرگ تاریخی را که عبارت از آگاه ساختن و تنویر افکار عامه است با کمال پیروزی انجام داده و هنوز هم درین راه با گام های استوار تلاش می ورزد روزنامه جمهوریت در جریان یکسال، مردم را از حوادث که در جهان اتفاق افتاده است آگاه ساخته و موثرترین اخبار داخلی را بدسترس هموطنان گرامی قرار داده است. از همین نظر هم است که امروز تیراژ این روزنامه بطور قابل ملاحظه بالا رفته است و این نشانه از موفقیت یکروزنامه میتواند بشمار آید.

روزنامه جمهوریت در ظرف یکسال که یک مدت زمانی نسبتا کوتاهی است مقالات، مضامین و نوشته های مختلف در باره جمهوریت و مزایای این نظام مترقی به دست چاپ سپرده که بدون شک در راه تنویر و آشنا ساختن مردم با سیستم جمهوریت نقش ارزشمندی را بازی نموده است.

و حالا که روزنامه جمهوریت قدم به دومین سال نشراتی خویش می گذارد ما صمیمانه آرزو داریم تا کارکنان این نامه بانیر و مندی بیشتر در جهت ترقی و انکشاف افغانستان عزیز کارهای با ارزش و پرارجی را انجام داده رسالت تاریخی اش را درین راه ایفا نماید.

تصمیم قاطع  
، خلیل ناپذیر  
و دوام دار یک  
ملت میتواند  
اورا به هدف  
عالی اش برساند

## در دفتر مدیر

ما بارها برای آگاهی و قوف یابی بیشتر خوانندگان از چمنده مجله ژوندون درین ستون، در مورد نحوه نشرات و طرز کار مجله ژوندون چیزهای نوشته ایم تا اگر سوالاتی نزد آنها خلق شده باشد رفع گردد. بطور مثال مجله ژوندون با مراجع و اشخاصی مصاحبه میکند که زمینه برای معرفی آنها موجود باشد، تا مردم باین شخص و یا موسسه آشنایی بیشتر حاصل نمایند. ولی اگر خبر و یا زمینه برای اینکار موجود نباشد جای برای صحت باقی نمی ماند.

خوب برای اینکه سخن به دراز نکشد و بر اطلاع نوشته که درین ستون نمی گنجد افزوده نشود می آئیم بر اصل مطلب. درین هفته چند نفر از دوستان که البته کارشان نزد ما گرامی است بدقتس مجله مراجعه کردند تا با ایشان مصاحبه انجام دهیم. این رفقا که خود شاعر و خواننده معرفی می کردند بسیار اصرار داشتند تا عکس هایشان در مجله چاپ شود و صحبت ها و درد دل هایشان بنشر برسد. پایه استدلال آنها متکی باین اصل بود که گو یا آنها در راه هنر کارهای پر ثمری انجام داده اند که، اصلا برای ما ناشناخته بوده است. و بعضی شان ادعا میکردند که تازه به کار هنری شروع کرده اند و اگر مجله بایشان مصاحبه انجام دهد زمینه برای معرفت بیشتر آنها میسر میگردد.

بطور مواز خدمت این دوستان ارجمند باید عرض شود کسیکه بهره کافی از هنر داشته باشد بدون چون و چرا جایی برای خود در بین مردم باز میکند و شهرت زیاد بهم میزند بطوریکه مردم برای آشنایی بیشتر با او عطشان پیدا می کنند و اینجاست که یک نشریه بدنبال آنها میرود تا این شخص و نحوه کارش را برای مردم معرفی کند. نه اینکه خود مراجعه کنند و با اصرار زیاد از طرف یک نشریه خود شانرا برای مردم بشناسانند و اگر در برابرشان جواب گفته شود آنرا نشانه بی اعتنائی یک نشریه و انمود سازند.

# اسلام و زندگی

## ارزشهای جهانی اسلام

اگر در پرا موان اساسات و قوانین حیاتی و اجتماعی اسلام منصفانه و غور و مطالعه صورت گیرد و ارزش های واقعی و انسانی قواعد آن تحت بررسی قرار داده شود بوضاحت این حقیقت جلو نظر قرار میگیرد که دین اسلام فقط بخاطر نجات بشریت از بدبختی ها و تضمین سعادت همگانی جهان انسانیت وارد دنیای موجودات گردیده است .

بر نامه های اصلاحی و بشری این دین روی پایه های مستحکم و متین عقل و منطق استوار بوده و معقولیت و سادگی سیمای اصلی احکام و مقرر ه های آن را تشکیل میدهد و توافق آن در هر وقت و زمان و در هر نوع شرایط زندگی و رهیابی درگیر و در هر گونه عقاید و طرز تفکر ها و در قبال هر نوع اوضاع و احوال اجتماعی چهره واقعی آن را میسازد و متشکل مینماید .

اسلام اساسا دینی است عملی و تطبیقی ، دینی که با عقاید انسان ها سرو کار دارد و با زندگی و چگونگی حیات می آمیزد و در هر حال هدفی جز تعیین مسیری مشخص و مسیری که در نهایت انسانها را به سعادت و کامکاری واقعی و حقیقی برساند ندارد .

آئین اسلام از آنجا نیکه یک آئین زندگی است زندگی را از جهات گوناگون و متنوع اش مدنظر میگیرد و قدم بقدم با انسانها به پیش میرود و در پرتو رهنمائی های مدرانه و بر حکمت خود حرکات انسان را تحت کنترل قرار داده و او را از لغزش و سقوط در پرتگاه های زندگی نجات می بخشد و راه رسیدن به هدف را در جلو آن هموار میسازد .

اسلام وقتی در حیات انسان همراه گردید ، دیگر یک روحیه قوی

و ساجشور دروی میدمد و او را نیرو می بخشد تا در برابر حوادث ناگوار و در طریق نیل با هدف عالی و مشروع خویش نلرزد و از پا در نیاید تعالیم اسلامی بوی می فشانند که با هوس ها و تمایلات سرکش و بی بند و باز فردی و ضد مصلحت بشری و اجتماعی خویش بستیزد و مجال تبارز و پیروزی ندهد زیرا اسلام با هر نوع عملی که در جهت منافی کرامت بشری و منافی مصالح مشروع اجتماعی و مردم انجام گیرد آشتی نمی پذیرد و جلو گیری از آن را جزء برنامه های اساسی و اجتماعی خود

و مسنو لین امر اجتماع می شمارد . اسلام انسانها را در زمین خلیفه خدا (ج) میداند ، از نیرو این وظیفه اساسی و مهم انسان است که دنیا را در پرتو تعمیم و گسترش عدالت همگانی بسازد . زندگی را بیاراید و خواستی نماید ، اجتماعات منظم و منسجم ایجاد کند ، قیادت و زعامت داشته باشد ، طبیعت را با همه داشته ها و ثروتهای ظاهری و نهضت اش تسخیر نماید ، امواج اقیانوس های خروشان را مهارزند و بطور یک کل تمام طبیعت و مظاهر آن را در خدمت انسان و برای بهتر

زیستن بشریت بکار د . اکنون این سوال مطرح است که این انسان و این موجودی که پیکر وجودش از آهن و فولاد نیست و برای بدنش از سیم و فلز ساخته و مهبیا نگر دیده چنان میتواند در برابر هیولا های سهمگین طبیعت قد بکشد و برای مقابله را با آن در خویشتن سراز نماید ؟ چه چیز بوی امیدواری میدهد که میتواند در برابر طبیعت مقابله کند و در نهایت ، قله طبیعت را فتح نموده پیروز مندانه در دلو اعماق آن پیش برود و نفوذ خود را در ژرفای آن قایم و بر قرار سازد ؟ آری ، اینها و امثال آن همه

سوالاتی اند که در بین زمین افکار و مشاعر انسان را فرا میگیرند و بعضا شک و تردیدی نسبت به موفقیت انسان درین گیر و دار عرض اندام مینماید ، اما انسانی که با اساسات و تعالیم جاویدان اسلامی آشنا بوده مبادی اصلی دین اسلام را بخوبی مطالعه کرده است میداند که اسلام در همان روزگار آن نخستین خود ، روزگارانی که بمنظور تعیین مسیر سعادت بخشای حیات انسانی ، قوانین آسمانی بجهان آدمیان میرسد ، این نوید و امیدواری را برای بشریت داده بود که نیروی انسان بالاتر از هر نیروی دیگر طبیعت بوده و طبیعت با همه مظاهر خیره کننده اش برای انسان مسخر ساخته شده است و این دیگر وظیفه انسان است که با شناخت و تشخیص و وظیفه مسئولیت خود که عبارت از وظیفه خلافت در روی زمین است در پرتو استعداد یکه آفریدگار جهانیان در نهاد وی موهبت فرموده راه پیشرفت زندگی و اعمار جهان انسانیت را جستجو نماید و در فروغ دانش بشری همه منافع و نیروی طبیعت را در خدمت انسان و در طریق آبادانی جهان بکار اندازد و در زندگی مورد استفاده قرار بد هد .

از آنچه گفته آمد مبرهن و روشن شد که هیچنوع مانعی از روی اساس و اصول اسلامی موجود نیست که انسان نتواند بر بام طبیعت قدم گزارد و علامه پیروزی و فتح مندی خویش را بران نصیب نماید بنا بر آن هر گونه نظریات و طرز تفکر یکه در جهت ضد این حقیقت و در مجرای منافی این عقاید مسلم ابراز گردد و هر نوع اندیشه ایکه صلاحیت و توانایی دانش انسان را در روی زمین ، محدود

بقیه در صفحه ۵۶

ع، هبا

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

مولوی عبدالرحیم (عینی)

### حضرت زید بن خطاب (رض)

این صحابه جلیل القدر و مرد مبارز اسلام و شهید ساکت و مؤمن کامل یعنی زید بن خطاب (رض) بن نفیل عدوی قریشی برادر حضرت عمر فاروق خلیفه دوم اسلام میباشد . کنیه اش ابو عبدالرحمن بوده نام مادرش اسماء بنت وهب بن حبیب از قبیله بنی اسد و نام مادر حضرت عمر (رض) خیمه بنت هاشم بن مغیره از قبیله بنی مغزون بوده است . وی نسبت به حضرت عمر (رض) از نگاه سن کلان بوده و قبل از وی به اسلام گرانیده از مهاجرین نخستین بحساب می آید ، جنگ بدر ، احد ، خندق ، حدیبیه و سایر غزوات را با رسول خدا (ص) مشاهده نموده و بالاخره در جنگ یمامة زمان خلافت حضرت ابوبکر (رض) در ماه ربیع الاول سال ۱۲ هجری بشهادت رسید ، انالله وانا الیه راجعون . شکی نیست که شهرت ، عدل و خلافت حضرت عمر (رض) بعضی انواری را بالای شهرت برادرش انداخت ولی با وجود آنهم شخصیت آن در مقابل برادرش پستو شیده نماند چوئی نسبت به برادرش پیشتر متولد شده و قبل بر آن اسلام آورده است و از دانش و ایمان کامل بهره وافر داشته هببت جلال و مروت در سیمایش بمشاهده میرسید و قامت بلند داشته در سخاوت زبان زد خاص و عام بود .

حضرت زید (رض) در تمامی غزوات اسلامی بصفت یک مرد فدائی با رسول خدا (ص) اشتراک نموده در هیچ یکی از غزوات غالب نبود و نسبت بهمه در غزوه بدر شهادت از خود نشان داده با برادرش حضرت عمر (رض) در آن معرکه اشتراک نمود . حضرت عمر (رض) درین جنگ چون شهادت او را مشاهده کرد برایش گفت :

زوه مرابگیا تا از گزند حملات دشمن رهائی یافته قوت قلب برایت حاصل شود . حضرت زید (رض) در جواب گفت : آن نوع شهادتی که تو می خواهی من نیز آرزو دارم و از قبولی سیر برادرش امتناع ورزید تا اینکه جنگ پایان رسید .

بالیدارد

# نکسن استعفاداد و درامه و اتر گیت

## پایان یافت

بررسی سپهر روز

درامه افتضاح و اتر گیت بالاخره بروز هژدهم اسد باستعفای ریچارد نکسن رئیس جمهور ایالات متحده امریکا پایان یافت. در تاریخ آنکشور این نخستین بار است که یک رئیس جمهور آن استعفا میدهد این استعفا گرچه برای خود نکسن وعده قلیلی از دوستا نشنا میمون باشد اما از لحاظ اینکه وی را غالباً از خطـ بزرگ محاکمه ای مبنی بر قضایای و اتر گیت نجات داد کاربردی نبوده است. همچنان این استعفا سلا مت قانون، ارزش مطبوعات و اهمیت قضا رادر آن سر زمین تامین و تأیید نمود، که این خود در جریان زندگمی سیاسی و کلتوری ایالات متحده امریکا برای مردم آن سر زمین دارای بهای خاص است.

طبعاً با از بین رفتن نکسن مطابق قانون اساسی ایالات متحده امریکا معاون ریاست جمهور یزمام امور را به کف میگیرد بناء جیرالد فورد معاون ریاست جمهوری امریکا که او خود قبلاً بعوض سمیرو اکتیو معاون سابق ریاست جمهوری آنکشور باین وظیفه گماشته شده و تا حال آنرا انجام میداد، امور ریاست جمهوری را اجرا کرده و نزد قاضی القضاات حلف وفاداری یاد نمود.

درینجا قبل از آنکه راجع به روی کار آمدن فورد صحبتی بمیان آید لازم است شمه ای در باره افتضاح و اتر گیت روشنی انداخته شود این افتضاح در هفده جون ۱۹۷۲ شروع شد و اصل موضوع از ایننقصر ار بوده است که به ساعت دوی بعد از نیمه شب روز هفده جون پنج نفر به جرم داخل شدن در مقر کار کمیته ملی حزب دموکرات های ایالات متحده امریکا دستگیر شدند. مقرر کار کمیته مذکور در عمارتی به نام و اتر گیت در واشنگتن دی سی مرکز ایالات متحده امریکا قرار داشت به اعتبار نام مقر یعنی و اتر گیت تاکنون هر قضیه ای که درین مورد ظهور نموده است به نام همان و اتر گیت نشـ

شده است.

گرچه در اخیر امر نکسن بنا بر همین افتضاح استعفاداد و اعتراف کرد که نه تنها ازین قضیه آگاه بوده است بلکه شروع قضیه هم بوسیله خود نکسن صورت گرفته است، اما در آغاز کار یعنی به تاریخ بیست و دوم جون فقط پنج روز بعد از کشف این افتضاح نکسن در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت که قصر سفید را با آن قضیه ارتباطی نیست. تقریباً یکنیم ماه بعد هنگامیکه جان دین مشاور نکسن تحقیقات داد مجدداً رئیس جمهور امریکا گفت که مشاورین را در آن واقعه دخیل نمی باشند.

تحقیقات افشاگری ها در مورد افتضاح و اتر گیت دنبال شد و هر چند روزیکه از آن سپری می شد سر و صدایی آن بیشتر بلند میگردد. تا آنکه در ماه جنوری ۱۹۷۳ آن پنج نفری که هنگام داخل شدن در مقر کار کمیته ملی حزب دموکرات در عمارت و اتر گیت دستگیر شده بودند محکوم شدند. در ماه فبروری ۱۹۷۳ مجلس سنای امریکا کمیته هفت نفری را برای تحقیق در مورد افتضاح و اتر گیت موظف ساخت. و به تعقیب این امر نکسن یک بار دیگر تأیید نمود که از قصر سفید هیچ شخص درین قضیه ارتباط ندارد.

ولی یک تن از جمله پنج نفری که در عمارت و اتر گیت دستگیر شده بودند در حضور قاضی شهادت داد که دین میچل معاون کمیته انتخاب مجدد جمهوری خواهان و ها لدمن سکرتر جنرال قصر سفید در موضوع و اتر گیت شرکت داشتند. با افشای این امر پرده آهسته آهسته از روی کار های معاو نین نکسن برداشته میشود، و بازی برای نکسن رو به باخت میگردد. چنانچه مدت کمی بعد قصر سفید استعفای بعضی از مشاورین مربوط را اعلام نمود. و باین ترتیب قضیه و اتر گیت و خیم و خیم تر گردید. در ماه جون ۱۹۷۳ جان دین شهادت داد که نکسن از تمام فعالیت

های و اتر گیت اطلاع داشت و بعد از یک سلسله انکشافات دیگری درین موضوع پای نکسن رسماً درین قضیه کشانیده شده موضوع مواخذه وی بمیان آمد.

آخرین ضربه ای که بر رئیس جمهور نکسن وارد شد عبارت است از فیصله ستره محکمه ایالات متحده امریکا بود که در آن گفته شده بود ۶۴ حلقه تیپ باقیمانده را نکسن به کمیته قضایی مجلس سنا بسپارد. فیصله ستره محکمه امریکا و سپردن بیست تیپ از جمله شصت و چهار حلقه تیپ مذکور و اقعاً بحران سیاسی شدیدی را بر نکسن مستولی نمود کمیته قضایی مجلس سنا اکثریت آراء فیصله نمود که نکسن مواخذه شود حالا موضوع در اینجا سست که نکسن نه تنها بر موضوع مداخله در مقر کار کمیته ملی حزب دموکرات در و اتر گیت مواخذه میشود بلکه قضایایی مانند تخلف از مندرجات قانون اساسی، سوء استفاده از مقام ریاست جمهوری، عدم همکاری در تامین عدالت، مخفی نگه داشتن سایر مسایل و قضا یای مربوط به افتضاح و اتر گیت و یکعه از مسایل دیگر همه و همه دست به هم داده باعث آن گردید که مواخذه و برطرفی نکسن تقاضا شود.

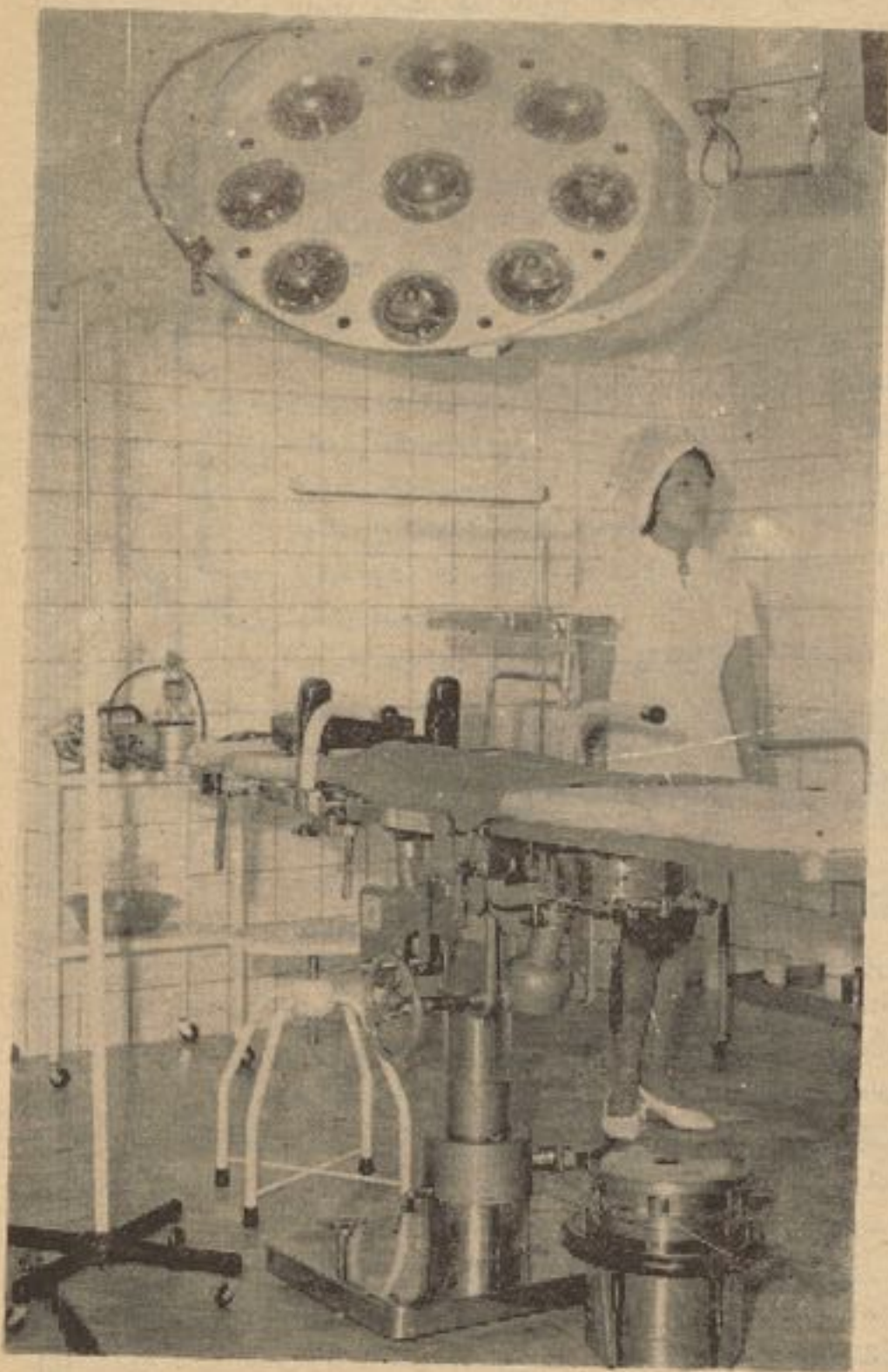
وی خود میدانست که همه این کار های مغایر قانون است چه هنگامیکه بر غلطی های خود اعتراف نمود، گفت من میدانم که آنچه کرده ام خلاف قانون بوده است لذا مسولیت آنرا همه متوجه خود میدانم.

در قبال اعتراف خود مبنی برین غلطی ها و در پرتو فشار هائیکه از طرف کانگرس امریکا و آرای عامه بر نکسن وارد شد پیشتر نتوانست مقاومت نماید بناء به تاریخ ۱۴ اسد طی بیانیه رادیو - تلویزیونی خود اعتراف کرد که نه تنها از مسایل و اتر گیت آگاه بوده است بلکه درین موضوع ابتکار عمل را هم خود در دست داشت. وی گفت که به اداره بقیه در صفحه ۵۶

# شفاخانه ها شم زير نتون د

## بستر اجبر

از، م ارغنون



● در این شفاخانه ده نفر دو کتور متخصص در رشته ولادی و نسائی، یک نفر متخصص شوروی و ۳۱ نفر پرسونل فرس قابل خدمت مریضان ۲۴ ساعت فعالیت میکنند

اخیرا یک شفاخانه جدید در ساحه هفت جریب زمین بنام هاشم زینتون توسط بناغلی محمد حسن شرق افتتاح گردید در آغاز افتتاح پوهاند دوکتور نظر محمد سکندر طی بیانیه مختصرا در این مورد گفت.

این شفاخانه بمد بزرگ برای عملی نمودن مرام های تربیوی افغان روغتیا پروگرام بوده و دارای یک صد بستر و تمام تسهیلات لازمه برای یک شفاخانه ولادی می باشد.

دوکتور محمد آصف غروال رئیس طب معالجوی در پاسخ این سوالیکه باشروع فعالیت در این زینتون تا کدام حد نیاز مندیهای مردم رفع خواهد گردید گفت: هاشم زینتون غرضی رفع نیاز مندی های بیشتر مردم و برای کمک

باین اقدام بزرگ و بشری و دور اندیشانه نه تنها نیاز مندی های یکتعداد زیاد از مردم رفع میگردد بلکه پاسخ گوی به نیاز مندیهای یک عده زیادی از مردم بی بضاعت مامی باشد.

وی می افزاید:

گرچه برای رفع ضرورت و احتیاج مبرم مردم ما افتتاح این چنین شفاخانه ها کفایت نمیکند حتی اگر در عین زمان سه یا چهار زینتون شروع به فعالیت نمایند بانهم از مشکلات مردم این شفاخانه رفع

اتاق عملیات شفاخانه جدید که مجهز بتمام وسایل عصری میباشد.

خواهد کرد. ازدکتور غروال پرسیدم. بصورت کل چگونه مریضان در این شفاخانه تحت درمان قرار خواهد گرفت. مریضا نیکه در این شفاخانه زیر نظر متخصصین فنی داخلی و خارجی تحت تداوی و درمان قرار

میگردند بصورت کل واقعات ولادت بصورت نورمال و غیر نورمال می باشد. مریضان این زینتون عموما از طریق ولکلینیکها آورده میشوند اما به ندرت دیده شده که مریضی خود مستقیما در این شفاخانه مراجعه کند. وادویه مریضان برای همه



# رای ۸ بستر مجانی و ۶۲ ی می باشد.



## دو اتاق عملیات برای زایمان با تمام وسایل عصر و مدرن مجهز بوده و صد پایه گاز برای اطفال نوزاد خریداری گردیده است.

مجانی بوده و خدمات صحی آنها نیز رایگان استفاده میگردد. که نه تنها مجانی می باشد. دوکتور غروال در پاسخ این سوالیکه شعبات توپر سونل فنی در این شفاخانه چگونه است گفت:

این شفاخانه دارای ۷۰ اتاق بوده ۴- اتاق آن برای ولادت ۲- اتاق عملیات مجهز با تمام وسایل فنی آن لابراتوار، ۲۴ بستر برای واقعات - عاجل جراحی، ۲۰ بستر برای تمام و تعقیب نمودن بعد از زایمان و همچنان شعبات اداری که برای یک شفاخانه ضروریست و متبقی آن برای سرویس داخلی و صد پایه گاز برای اطفال نوزاد.

برای اشخاص بی بضاعت تقریباً ۸ بستر مجانی بوده و متبقی آن اجرتی میباشد و البته در صورت خالی بودن بستر در اتاق های بولی برای اشخاص بی بضاعت بصورت پروگرام خصوصاً دو کتور و قابل

نوزادان که قبل از وقت معینه بدنیا می آیند درین اتاق تحت مراقبت های صحی قرار میگیرند

نرس و معاون نرس قابله و همچنان برای سهیل شدن کار و رسیدن بیشتر به مریضان در آینده روزانه ۲۰ نفر شاگرد از طرف نرس پروگرام روغتیا غرض تکمیل مشاهدات و نظریات خود به شفاخانه آمده یکسلسله کار ها را عملاً نظری می بینند تا در آینده کمک بیشتری به مریضان انجام داده و مانند.

از دوکتور غروال پرسیدم: ارتباطات این شفاخانه با زایشگاه چیست؟ برای خدمات بیشتر واقعات نسایی و ولادی شفاخانه هاشم زیزنتون با شفاخانه زایشگاه که برای امراض ولادی و نسایی دارای ۶۰ بستر می



دوکتور رانیکه در حالت اجرای عملیات دیده میشود



محیط و فضای آرام برای مریض آرامش می بخشد

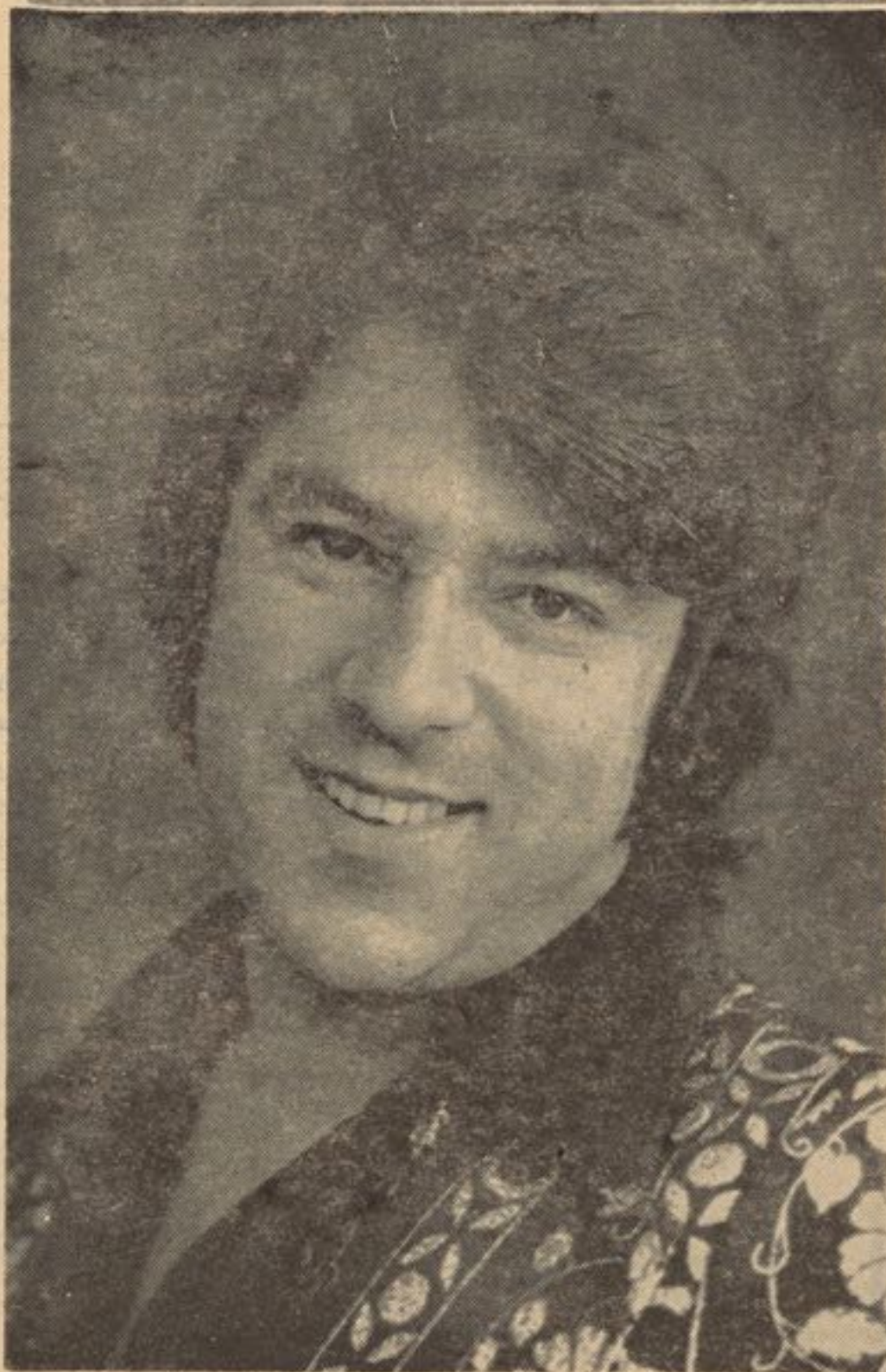
# احمد ظاهر خواننده «خودت میدانی»

## حرف میدانی

از: رووف راصع

### معرفی شویم

۲۶ سال عمر دارد - ازدوازه سالگی آواز خوانده است ليسانس تعليم و تربيه است واکنون در بخش بگروند فلم در افغان فلم کار میکند .  
بیش از هشتاد آهنگ دارد که به قو ل خودش سازنده تمام آنها خود اوست - بیشتر آلات موسیقی را بخوبی می نوازد و گاهی هم برای آهنگ خود تصنیف میسازد .



احمد ظاهر میگو یدهنر مندی که شکل گروهی کنسرت میدهد ضعف

#### هنری دارد.

های دستی بیشتر جلب توجه میکند، وقتی که نمایندگی از ذوق و سلیقه اش میخواهد ، دیگر ساده و زیبایی اتاقهایش را تحف و هدایای تشکیل میدهد که مردم و سازما نهی هنری کشور برای ارج گذاشتن به هنرش برایش پیشکش نموده اند و در میان آنها ، سهیل جمهورییت افغانستان ، نشان حریس بوهتون و چند تابلو نقاشی کوبیزم و گدار

ژونون

احمد ظاهر میگوید :

هنر مند امروز باید نو آور باشد و مبتکر

غرور هنری معنی شکست هنری را دارد.

هستند هنر مندانی که همینکه سه نفر بیننده برایشان کف زد خود را نابغه میگویند.

کنسرت گروهی معنی راه رفتن باعصا را دارد و کنسرت یکنفری حکایتگر قدرت هنری هنر مند میباشد.

در کشور ما رقابت هنری بسه حسادت هنری مبدل شده است. هنر انحصاری در کشور ما سالها را بیج بود و همین موجب گشت که استعداد ها تبارز نیابند و شگوفان نگردند .

هنر مند نباید از خود را ضعیف باشد و در یک مرحله توقف نماید. برای انکشاف موسیقی باید سیستم نو تیشن متداول گردد و آواز خوان و نوازنده تامین اقتصادی داشته باشند .

من حاضریم به تقاضای هر مؤسسه خیریه کنسرت بدهم و عواید آنرا به صندوق آن مؤسسه بپردازم .

در شب های جشن بیش از پنجاه هزار نفر در کنسرت های من اشتراک نمودند و برایم کف زدند.

پسین آواز گرم و مردانه اش، با توج خاص خودش، با زیر و بم هنرمندانه اش و با اوج و فروهای حساب شده اش که در مجموع خود آهنگی را دنبال میکند و میسازد، خواستی است و طرفداران زیادی دارد .

وقتی آواز می خواند شور بیا میکند و ولوله در مجلس میاندازد، احساس گرم و شادی که در آوازش در ترانه اش و در آهنگش موج میزند گروه بیشتر جوانان را جانب او میکشاند و حرکات موزونی که میلودی هارا دنبال میکند القاء و انتقال این احساس را آسان میسازد و بیننده را وامیدارد که اندوه زندگی و آرزو یاد ببرد، کف بزند ، پایگویی نماید و در جهانی از شادی و سرور غرق شود و همه چیز را شاد و خوب و خواستی بباید. خونگرم صمیمی و متواضع است و این موجب میگردد که در برخورد های اجتماعی اش انسان محبوبی باشد و دوستاش بغاظر بی شایبه می که دارد دوستش بدارند، به همان اندازه که با آشنایان و دوستان خودش آزاد است بسا بیگانگان تشریفات میواجه میگردد .

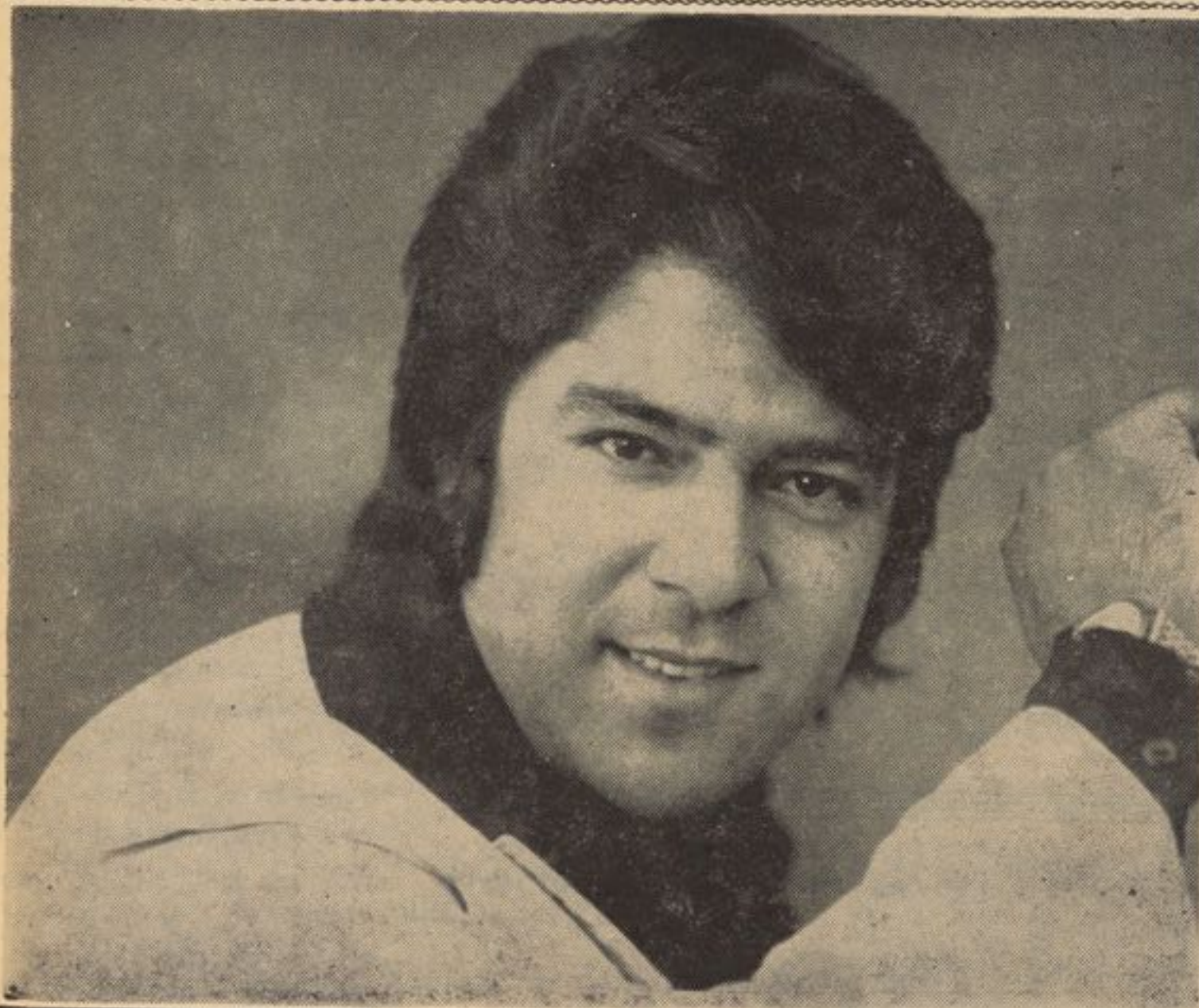
شیک لباس میپوشد و از مد روز پیروی میکند و عقیده دارد که جوان در احساس خود، در نحوه برداشت خود، در آزادی بیان خود ، در ظاهر خود و بصورت یک کل در مجموع آنچه که از خود تبارز میدهد و میسازد باید جوان باشد و از ذوق خود پیروی نماید .

احمد ظاهر آواز خوان خوب و با استعداد که نسل جوان خواننده حنجره طلایی اش میباشد بدو شک در شمار خوبترین هنرمندان آواز خوان کشور است و طرفداران و علاقمندان زیادی دارد که می خواهند درباره خودش، زندگی اش، ماجراها و حوادث و رخداد های گوناگون هنری اش چیزی بدانند و همین حال اند که با تلفون های متواتر و نامه های محبت آمیزشان از ژوند او این یگانه مجله خودشان می خواهند که با این هنرمند گفتگویی داشته باشد، به مشکل آواز خوان خوب و بر گزیده رامی یابیم و خواهش خوانندگان مجله را با او در میان میگذاریم باتشکرمی پذیرد و در روز معین به سراغش میرویم .

تنها زندگی میکند و آبرتمان مرتبی دارد

# گل من ♦♦♦ «از خودش وزندگی اش

میزند



وقتی میپرسم :  
- خوب احمد ظاهر باتنهایی چطوری و...؟

می بینم که حاله بی ازغم حالت چهره اش راعوض میکند و اندوهی گنگ شتابزده به نگاه اورنگ یاس میزند، ازگفته ام پشیمان میشوم، که میگوید:

- میدانم که می خواهی پیرامون زندگی خانوادگی ام چیزی بگویم - خوب تنهایی مشکل است ، مخصوصا که خاطرات دردآوری را هم تداعی نماید .

- میتوانی بگویی این خاطرات درد آورکه عذابت میدهد و در تنهایی تداعی میگردد چیست ؟

- جدایی ازخانم !

- تو که دوستش داشتی چرا نخواستی بزندگی شادت دوام دهی ؟

چند دفعه کلمه (شاد) را زیر لب تکرار میکند و بعد میگوید :

- عدم توافق و سازش موجب اصلی جدایی ماگردید و من ازاین ناحیه خیلی رنج میبرم ، خیلی زیاد ، خواهش میکنم این را بنویس ! می بینم که تأثرش عمیق تر میگردد برای اینکه صحبت راعوض نماید میپرسم :

- تواز جمله محدود هنرمندانی میباشد که توانسته بی محبوبیت خودت رادر میان مردم حفظ نمایی و ازیادها نروی ، میتوانی از نظر خودت عامل این موفقیت را معرفی کنی ؟  
- دراین مورد چند انگیزه میتواند عامل اساسی باشد ، نوآوری و ابتکار باتوجه به ذوق تنوع پسند همگانی ، هنر روی استیج و عقب میکروفون و توجه به توازن ریتم های آواز با موسیقی و آهنگ شعرا از جمله رموزی اندک مرادگار هنری ام پیروز ساخته است ؟  
- منظورت از هنر عقب میکروفون در کار آواز خوانی چیست ؟

- اینکه حرکات سر ، دست و تمام اعضای بدن موزون و حساب شده آهنگ و شعر را دنبال نماید و در القاء احساس به شنونده کمک نماید من وقتی شعری را به آواز میخوانم

احمد ظاهر خواننده پرآوازه نسل جوان

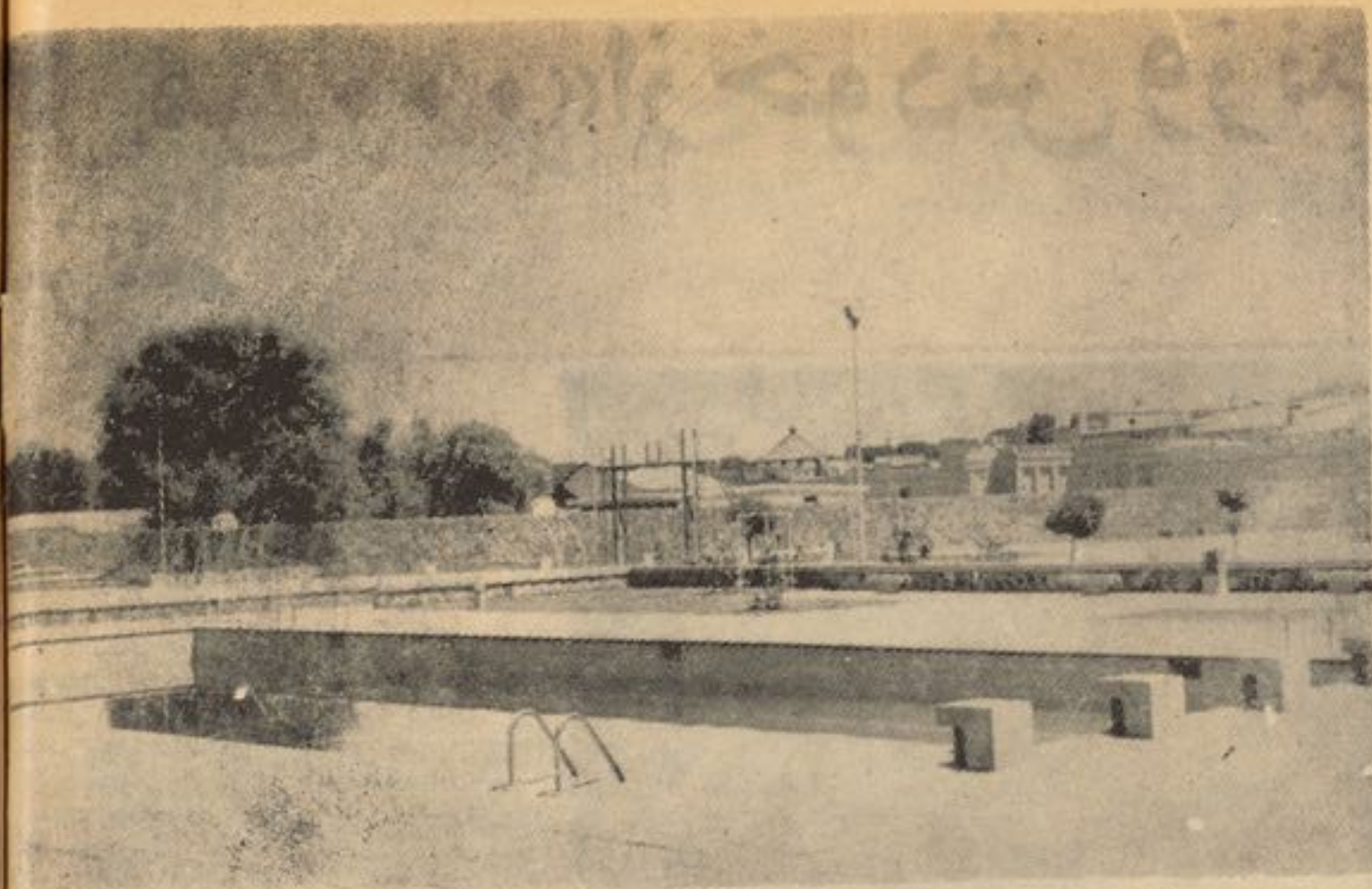
و یا ترانه ای را اجرا میکنم تمام احساس آن شاعر و سراینده را میکوشم درک نمایم و آنرا باتمام ظرافت آن به شنونده ام القاء کنم ، ازجانبی من هیچوقت دریک مرحله توقف ننموده ام از شهرت و محبوبیت خودم مفرور نگشته ام و کوشیده ام هر ترانه ام نو باشد و ابتکاری درحالیکه برخی از هنرمندان ما این طور نیستند ، همین که یک آهنگشان مورد قبول واقع شد و استقبال گردید ، در همان مرحله توقف میکنند و هرروز و هرشب همان آهنگ را تکرار می نمایند تا اینکه خود هم مانند آهنگشان گمراه گردند .

- گاهی این اتهام بتو وارد میگردد که تو آواز خوان گروه بیشتر مردم نمی باشی باین دلیل که کنسرت هایت گران قیمت است بیک اقلیت ممتاز وابستگی داری ، از جانبی کنسرت های شخصی تو گاهی تکتازی هنری تلقی میگردد و نوعی خودخواهی نظر خودت دراین مورد چیست ؟

- از نظر من کنسرت های گروهی و جمعی معنی راه رفتن باعصا را دارد و مفهوم ضعف هنری دارد ، شما بپر کجای دنیا که بروید هنر مندی که بتوانند شنو شده و بیننده خود را به تنهایی شاد نگاه دارد و مسلسل و متواتر نیز استقبال گردد ، معنی اش این است که این هنرمند قدرت هنری دارد ، شما بپر کجای دنیا که بروید فقط هنرمند نمایانی را می بینید تشکیل دسته میدهند و نهایتش جمعی که استعداد هیچیک

بقیه در صفحه ۶۰





خوانندگان از جمند ژوندون اطلاع دارند که چندی قبل خبر افتتاح رسمی لیسه استقلال از رادیو و روزنامه ها پخش و نشر گردید اینک مجله ژوندون برای معلومات مزید خوانندگان خویش را پور درین باره ترتیب نموده است که تقدیم خوانندگان از جمند ژوندون میگردد.

از بنا علی پو هندوی عبدالهادی نعیم مدیر لیسه استقلال می خواهم در باره تاریخچه لیسه استقلال معلومات بدهد.

برای اولین مرتبه در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی مکتب امانیه در یکی از عمارات دولتی در کابل تاسیس گردید که در آن وقت صد شاگرد در چهار جماعت مشغول درس شدند بعد صد شاگرد دیگر نیز بر تعداد شاگردان لیسه امانیه افزود شد.

یکسال بعد از جنگ داخلی افغانستان مکتب امانیه توسعه بیشتر یافت و نام آن لیسه استقلال گذاشته شد و در سال ۱۳۱۷ عمارات این لیسه توسعه یافت.

از سال ۱۳۳۰ به بعد وزارت معارف چنان تجویز گرفت که تدریس زبان فرانسوی از صنف هفتم شروع شود. باین صورت تدریس زبان و دیگر مضامین در مرحله صنوف ثانوی متمرکز گردید.

بالاخره انعقاد موافقتنامه همکاری فرهنگی و فنی بین افغانستان و فرانسه در سال ۱۳۴۵ به امضا رسید. و در سال ۱۳۴۷ مطابق می ۱۹۸۶ سنگ تهادت عمارات جدید لیسه استقلال گذاشته شد و در سال ۱۳۵۱ امور ساختمانی عمارات جدید لیسه استقلال خاتمه پذیرفت.

لطفا در باره مشخصات این لیسه معلومات بدهید؟

عمارات جدید لیسه استقلال مطابق با اجابات تدریس عصری با سهیم عمده وسایل سمعی و بصری ساخته شده و مشخصات فنی عمارت طوری میباشد که تا میزان استحکام حفظ تضمین و مطابقتات علمی متناسب اهمیت روز افزونش در نظر گرفته شده است همچنان این لیسه دارای تجهیزات عصری ورزش بوده و تا حد ممکن در ساختن این لیسه ذوق و ابتکار بکار رفته است که میتوان گفت

# لیسه استقلال به مقصد آسان ساختن فرایند و موسسه های مختلف

اطاقهای تدریس و لابراتوارهای لیسه مطابق به معیارهای بین المللی است.

۴۲ هزار متر مربع احتوا میکند و مساحت خود تعمیر در حدود یک و نیم هزار متر مربع میباشد که به قسم دو طبقه اعمار شده و گنجایش هزار و پنجاه شاگرد را بصورت اعظمی و هزار شاگرد را بصورت عادی دارد.

عمارات تدریسی دارای ۳۲ - اطاق و یک عمارت منحصر به مطالعه سیانس و یک عمارت مجهز به وسایل سمعی و بصری است.

عمارات لیسه استقلال بصورت عموم بدو دسته تقسیم شده میتواند یکی عمارات تدریسی که شامل دو عمارت حاوی صنوف که جمعاً ۳۲ اطاق تدریسی یک عمارت منحصر به مطالعه سیانس و یک عمارت دارای ۸ - اطاق مجهز به وسایل سمعی و بصری بوده و طبقه اول این عمارت

تالار نمایشات دارای پنجاه و پنج کرسی با اتاق پروژ و کیسین سینما و دیگر وسایل مدرن مجهز میباشد.

مخصوص محل ورزش است. و قسمت دوم آن شامل یک سالن بزرگ، مرکز فرهنگی و مرکز پیداگژی و یک تالار نمایش شامل ۵۰۰ کرسی با اتاق پروژ کیسین سینما و تجهیزات عصری بشمول روشنی انداز، زتنام صوت در آن شامل است.

در افغانستان این لیسه یک مرکز فرهنگی نمونه است. اطاقهای تدریس مطابق به معیارهای بین المللی بوده علاوه برین به مقصد زیبا بی آن و شامل ساختن عنصر بشری و پیشبرد (پیداگژی مفتوح) تعدیلات مفید در ساختمان آن قبول شده است. بنابراین مجموع عمارات لیسه استقلال نتیجه مهندسی مطالعه شده و به مقصد آسان ساختن فضای تحصیل و بر حسب اجابات اقلیم و موسسه های مختلف افغانستان اعمار شده است. عمارات جدید لیسه استقلال با تمام ملحقات آن ۲۱ جریب زمین یا

لیسه استقلال از طرف دو لست  
فرانسه از هر نگاه تضمین  
شده بود ولی از امروز به بعد حفظ و  
مراقبت آن بدوش خود ماست .

- گفته می‌توانید وسایل که امروز  
در این لیه و جود دارد از نگاه  
کمیت و کیفیت چه تأثیری با لای  
شاگردان گذاشته و تأثیر آن تا چه حد  
میباشد .

سواضح است که اگر هر قسدر  
شاگرد بخواند و مطالعه کند اما اگر  
آنچه را که آموخته است عملاً نه بیند  
و نتایج آنرا مشاهده نکند ممکن است  
بزودی فراموش کند اما اگر عملاً  
آنچه را که آموخته است ببیند و نتایج  
حاصله آنرا مشاهده کند شاگرد  
هرگز فراموشش نشود و از همین  
جاست که با وسایل امروزی برای  
شاگرد موقع داده شد تا عملاً نتایج  
مطالعات خود را ببیند و مشاهده  
کنند.

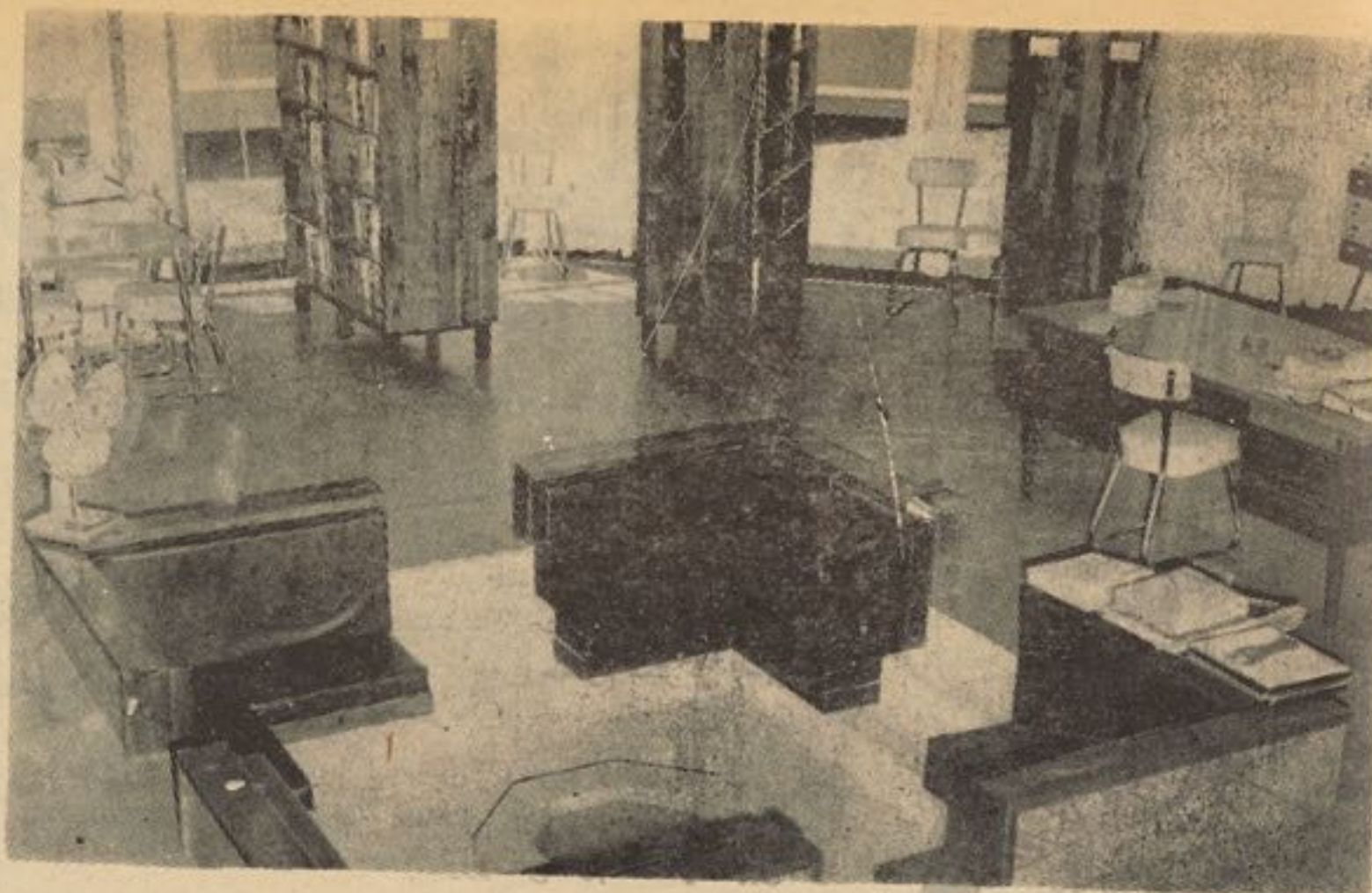
پس می‌توان فهمید رول  
پراتیک در سویه شاگرد چه تأثیری  
دارد و اگر برای شاگرد میسرود  
و ممکن گردد که در ساحه پراتیک از  
وسایل مدرن و مواد کافی استفا ده  
کند معلومات و استفاده بیشتر می  
نماید و در این جا برای شاگرد تمام  
این وسایل آماده و موجود  
است.

- از معلومات تان تشکر می‌خواهم  
آخرین سوال را بکنم و آن اینکه  
گنجایش شاگردان این لیه تا چه  
حد بلند رفته و قابلیت جذب انتهایی  
آن چقدر میباشد؟

- تعداد جذب شاگردان این  
لیسه بصورت اعظمی ۱۵۰۰ شاگرد  
بوه اما بصورت عادی و به سیستم  
مکاتب رایج ۱۰۰۰ نفر میباشد .

لطفاً کمی بیشتر توضیح  
بدهید.

بصورت اعظمی بدین معنی که تمام  
صنوف به شمول صنوف اختصاصی و  
تطبیقات ها، لابراتوارها در تمامی  
ساعات درسی توسط متعلمین اشغال  
میشوند یعنی بصورت دایروی -  
اتوماتیک اگر یک صنف خالی میشود  
جای آنرا صنف دیگر پر نموده به  
همین قسم دوران میکند و از همین  
جاست که هیچ صنف در هیچ ساعت  
بیکار نبوده و طبیعاً قابلیت جذب  
درین صورت بیشتر میگردد .



## فضای تحصیلی و بر حسب ایجابات اقلیم افغانستان اعمار شده است

رسیده و رعایت مشخصات بشری  
هدف عمده مهندسان ساختمان  
این لیه بوده و مهمتر از همه اینست  
که تا جای ممکن کوشش شده است که  
تحصیل و تدریس در آن گوارا  
باشد.

- از معلومات تان تشکر لطفاً در-  
قسمت بودجه ساختمانی آن و سهم  
افغانستان و فرانسه معلومات  
بدهید.

- بودجه ساختمانی این لیه در  
حدود دوازده میلیون فرانک جدید  
فرانسه که معادل یکصد و هشتاد و  
شش ملیون و نهصد هزار افغانی می  
شود میباشد .

سهم حکومت فرانسه در این  
قسمت بصورت عام بوده تمام -

وسایل که امروز در این لیه دیده  
میشود از طرف فرانسه بصورت بلا  
عوض بدسترس وزارت معارف  
گذاشته شده است و سهم وزارت  
معارف صرف زمین این لیه  
است.

باید متذکر شویم که از شروع  
تا اتمام عمارات این لیه و تا افتتاح  
رسمی آن که چندی قبل صورت گرفت



تالار نما یشات لیه با مدرن ترین وسایل امروز مجهز است .

در بین این دو دسته عمارات اتاق  
های اداره مکتب و کتا بخانه واقع  
است و کتا بخانه بصورت یک  
پاولیون محاط و با چمن ساخته شده  
و مجموع کتا بهای آن در حدود دوازده  
هزار جلد به لسان دری و فرانسوی  
میباشد .

در بیرون عمارت در صحن مکتب  
ساحه سپورت بایک حوض شنا  
بطول ۲۵ متر و یک ساندیوم کوچک  
که میسر دویدن آن ۲۵۰ - بوده  
شماره ۲۱

و هم چنین محل برای ورزش های  
که در شب صورت میگرد با نور  
افکن های قوی و دیگر تزیینات آن  
وجود دارد .  
یک چیز را باید علاوه کنیم که  
ساختمان لیه نوین استقلال از  
روی مشخصات معماری معیار های  
عنعنوی افغانستان تعمیر شده که  
نتایج قرنها تجربه میباشد و ضمناً  
یک محل تدریس عصری بوده که کار  
آن در ظرف سه سال به پایه تکمیل

# دملادرد خهشی دی او خرننگه ور با

نارینه زیاتره په دغه درد اخته کیری په اوسنیو ټولنو کبسی په زیاتره خلک د ناستی په کارو نو بوخت دی او حرکت لږ دی په سلو کبسی دری دملاپه درد اخته دی.

ورزشی تمرینونه د دغه درد د حملو دبیر ته پیداکیدو وڅخه دمخینوی دپاره گټور دی او د ملادشاو خواعضلاتو د تینگیدو او دهغودانقباض سبب گرزی

پوهان په دی عقیده دی چه زړل او اربنکی تو یول د هغو عواطفو او احساساتو څرگند ول دی چه یوازی په انسان کبسی لیدل کیری . نو له دی امله زړا باید یوه ډیره انسانی پدیده وپولو . سره ددی چه په ښځو او نارینه وو کبسی د اوبنکی تویوونکی مرغیږی اندازه او قدرت یو شان دی، خو پیا هم ښځی د نارینه وو په نسبت زیاته ژاړی . په لوید یڅه متمدنو هیوادو کبسی اصولا دنارینه وو زړا یو نه خوښیدونکی کار گنل کیری . هر څومره چه د ماشینی تمدن اندازه کمه شی ، د نارینه وو زړا زیاتیری ، مگر دمخکی په ډیر ووحشی ټولنو کبسی هم ښځی دنارینه وو په نسبت زیاته ژاړی . کله چه یو ماشوم دنیا ته راځی ، نو نومړی ژاړی ، خو په زړه پوری ټکی دادی چه د ماشوم دغه زړا (نجلی وی که هلك) بی له او ښکو تویولو څخه دی او په علمی اصطلاح د ماشوم زړانه ، وچه زړا وایی کله چه د ماشوم عمر له دری څخه تر څلورو هفتو پوری

ورسید ، دده داوبنکو تو یو لـو مرغیږی ورو ورو په اکار پیل کوی او په دغه وخت کبسی کله چه ماشوم ژاړی او ښکی بی هم بهیږی . ډاکتران په دی عقیده دی چه د اوبنکو بهیدل په دغه وخت کبسی ډیره ضروری ده ځکه چه د ماشوم سترگی له ټولو مکروبو نو څخه پاکوی .

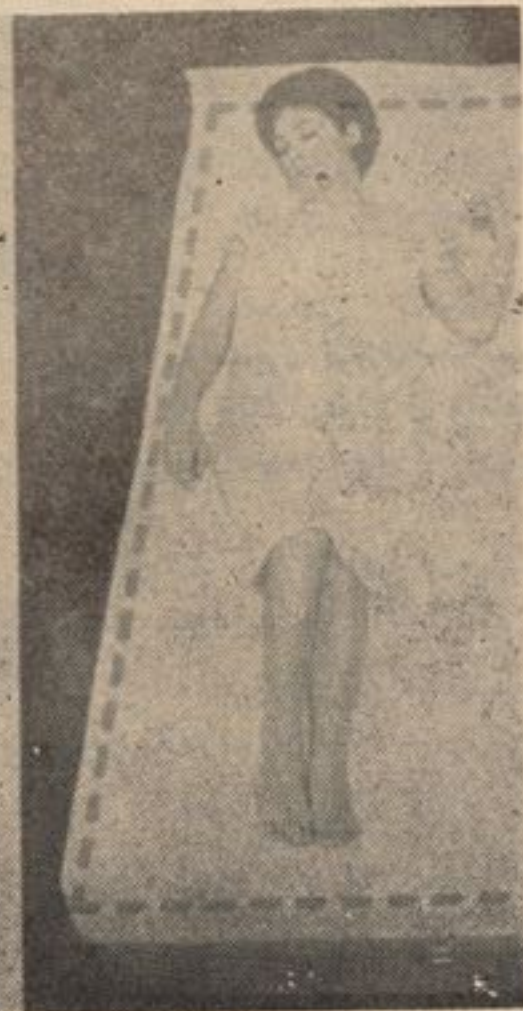
دزیرید وپه دریمه میاشت کبسی د ماشوم او ښکی تویوونکی مرغیږی په وروستی درجه فعالیت پیل کوی او کله چه هغه ژاړی ، زیاتی اوبنکی بی له سترگو څخه بهیږی . په اتمه میاشت کبسی ماشوم خپله مور له نورو څخه پیژنی او په دغه وخت کبسی کله چه مور وڅخه جلاشی ، ژاړی او په همدغه ترڅ کبسی دلیری والی په رنځ ښه پوهیږی . په کلی توگه هلك ماشومان د نجونو په نسبت زړ په زړا پیل کوی مگر وروسته له هغه چه د هلك له ژوند څخه څو کاله تیر شو شاوخوا کسان پرستاران ، مور او پلار ، ښوونکی او نور ورته وایی



ډاکتر په خپل کتنځی کبسی د بدن هغی بر څی ته اشنا ره کوی چه ناروغ دملاد درد پکی احساس سوی .

چه ونه ژاړی ځکه زړا د هلك دپاره ښه نه دی د ورو کتون ښوونکی ورته وایی : (مگر ته نجلی بی چه ژاړی؟) پلار ورته وایی : (نارینه هیڅکله نه ژاړی) . پخپله ماشوم هم چه ورو ورو لوښیری ، گوری چه پلار بی نه ژاړی ، هغه د تقلید له مخی غواړی د پلار غونډی شی ، نو زده کوی چه باید ونه ژاړی . له بلی خوا کله چه یوه ماشومه نجلی ژاړی ، څوک بی نه منع کوی ، خو بر عکس تشویق کیری . نجلی ضمنا گوری چه مور بی کله کله تقلید کوی . دا دی دښځی د زیاتی زړا او د نارینه وو د لږی زړا علت . په ژوند انه کبسی څو مهم عوامل شته چه یو معمولی سړی زړا ته مجبور وی ، زیاته خواشینی ، سخت درد ، زیات محرو میت ، لیری والی او بیلتون ، ښځه امکان لری د خجالت په نورو باندی د زړه سوی ، په ځان باندی د زړه سوی ، د یوی غمجن منظری دلیدو ، پاریدنی ، د موسیقی نغو سه د غوږ نیولو د یوه هیجان راوستو نکی فلم د لیدو ، د یوه تر تراژیدی فلم دلیدو او یا دغسی نورو علتونو له امله په زړا شی .

دروح پیژندنی یو شمیر پوهان په دی عقیده دی چه په کلی توگه زړا دیوه شی (مادی یا معنوی) د له لاسه



په کمپ باندی د شا له خواغزیدل د ملاد درد د پـاره تسکین پیښوی، خو بر عکس دغه درد زیاتوی .

# باندی اخته کپرو!

ورکولو له امله پیدا کپیری مثلا کله چه د سړی مین یا کوم خپلوان مې شی، کله چه کوم گران شی له لاسه ورکړو، کله چه خپله پته او حیثیت له لاسه ورکړو، یا کوم عالی او غوره موقعیت بایلو او بالاخره کله چه خپله ځوانی مو له لاسه لاړه شی. کله کله هم ژړا دپار یډنی د زیاتوالي له امله ده. کله چه یو اته میاشتنی ماشوم دخپلی مور د لیری والی له امله ژاړی یوازې دمور د وجود محرومیت له امله نه دی، بلکه له دی کبله چه دمور د بیلتیا نه په وجه هم پارېږی، ژاړی، او په همدغه ترتیب لوی کسان هم.

ځینی پوهان وایی چه د بنڅو د ژړلو زیات علت دا دی چه اصولا دغه لطیف جنس د ژوند په اوږدو کښی زیات محرومیت گالی او له دی امله چه د نارینه وو په شان د خپل محرومیت د جبران دپاره لږه وسیله لری، زیاتره په ژړا پیل کوی. باید وویل شی چه اوبښکی د بدن هغه یوازی دافع شوی ماده ده چه پاک گنله کپیری. اوبښکی نه یوازی چټلی او نا پاکي نه دی، بلکه پخپله د سترگو دپاکولو او د مکروبونو د وژلو سبب گرزی همدغه راز له روحی نظره هم یوه پاکوونکی ماده ده، د هغو عواطفو او احساساتو پاکوونکی چه د خپل فشار په واسطه د روح او اعصابو د پاره زیان بښوونکی دی.

هغه څوک چه ژاړی، احساسات، قهر، کرکه او غم چه ټول منفی دی د سندر غاړی په شکل اړوی اومثبت کوی یی او لومړنی سندر د اوبښکو بهیدل دی چه د بشر د روحی آلامو سپکوونکی دی. ژړا او اوبښکی دغه راز د پیغام راوستوونکی هم دی، هغه سړی چه ژاړی، بنیای د حال په ژبه ووايي: (زه کمزوری یم، بیچاره یم، زه د نورو نارینه وو په شان جگړه مارنه یم، زما په حال زړه وسوزی.) مگر د ټولو نارینه وو اوبښکی همدغه راز نه دی، بنیای د سړی اوبښکی (اودبسه) ډوله اوبښکی وی، هغه اوبښکی چه د سړیتوب د بښیگنود درلودلو په وجه په هیجان راغلی او

دانتقم اخیستلو خیال لری. کله کله داسی پېښیږی کله چه سړی په ژړا راځی، بنیای د بنڅی پاملرنه خان ته راوبولی او بنیای دغه بنڅه په نوموړی سړی مینه شی. البته دا د بنڅی په روحیه او ځانگړی موقعیت پوری اړه لری، که نه په زیاترو مواردو کښی بنڅه د ژړیدو نکي سړی څخه کرکه کوی، ځکه چه هغه د خپل خان په ځیروینی.

کله چه یوه بنڅه د سړی په وړاندی وژاړی، بنیای په سړی کښی څو ډوله عکس العملونه پیدا شی، که د بنڅی ژړا د کمزوری او ناتوانی په وجه وی، سړی خپل ځان لوړبولی او بنیای د بنڅی سره روغه وکړی او مرستی ته یی ورو دانگی. که بنڅه پخپلی ژړا سره پخپل زړه کښی سړی ته ووايي. دوگوره څرنگه ورځ دی را باندی راو ستلی ده څو مـ سره دی څو رولې یم؟) په دغسی حالت کښی سړی نارامه کپیری او د زړه سوی حس بالکل له منځه ځی. دغه مساله په تیره بیا په هغو نارینه وو کښی رښتیا ده چه په کلی ډول په ځان کښی د گناه احساس کوی. په دغسی موقع کښی چه د بنڅی اوبښکی دنارینه وو تپ تازه کپیدی، معمولا ضد او مخالف عکس العمل ښی او د بنڅی سره له هر ډول مرستی څخه ځان ژغوری. کله کله سړی د بنڅی د ژړا په مقابل کښی تعجب کوی اونه

پوهیږی چه څه ډول عکس العمل وښی په دی ډول د بنڅی وسله گټوره نابتهیری او سړی له هر ډول اقدام څخه ډډه کوی.

پوهانو څرگنده کپیده چه د بنڅی ژړا او داوبښکو بهیدل یی د هغی بدن د هور مونو د ترشح سره اړیکی لری. د میاشتنی عادت نه څلورو ورځی مخکښی، بنڅه د نورو ورځو په نسبت ژړا ته ډیره مستعد ده او په یوه ډیره وړه پلمه ژاړی. دلنگیدو څخه څلوریا شپږ هفتی وروسته، بنڅه د ژړا د پاره مناسب حال لری اوبنیای خپل ماشوم ته په کتلو سره دزیات شوق له امله په ژړا شی.

د تاریخ بانی شیبی چه په تیرو وختو کښی نارینه دنن ورځی په نسبت زیات ژړل. د یو نانی اساطیرو ټول قهر مانان او د تاریخی واقعی نامتو قهرمانان، کله کله ژړل. معمولا علمی او ادبی نامتو پوهان او حتی جنگی سر داران په بیلو بیلو وختو کښی ژړلی دی. ژول سزار، اسکندر، ناپلیون، جارج واشنگتن او لینکلن په تاریخ کښی نامتو ژړاوی کپیدی. ځینی بنڅی شته چه اصلانه ژاړی یا که ژاړی هم، ژړایی د نارینه وو څخه زیاته نه ده، د دوی وضع څه ده؟ پوهان په ځواب کښی وایی چه دغه بنڅی په وړو کتوب کښی په هغو کورنیو کښی دی چه لو یان تل دوی د نفس او احساساتو څارنی ته تشویق کپیدی. ددوی زړه غواړی چه وژاړی مگر له اول څخه یی عادت نه دی کړی. درو حیات پیژندنسی پوهانو څرگنده کپیده چه د ژړا او آسم (دسابندی) دناروغی تر مینځ یو معکوس اړیکی شته، په دی معنی هغه بنڅه یا سړی چه په دغه ناروغسی



اخته دی، له وړو کتوب څخه یی ژړاته عادت نه درلود او هر څومره چه یی ناروغی زیاته وی، لږه ژړایی کپیده که وکولای شو چه په دغه ناروغسی اخته شوی بنڅه یا سړی ژړانه مجبوره کړو، وضع یی منځ په ښه کیدو درو می اوبه دی هم باید و پوهیږی چه د اسم ناروغی روحی بنسټ لری.

ځینی روحی ناروغان چه د دوی احساسات دومره وژل شویدی چه اصلا نشی ژړلای، د بدن دپو ستکی په نارامیو اخته کپیری او د بدن د پو ستکی په بیلو بیلو برخو کښی یی رطوبت پیدا کپیری. پوهان وایی چه په دغسی مواردو کښی پوستکی دسترگو کار کوی یعنی له دی امله چه سترگی نشی ژړلای، پو ستکی ژاړی. دغه ډول ناروغان دهینوتیزم په خوب ویده کوی او دوی نه امر و کول کپیری چه: وژاړه! الله چه ناروغ په ژړا راځی څو شیبی وښکی تو یوی او په حقیقت کښی خپلی څو کلنی ژړاوی یو ځای سرته سوی او له دغی سختی ژړا څخه وروسته یی حالت ښه کپیری او خپل روحی انډول لاس ته راوړی اوهم یی د پوستکی ناروغی ښه کپیری.

ددغسی خلکو ډیره غمجنه وضع هغه وخت ده چه هیڅکله ژړا ورته نه راځی مثلا کله چه کوم کلی دسیلاو یا زلزلی په اثر وران شی او دیوی لوی کورنی څخه یوازی یوه بنڅه پاتسی کپیری، ددغی پېښی فشار او ځپگان نومره زیات دی چه د بنڅی سترگی وچپیری او اصلا د ژړلو قدرت له لاسه ورکوی. په دغسی پېښو کښی سړی یا بنڅه د حیرانتیا حالت ته داخلیری او زړه یی په تیره بد لیږی. دغسی کسان یوازی هغه وخت د روغی په لار گام ږدی چه ژړا زده کړی. په کلی توگه هغه بنڅی یا نارینه چه لږ ژاړی، د زړه سوی له حس څخه لږ برخورداره دی، خو البته دا یو کلی قانون نه دی، زیاتره انسان وژونکی او کانگستر ان دیوی ساده موضوع له امله په ژړا کپیری. د پوهانو لار ښودنه هغو کسانو ته چه انسان وژل ورته داوبو چښلوه شان دی، دا یی چه که بنڅی وی یا نارینه په مختلفو وختو کښی چه په روحی آلامو اخته دی، باید له ژړلو څخه ډډه ونکړی. تاسی کولای شی چه په یوه تړلی کوټه کښی کښینی او څو چه موزره غواړی وژاړی او ډاډه

# پروگرام انکشاف دهات

## اقتصادی و اجتماعی

سابقه انجام یافته و در اكمال آن عمل جدى صورت بگيرد ، بدین لحاظ و به اساس شبیبت شورای عالی پروگرام انکشاف دهات بطور نمونه دو منطقه بدخشان ولوی ولسوالی کتواز رابعد از سرروی مقدماتی آن و نیاز مندی های که مردم آن دو منطقه میداشته باشند مد نظر گرفته و شروع به فعالیت می کنند و بعد از سرروی مقدماتی که اکنون يك هئیت متخصصین خارجی و داخلی بدین دو منطقه اعزام شده اند شروع به فعالیت خواهند کرد.

از بناغلی دیپلوم انجنیر صدیق پرسیدم (فعالیت های پرو گرام انکشاف دهات بطور همه جانبه در بدخشان ولوی ولسوالی کتواز چگونه

غیره مواجه بوده از مزایای زندگی عصری که شهر ها و شهر نشینان از آن برخوردارند تا اندازه محروم اند بنا بر همین علت است که بینوایی بیماری و نادانی که دشمنان مشهود سه گانه بشری و علت اصل جمله ناتوانیهای يك جامعه است ، دردهات عمومیت دارد چون این دسته مردم که تقریبا (هشتادو پنج) فیصد نفوس مملکت را تشکیل داده اند فعالیت انکشاف دهات نه تنها در بدخشان و کتواز به منظور اصلاح وضع عمومی زندگی این مردم است بلکه کتله ، عظیم (هشتادو پنج) فیصد را در درجه اول تشکیل داده و در بر میگیرد. بناغلی انجنیر صدیق در پاسخ سوالیکه سهم گیری مردم در مورد

افغانستان يك جامعه دهاتى است و اکثریت نفوس آنرا دهنیشینان که مولد ثروت اند تشکیل میدهد .

...

فعالیت های جدى پرو گرام انکشاف دهات غرض تشویق و ترغیب مردم دهات برای سهم گیری بیشتر آن ها در حیات ملی میباشد .

...

اداره انکشاف دهات به منظور رتبیت پرو گرام های انکشافی دولت جمهوری افغانستان در چوکات صدارت عظمی فعالیت مینماید .

...

بزرگترین هدف از فعالیت انکشاف دهات استفاده از منابع قوای بشری به منظور انکشاف حیات ملی و بلند بردن عایدات کتله عظیم کشور در دهات میباشد .



پروگرام انکشاف دهات برای رفاه مردم فعالیت میکند

فعالیت ها چگونه است چنین پاسخ (افغانستان يك جامعه دهاتى است و اکثریت مطلق نفوس آنرا دهنیشینان که طبقه مولد ثروت اند تشکیل میدهد . این هامردمانی اند که بیش از دیگران به قلت و فقدان کامل تسهیلات طبیی ، عرفانى ، مخابراتی ، مواصلاتی ، تفریحی و

است ؟

داده .

(پرو گرام انکشاف دهات به اساس كمك متقابل استوار است مردم در تطبیق پرو گرامهای مطروحه انکشاف دهات همکاری نموده و بنا بر نیاز مندی که در پیشرفت مناطق شان دارند در تطبیق پرو گرامها سهم میگیرند .

چندی قبل خبری شنیدیم مبنی از فعالیت های اولیه انکشاف دهات و پلان های آینده شان که اولین جلسه شورای عالی آن تحت ریاست بناغلی محمد داود رئیس دولت بروز هفت اسد دایر گردید .

بناغلی انجنیر صدیق معاون انکشاف دهات در مورد فعالیت های همه جانبه این منبع مبرک ید .

پرو گرام انکشاف دهات جز لاینفك پرو گرام عمومی اقتصادی و اجتماعی دولت بوده و بلند بردن سویه زندگی مردم دهات از طریق توسعه فعالیت های انکشاف در ساحت زراعت و آبیاری ، صنایع و انرژی ، مواصلات ، مخابرات ، تهیه آب آشامیدنی ، معارف ، صحت ، حفظ الصحه محیطی ، احداث کوپراتیف های زراعتی ، مالداری ، صنعتی ،

استهلاکی ، اعمار منازل ، رهائش و تامینى دیگر خدمات عام المنفعه اقتصادی و اجتماعی جز پرو گرامهای انکشاف دهات میباشد .

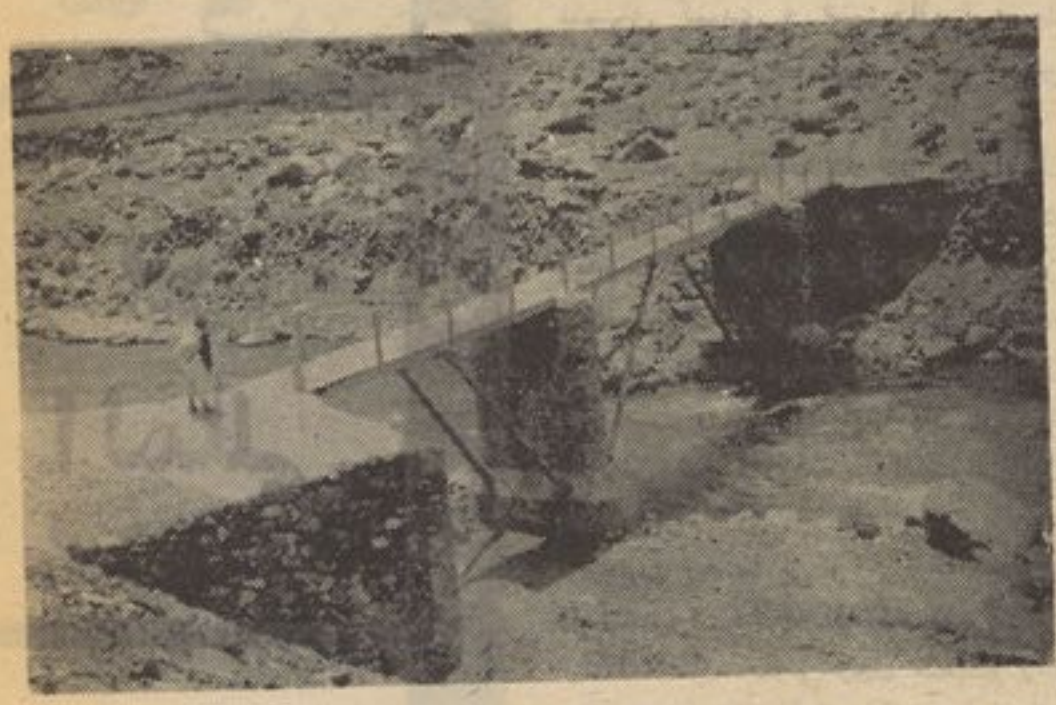
تشویق و ترغیب مردم دهات غرض سهم گیری بیشتر آن ها در حیات ملی بصورت عام و در رشد اقتصادی بصورت خاصی جهت از بین بردن خلای موجود در رشد اقتصادی و اجتماعی در بین شهروده بصورت تدریجی هدف نهایی انکشاف دهات را تشکیل میدهد) منبع در پاسخ سوال دیگری چنین میگو ید (بصورت عموم فعالیت نمودن این منبع در تطبیق پلان های (انکشاف محل) بوده و انسجام بخشیدن پرو گرام های که بطور پراکنده مشاهده شده است و در قدمه اول لازمست تا حد توان کوشش به عمل آید که کار متباقی پرو گرام



# از لاینفک پرو و گرام عمومی

## ساعی دولت است

از مریم محبوب



که در سابق این همکاری در ازای کندی که برایشان داده میشد انجام می گرفت . البته مزد این همکاری شان بصورت دلخواه و پرو گرام کار در مقابل گندم تا قوس ۱۳۵۱ ادامه یافت فعالیت این ریاست در دهات به اساس کمک های مردم استوار است و سهم گیری مردم مطابق به قدرت و توان مالی مردم مناطقی که پرو گرام انکشاف دهات در آن تطبیق میگردد در نظر گرفته شده است . منبع می افزاید :

**پرو گرام انکشاف دهات با کمک متقابل مردم استوار است**  
بانک زراعتی استفاده به عمل آورده در آن جا رونق یابد . تهیه آب آشنا میدنی از جمله اهداف آینده انکشاف دهات است .

ادامه دارد که موازی با پرو گرام انکشاف دهات در بیست و شش ولایت نمودن پیسگور های آلمانی در موارد مختلف ، همچنان از طرف دولت

وی افزود :  
(بودجه پرو گرام انکشاف دهات از طرف دولت پر داخته شده و برای تطبیق و پیشبرد این پرو گرام ها که يك سلسله ارتباطی بین وزارت صحت ، وزارت زراعت و آبساری ، وزارت معارف ، وزارت معادن و صنایع و وزارت پلان موجود است که برای انسجام بخشیدن همه امور منطقه تحت نظر از این منابع مشوره های اخذ خواهد گردید.)  
بناغلی دیپلوم انجنیر صدیق در مورد پلان های آینده گفت :  
در نظر است که در آینده يك ارتباط مستقیم با مطبوعات کشور بر قرار گردد ، انکشاف منطقی در نظر باشد ، انکشاف همه جا نبه دهات از نگاه تعلیم و تربیه ، بلند بودن سطح زندگی مردم ، بکار رفتن قوای بشری و معنوی و مساعد ساختن زمین به کمک به خود و همچنان طوریکه دیده میشود صنایع مستظرفه بصورت بطی در ولایات و دهات حرکت میکنند و باید کوشش شود که صنایع محلی

پروگرام انکشاف دهات برای رفاه مردم خدمت میکند .  
هائیکه در آن ولایات اعزام شده اند بطور دایم با مردم منطقه در تماس بوده و مکلف اند تا مردم را از پرو گرام ها و فعالیت های انکشاف دهات باخبر سازند .  
در آینده همچنان در نظر است که يك شعبه روابطه اجتماعی به وجود بیاید که این شعبه تقریباً شکل تبلیغات را داشته تا بواسطه جراید و



تجویز گردیده تا در آینده از متخصصین هندی برای پیشبرد پرو گرام دعوت به عمل بیا یند .  
وی ادامه مید هد .  
ناگفته نبا ید گدا شت که جهت تمویل پرو گرام انکشاف دهات بخصوص در ساحه احداث کوپراتیف های زراعتی ، مالداري و تهیه سامان و وسایل زراعتی برای زار عین از



فلم انگلیسی (بلواب) برنده جایزه اول مدال طلا پام در فستیوال کان



فلم (آقایون و خانم ها) ایتالیایی برنده جایزه جوان در فستیوال بین المللی کان



فلم امریکایی (بوك و و اعظف) به ریژیسوری اکتور معروف، سیدنی پواتر برنده جایزه درجه اول طلا سال ۱۹۷۲ این فستیوال گردید



فلم فرانسوی (مردوزن) برنده جایزه طلا پام در فستیوال کان

فلم هاییکه درین فستیوال مستحق جایزه گردیده اند . بنابراین بمعلومات مختصر و دلچسپ راجع به بعضی فستیوال های اروپایی فلم و جوایزی که در سالهای ۱۹۶۶-۱۹۷۲ بدست آورده اند اکتفا کرد چه هر کشور به نوبه خود کتب و نشرات خاص سالانه راجع باین فستیوال ها نشر و بطبع رسانیده اند.

اینک بذکر چند فستیوال مهم و معروف جهانی بارسمهای بعضی فلما ریژیسور و جوایزی که بدست آورده اندذیلا جهت معلومات خوانندگان عزیز مجله ودوستان جهان سینما میبر دازیم.

### وینس

قدیمترین فستیوال فلم بین المللی که برای اولین بار در سال ۱۹۲۳ در شهر وینس واقع ایتا لیا برگزار شد. این فستیوال تا لحظه ایکه

مربوط آرت و صنعت جهان سینما تو-گرافی، سیاسی و دیپلوما سی و همچنین خود خواصی و نشان دادن کمپنی ها که حتما میخواهند تولیدات شان در فستیوال نمایش داده شود نیز مورد بحث فستیوال میبا شد. فستیوال نه تنها از نقطه نظر قوانین و اصول و نه از نگاه ترتیب و برگذاری فلما بلکه از هرگنر شکل و کر کتر از هم فرق میشود. چنانچه بعضی فستیوال های عمومی و بعضی صرف جهت یک نوع فلم ها ویافلماهای کوتاه اختصاص داده میشوند مثلا فستیوال وینا برای فلماهای کمیدی و فستیوال تریست برای فلم های جنایی و تخنیکسی تخصیص داده شده اند.

هدف فستیوال در درجه اول عبارت از همکاری در مورد آرت و بدرجه دوم تجارت قرار دارد. جوایز در فستیوال برای فلم، ریژیسور ستاره فلم و غیره داده میشود که راه را برای عمومیت و شهرت آنها باز کرده و ارزش شان را در سرا سر جهان بلند میبرد.

جهت رهنمایی و شهرت فلم ها در فستیوال ها چه از نگاه علمی و چه از نقطه نظر تجارتهی رول مهم را موسس نه بلکه تشکیل کننده و محل فستیوال بازی میکند.

نظریه فسطیوال در حقیقت مباحثه علمیست که در مورد آرت و صنعت سینما توگرافی صورت میگیرد ولی بعضی اوقات این مباحثات موجب قطع بعضی فستیوالها میگردد مثلا در فستیوال کان در ۱۹۶۸ توقف صورت گرفت. بعضی کمپنی های فلم تا زما نیکه فلم های تولید شان (جهت کسب شهرت) در فستیوال نمایش داده شود. روی برده سینما ظاهر نمیشوند چنانچه فلم های جاپانی و یا فلماهای کمپنی (مکتب فلم بو فوری) که در امر نمایش در فستیوال عمومیت پیدا کرده و شهرت جهانی را حصول کردند از اینرو فستیوال آرزوی یک عده تماشاچیان و علاقه مندان فلم و سینما توگرافی بر آورده که مدت های زیادی با شوق وانتراست خاصی انتظار فلمی را در روی پرده سینما میکشند.

فستیوال های فلم در جهان خیلی زیاد است اما امکان ندارد تا دریک معلومات مختصر از تمام فستیوال های بین المللی که بیش از صد فستیوال سالانه در تمام بر اعظمها دایر میگردد نامبرده رسد به لست



مراد از فستیوال فلمی تجموج آرت و صنعت آرتیست های جهان سینما و نظریات آرتیستی دریک محل مناسب میبا شد. علاوه بران نقش فستیوال بازار ونمایشگاه خوب تجارتهی برای سایر کشورهای جهان بشمار میرود. اساس و تاریخ فستیوال از بازار های نمایشی و تقریحهی شروع گردیده بسرعت پیشرفت و انکشاف نموده است. تنها مقصد فستیوال نمایش و معرفی نبوده بلکه در پهلو آن مذاکرات

# در فستیوال بین المللی ماسکو



فلم (ویستریلانی) پولندی مو فوبه اخذ جایزه نقره



فلم کیوبایی (لو سیا) برنده جایزه طلا ۱۹۶۹



فلم روسی (تا دو شنبه زندگی میکند) برنده جایزه طلا



فلم انگلیسی (الیور) برنده جایزه مخصوص جوری

انثیلی دانددیو تو دند یکی صاحب شدند

(بالیدارد)

صفحه ۱۹

۹ کشور تشکیل میدهد که در ۱۹۳۵ در ماسکو صورت گرفت باین ترتیب فستیوال مذکور تا سال ۱۹۵۸ مسلسل ادامه داشت اتحاد شوروی از ۱۹۵۹ به بعد شکل فستیوال خود را تغییر داده و بعد از هر دو سال این فستیوال را برگزار میکنند و در مدت کوتاهی یکی از مهمترین فستیوال های فیلم بین المللی را در جهان کسب کرد در این فستیوال فضای دیگری نسبت به سایر فستیوالها دیده میشود چه علاوه بر اینکه فیلمهای برجسته و عالی در این فستیوال مورد نمایش قرار میگیرند در پهلوی آن ستارگان درخشان، تولید کنندگان تنظیم بخش و توزیع کنندگان نامی فیلم جهت اشتراک در این فستیوال دعوت میشوند تا خوبتر بموضوعات آرت و صنعت و نظریات جهت سینما روشنی انداخته شود. تولید کنندگان فیلم مخصوصا کشور های غربی بکمال میل و خوشی فیلمهای خود را جهت نمایش در فستیوال ماسکو معرفی میکنند. زیرا در این فستیوال شور و غوغای زیاد ریکلام و پرو پاگند های حق و ناحق دیده نمیشود در اینجا است که فیلم شکل حقیقی خود را در فستیوال ماسکو گرفته و همان شهرت و جایزه ای که سزاوارش باشد مستحق می گردد اینجاست که فیلم های پیشماری جهت اشتراک در این فستیوال معرفی میشوند.

در ۱۹۶۷ جایزه درجه اول یعنی گراند پری را فیلم معروف شوروی بنام (ژور نالیست) و فیلم (من پسر توام) محصول کشور هنگری بدست آوردند و جایزه مخصوص طلایی جوری را فیلم بلغاریایی بنام (مدار) و جایزه نقره را در این فستیوال فیلم پو لندی (ویستریلانی) به ریژیسوری استاسا نیسواف روزیویچ حاصل کردند.

فلم کیو بایی بنام (سو سیا) و فلم ایتالوی (سیرا فینو) به ریژیسوری پیتر گرمی و فلم (تادو شنبه زندگی میکنیم) محصول شوروی به ریژیسوری استانیسلاف روستا ستکی جوایز مدال طلا سال ۱۹۶۹ این فستیوال را گرفتند و جوایز مخصوص جوری را ریژیسور ایوان پیرو از فلم (برادران کا را ما زوف) و ریژیسور فلم انگلیسی (الیور) نام گروول ریک و فلم آلمان شرقی (از منی) به ریژیسوری

فلم جهت بلند بردن عایدات خویش بکار برد. در بیست و هفتمین فستیوال این شهر که در ۱۹۶۶ صورت گرفت جایزه درجه اول طلا را فلم (جنگ الجزایر) محصول کمپنی ایتالیایی و الجزایر بدست آورد و جایزه مخصوص ریژیسوری را فلم آلمان غربی بنام (وداع، روز گذشته) به ریژیسوری الکساندر کلو کی ریژیسور ورژیو کونرا در اکثر از فلم امریکایی (چاپاکوا) بدست آوردند.

در بیست و هشتمین فستیوال ۱۹۶۷ بزرگترین جایزه طلایی را فلم فرانسوی (زیبایی روزها) و جایزه مخصوص جوری را فلم فرانسوی بنام (زن چینی) و فلم ایتالوی (چین نزدیک است) به ریژیسوری مارکو بلا کچو حاصل کردند. جایزه درجه اول طلا در فستیوال بیست و نهمین و پنس فلم آلمانی بنام (ارتیست هازیرا بایدرکس) و جایزه مخصوص جوری را فلم ایتالوی (امادونه از ترکیه) و فلم (سوکریت) فرانسوی حصول کردند اما در سالهای ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ جایزه داده نشده است.

## ماسکو

اساس فستیوال اتحاد شوروی را اولین فستیوال بین المللی با اشتراک

جنگ جهانی دوم در گرفت هفت فستیوال در این شهر زیبا و جشنگ صورت گرفت. در دوران جنگ با وجودیکه آتشی خانمانسوز جنگ سراسر اروپا را فراهم گرفته بود و از طرفی خود کشور ایتالیا در جنگ میسوخت و لی فستیوال فراموش نشده بازم سه فستیوال در همین محل صورت گرفت فستیوال وینس یک قسمتی از نمایش سالانه آرت (بیمال) بوده تحت شرایط خاصی صورت میگرفت که از همه او لتر خاصیت ارتیستکی داشته از ظاهر سازی و نمایشات بیمورد طوریکه در فستیوال کان صورت میگرفت احتیاط می ورزد. تا آنکه در ۱۹۶۳ پرو فسور لو یکی چیارینی نظریه موضوعات دیپلوماسی و تجارتهی شکل فستیوال را بصورت بهتری در آورده بیشتر به فیلمهای اجتماعی و دلچسپ اجازه شمول را در فستیوال داد.

در ۱۹۶۸ ریاست جدید فستیوال مذکور رو یکار شد که در مقررات آن تغییرات بیشتری را بمیان آورد. جوایز بود از اینسرو شمول فلما در فستیوال و پنس روی مقررات بهتری صورت گرفته و ریاست جدید بیشتر توجه خود را برای جلب توریست و علاقمندان



(زیبایی روزها) فلم فرانسوی برنده جایزه درجه اول طلا در فستیوال بیست و هشتمین



فلم فرانسوی بنام (تابستان در کوهستانات) برنده جایزه مخصوص جوری

# تیاتر نو و کهن جاپان

تیاتر موج نورامی توان به سه گروه: شینپا، شینگیکی و تیاتر زیر زمینی رده بندی کرد.

این شیوه با عصیانگری نو گرایان به میان آمد.

دورنمایه های اجتماعی، کاراصیل این گرایش تیاتری است.

تاجایی دربرخی از نمایش های خود از تکنیک و مواد آنان کسب و بگیرد.

کواکامی، که مدتی را بحیث هنرمند و تهیه گر آمو زش دیده بود، توانست تا با درخشش پیروزمندانه به نمایش آثارش با اضافه نمودن بخش میلو درام (میلو درام اساسا یک نمایش احساسی و خیال پروازانه بوده که با آهنگ ها و ارکستر -

همراه بود. ولی اکنون برآنگونه نمایشی گفته می شود که در آن تضاد روی صحنه آورد. او بزودی موفق شد تیاتر جدیدی برای نمایش هایش در توکیو بر پا دارد که بعدها این شیوه تیاتری بنام خودش - کواکامی داخل لسنت گونه های تیاتر جاپان شد.

بانهم، پایان جنگ چین و جاپان ضرورت و خواست نوی را برای نمایش های سیاسی تیاتر در مردم زنده نمود. و این روزهای دشواری را برای کواکامی به از مغان آورد. لذا او در سال ۱۹۰۳، بازنش که یک گیشای (دختر جاپانی که به خوبی در هنر رقص، سر ایندگی سخن گوئی پرورش داده شده و در برابر پول هنرش را عرضه میدارم) سابق بود روزانه غرب شده و در آنجا بنام (تیاتر جاپان) آمیزه از نمایش های کابوکی، رقص های کهن جاپان و آثار خودش را روی صحنه می آورد. او که با جیب پر موفقانه از غرب بر میگردد برای اولین بار آثار شکسپیر را با دید جاپانی بنمایش می گذارد.

زن کواکامی، بنام سادایا ککو که زمانی خودش گیشا بود بحیث یک هنرمند نقش درخشانی را در تاریخ تیاتر جاپان بجا می گذارد زیرا او اولین هنرمند زن است که زنجیر سنت های کهن تیاتر را که در آن مرد، نقش زن را نیز بازی میکرد، در هم شکست. قبل از او، تمام تیاتر در بند همان سنت تیاتر کابوکی بوده و زن راهی به صحنه تیاتر برای



ماسک «ناب» نمایشگر غم برپایان یو یا میباشند که در یک روزبهاری بتمایش گذاشته میشود

## اسلوب های گوناگون

تیاتر معاصر و نو جاپان، از مسیر تو فنده یک سلسله عصیانگری ها، علیه شکل های موجود - تیاتر گذشته و توسط آنانی نو آوری شده است که فاقد تکنیک استادانه بوده و شیوه های تمثیل رایج از گونه های گذشته بهاریت گرفته اند و یا اینکه نادرست بودن شکل موجود را بنا بر خواسته های زمان درک نموده و آهسته آهسته مرز روشنی بین فورم نو و گذشته کشیده اند. سه اسلوب تیاتر نو وجود دارد که به همینگونه زاییده شده اند:

شینپا، شینگیکی و تیاتر زیر زمینی یا پو شیده و سری.

این ها همه نطفه های تولد رادر حوالی سال ۱۸۸۸ در بطن تاریخ تیاتر گذاشتند.

در این هنگام جنبش که به صورت عمیق اصلاح طلب و رادیکال بود بنام جنبش (حقوق مردمان آزاد) بنام سد انوری سدو در اوساکا در بخش شینپا چیزا باسه نمایش که دور نمایه های ژرف سیاسی داشت و تماشاگران به همین قماش یا بمیدان گذاشت.

بعد از مدت کوتاهی، در سال ۱۸۹۱، اتو ژیرو کواکامی از همین نوع در اوساکا گیشا یاش یا فت. هر دو شیوه می دانند متولد گشته تیاتر به گونه سیاسی آن، نمی تواند بصورت تدریج مدت تماشاگران را به سوی چوکی های تیاتر بکشا ند.

روی این دلیل سعی نمودند تا از مردمان شیوه تیاتر کابوکی و ناول

به نمایش آوردن، هنر نداشت . است.

در طول سه دهه گروه های مختلف تئاتری شکل گرفتند دورنمایه های اصلی نمایش این گروه ها بیشتر در چارچوب مسایل خانوادگی و انسانی خلاصه میشد و بعدها این شیوه بنام شینپا نام گرفت. در همین هنگام بود که بهترین نمایش روی صحنه آمد و هنرمندان معروفی چون: رو کورو گیتا مورا، مسوتارا اهنایاگی، میچی جیور اویا تاروها ناوسا، کان ایچی و ایشیر رویا ناگی به ستیغ شهرت دست یافتند. ولی بانهم هنر مندانی زن در حاشیه حوادث قرار داشتند .

آخر سال های ۱۹۶۰ شاهداز میان رفتن اکثر هنر مندانی مرد به استثنا این پروپانگی که نه فقط یک هنر مند ورزیده است بلکه مورخ تیاتر شیوه شینپامی باشد، گردید. موازی با این حادثه، تیاتر متشکل از هنر مندانی زن بر هبری یا کو میز و تانی یا بمیان نهاد . آنان از فقدان و کمبود هنر مند مرد رنج میبردند . اینان نطفه های تیاتر واقع گرایانه را بوجود آورده و هم اکنون یا کو میز و تانی وجود پیرشدن هنر مند بر سترگ وینامی

از آنجا بیکه آنان سعی می کردند تا نمایش سطح عالی هنری داشته باشد، لذا فشار بیشتر روی ارزش ادبی و پر محتوی بودن نمایش وارد می کردند . در اینجا یک بار دیگر هنر مندانی تیاتر کاپو کی به یاری می آیند ، به همین حساب

نمایش های پر محتوی چون:

«در اعماق اجتماع» از گور کی «خانه یک گدی» از اسبن و (ها ملت) شکسپیر برای هنر مندانی جاپانی غرابت و بیگانگی می نمود .

تماشا خانه تسو کی زی او لیسن محلی بود که به صورت کامل توسط یک گروه شینکیکی اداره گردید . این جادرسال ۱۹۲۴ به صورت کامل آماده شد و اولین اثری که روی صحنه آمد نمایش یک پرده بی بود که یکی از آنان بنام (نغمه قویک دیدر امانتیک) از خوف بود که موج از اختلاف فرا در مورد دید هنری نمایش های سیاسی در میان گروه بمیان آورده و منجر به ایجاد مکتب آموزشی تیاتر در سال ۱۹۳۰ گردید . این تیاتر کو چک، با عمر کوتاهی زادگاه گروه های بزرگ شیوه تیاتر شینکیکی گردید.

گروه بنگا کو زا در سال ۱۹۳۸ بخاطر این هدف که فقط نظرس به نمایش گذاردن آثار کاملاً ناب هنری و ادبی بوده و با نمایش های سیاسی میانه نخواهد داشت ، پابمیان گذارد. این گروه سعی می کرد که شصت فیصد آثار داخلی و

چهل فیصد نمایش های خارجی چون:

(مرغابی و حشی) از البسن ، - (ماریوس) از مارسل پائول و (فانی) اثر تورمنتن و ایلدر را روی صحنه بیاورد.

هارو کو سگی مورا یکی از بنیاد گذاران این شیوه بوده و اکنون در آن فرمانروایی مطلق دارد. این زن بخاطر بازی در درام (زندگی یک زن) نوشته کاورو موریمو و تو بلانش در نمایش نامه (موترو سرویس بنام (هوس) نوشته تفسی یلیا من پیروزی بزرگ بدست آورد . در این گروه تمایل شدیدی در روی صحنه آوردن آثار شکسپیر و درام های دوران الیزابت دارد و با وجودیکه ظاهراً ادعای (نو) بودن رام سی نماید.

گروه تیاتر هایو زا در سال ۱۹۴۴ بمیان آمد. رهبری این گروه را کوریا سندا که هم هنر مند و کارگردان است، بدست دارد. او سالیان زیادی را در آلحان زیر نظر اوین-پیسکا تور که تمایلی به شیوه (حماسی) بر تولد برشت دارد، کار نمود. این

بقیه در صفحه ۵۷



درام (کاتو بو کی سو گما) یکی از غنی ترین درام های تیاتر سنتسی کابوکی بوده و در آن تضاد روحیه های آتشین، لجوج و بی صبر در برابر روحیه های آرام، صبور به چشم میخورد

زیبایی جاو دان یک زن مشوق شوهر جنگجویش بخاطر ایده اش میشود

# خیاسگی که نقش چشمهای



سگهای رهنمای کوران قبل از شروع بکار آزمایشهای متعددی را می بینند .

\* اکنون با وجود سگهای رهنما، مشکل بزرگ کوران حل می گردد.

\* اینگونه سگ ها قبل از وارد شدن به کار، آزمایش های زیادی را می گذرانند .

...

در بسیاری کشور ها محل های برای تربیه سگهای رهنما برای کوران بوجود آمده است .

...

در شیزه هاناکو ما ایکوا بس و ن سگش خیا در هیچ جایی اهم ازخانه بین سرویس ویا برای خرید به بازار دیده نمیشود . خیا سگی چوپان که از نسل آلمان است اکنون سه سال از عمرش میگذرد . موی نضواری تیره اش زیر نور آفتاب درخشش خاصی دارد . این سگ يك موجودی نیست . او نقش چشمان صاحبش را بعهده داشته و او را با اینکه چشمانش پی نور است به همه جا می کشاند . هاناکو با خانواده اش ایکها بارها



خیا سگ وفادار و رهنما ، صاحبش را در سوار شدن ریل برقی کمک میکند

یکی از داغترین مراکز تجارت توکیو زندگی میکند : او به سن بیست سالگی نوردید گانش را بنا به يك شوک عصبی از دست داد . وبعد از آن توانایی آن را نداشت تا به تنهایی جایی برود . هاناکو بار اول دو سال قبل خیارا دیده بعد از آن، ساحه کارها و فعالیت هایش هر روز بیشتر از پیش گسترش یافت قبل از آن او مجبور بود تا تمام روز را در يك عالم تنهایی به خانه بسر برده بر بخت بد خود بگرید . همه اینها با داخل شدن خیا در زندگی او ، دگرگون شد . امروز هاناکو به کلینک ماساژ میزود کورس موسیقی چنک را دنبال میکند و به فعالیت های دیگر می پردازد که همه و همه مرهون چشمان تیز بین خیا میباشد وقتیکه هاناکو از خانه می پرسد پیاده روها پر از نفر بوده و خطوط عبور پیاده روان بشدت بیر و بسار یکی از پردرد سر ترین مشکل کوران اینست که آنها به تنهایی ژوندون



مترجم : عارف عزیزپور

# عاشق شدن چه اثرات فزیکمی بر شما دارد؟



یگانه عضو بدن که بقدر همه در امر عشق  
ذیدخل میابد عبارت از قلب است و بر  
عنوان (قلب) بیشتر از ۲۰۰ نقل قول از  
منابع کلاسیک در دست میآید زیاد تر از دو  
چند این شماره آهنگهای منسوب درای  
این عنوان بوده و نیمه شوهران در  
انگلستان - اگر نه همه شان - به خانمهای  
خود (شیرین دل) خطاب میکنند .

آیا قلب بطور فزیکمی در عاشق شدن  
دخیل است ؟ آیا در لرزه و تکان می افتد، درد  
میکنند و می شکنند ؟ در واقع قلب جسمی درین  
امردخیل است اما یگانه عضو زید خسل  
نمیباشد همانگونه که در وقت روبرو شدن  
به تهدیدی مترسیم و عضوی بکار می افتد  
قلب نیز بحیث جزئی از سیستم کلی واکنش  
بدن در امر عشق از خود عکس العمل نشان میدهد.  
این امر با درک انگیزه ای بوسیله مغز  
آغاز میشود خواه از ناحیه نزدیک شدن  
موتوری بسرع خطرناک ( انگیزه ترس و

هراس) خواه ازین ناحیه که بمصاحبه مهم  
که باوظیفه تان ارتباط دارد میروند ( انگیزه  
پیشینی شده آماده باش ) و خواه از دیدن  
مردی جذاب ( انگیزه جنسی ) سر چشمه  
گرفته باشد .

مغز سگنال میدهد و غده اد ریسال  
که بالای گردن قرار دارد بکار افتیده جهت  
مقابله باخطر امر میدهد که ( برای حمله درشکم میگردد .

چون قلب تند تر میزند و عضلات  
اکسیجن اضافی ازخون میگیرند پسند  
ششها نیز بایست بیشتر فعالیت نمایند  
تا اکسیجن استفاده شده را تبدیل کنند بنا  
برای نفس گرفتن به انسان دست می  
دهد همه این فعالیت سبب حرارت اضافی  
شده و البته این امر موجب سرخی چهره  
میگردد زیرا قسمتی از خون به سطح بالا  
میدود تا سرد شود و عروق که واکنش  
انوماتیك بدن در برابر حرارت زیاد است  
بوجود می آید . همچنان این کار از خایر  
بیشتر آب بدن را مصرف نموده و قسم  
خشکی دهن بروز میکند .

در صورت تیکه عاشق هستید و این همه  
تفصیلات برای تان آشکار نیست پس چه  
همه نشانه ها که در شما حتما وجود دارد  
مانند لرزش قلب، تنفس دشوار، سرخی چهره  
مزه محکم در دل تان دست بی احساس  
و خشکی دهن که بدون لگنت نمیتوانید باوی  
سخن بزنید .

### هنگامیکه جلأ هستید :

البته این احساسات همیشه بدرجه  
اعلی وجود نمیداشته باشد هنگامیکه محبوب  
تان فوراً به نظر تان نیاید نیروی انگیزه  
مربوط کمتر شده و باین صورت ما در اثر  
بنالین و همراهِ بان شو رو احساسات  
کاهش می یابد ولی کاملاً از بین نمیرود.  
بلکه بدرجه پایین تری باقی مانده و در  
وقت ضرورت بیدرتک به فعالیت می  
پردازد .

این بدان معناست که احساسات باقی  
اند ولی بشکل بسیار ملایمتری قلب تند  
تر میزند مگر نه به آن اندازه که بنام تپش  
قلب یاد گردد بلکه بسا ن احساس (سینه  
فشرده شده) تنگ دردی و دل بدی ادامه  
یابد مگر چنان خفیف که میتوان آنرا بحیث  
فقدان اشتها تعبیر کرد .

بنامدن نفس، سرخی و غیره تپش  
میشوند مگر شخصی عاشق در صورت تپ  
خورد به خود محبوب نه بلکه حتی به چیزیکه  
باوی تماس کوچکی هم داشته باشد با این  
علامه و نشانه ها از خود واکنش نشان  
میدهد . این چیز میتواند زنگ تیلیفون باشد  
و یا شنیدن آهنگی که زمان با محبوب  
خویش به ساز آن در قصیده آید و یا حتی  
شنیدن نامیکه باوی شیاعت اند می دارد .

این همه شور و احساسات برای آنهایی  
که چشم امید به ادامه یارشد روا بطعشقی  
دارند در حقیقت خیلی گوارا و دلپسند  
است اما در مورد آنها بیکه انگیزه شان تا  
بودشده و این ترتیبات تماس جسمی عشق  
برای شان بی ارزش گردیده است چه شاید  
عشق آنها از طرف محبوب شان رد شده  
باشد و یا حتی غم انگیز تر اینکه شخص  
محبوب شا مرده باشد به آنها چه جرابی  
رخ میدهد ؟

از قرنهای باین سو مردم داستانه جوانان  
و دوشیزگان بسیاری را گفته اند که به  
خاطر عشق ناگام خویش چشم از جهان

پوشیده اند و میگویند که آنها از داشتن  
(قلب شکسته) بدروز زندگی گفته اند.  
این گفته از اساتذهای دیرین و باستانی  
است و امروز شواهد قوی طبی در دست  
است که موبد این ادعا میباشد .  
تدقیق و مطالعاتی در مورد مردانیکه  
عشق خود را از دست داده اند یعنی زن  
مرده هاصورت گرفته است .

پاتریک مطالعه در ولس چنین نتیجه  
بدست آمده که از جمله یکدسته شوهران  
که تازه زن شان مرده بود و قایع انسداد  
شراین بصورت قابل ملاحظه ای افزایش  
یافته که در بسیاری موارد آنقدر شدید  
بوده که موجب مرگ گردید در صورت  
خون بستگی یعنی انسداد شرابین جدار  
عضلی قلب ازخون مورد ضرورت معر و م  
گردیده و می میرد . بگفته دیگر قلب می  
شکند .

البته این واکنش های عمو می بدن  
یگانه علامه پیام مغز که میگوید ( برای عمل  
جنسی آماده شو ) نبوده بلکه عکس العمل  
های دیگری نیز وجود دارد که بیشتر مربوط  
است به اعضای جنسی و با احساس جنسیت  
شخصی متفاوت میباشد .

### آمادگی به عشق بازی :

ولی این امر کاملاً هم زیرکتر و ل  
مرد هانمیباشد و پرا بلمی که یک مرد به آن  
روبرو میشود اینست که با دیدن دخترتری  
زیبا و جذاب شاید برای او هیجان رخ  
دهد .

این فقط بانسب است که بدن به انگیزه





# آیا ز داشتن قلب شکسته میمیرید؟ چرا به لکننت زبان می افتید و از خجالت سرخ میشوید یا احساس میکنید که نفس تان بند آمده؟ چرا از مردمان هوشیار هنگامیکه عاشق اند کارهای شگفت آوری سر میزنند؟ رت مار تین برا یتان میگوید که با ملاقات مرد دلخواه تان چه چیزهایی در فکر تان خطور میکند



اش با یگانه راهی که میداند و واکنش تان میدهد.  
آیا در زنان نیز چنین حالتی دست می دهد؟ در حقیقت بلی.  
بسیاری مردم در باره این اثرات جسمی عاشق شدن میدانند ولی برخی دیگر که چندان معلومات ندارند شاید صرف درین اواخر از نتیجه تحقیق علمی که در آمریکا توسط ویلیام ماسترز و ورجینیا جانسن انجام شده از این موضوعات باخبر شده باشند.

در طول سالها نظریات زیادی در این زمینه بوجود آمده. یکی از آن نظریات اینست که مائو سز اولین تجربه در عشق خود برای همیشه تحت تاثیر قرار میگیریم. همانگونه که طفلی خود را دایما به شخصی می پیوندد که احتیاج جسمی اش را رفع مینماید که عبارت است از مادرش همانطور هم بکنفر عاشق خود را به شخصیکه از او خوشش می آید مربوط میسازد.

## واکنش در برابر عطر بدن

حتی آخرین تحقیقات نشان میدهند که عامل جلو گیری ما از بروز واکنش جنسی بهر کس دربینی ماقرار ندارد.  
موادی بنام فیرومون تجزیه شده و عقیده بر آنست که این مواد از عوا مل اصلی عطر میباشد.

وجود ما چند تابوی مختلفی تو اید می نماید که بعضی آنها را میشناسیم و برخی دیگر را بطوریکه هستند استهضم نمیکنیم. در این هم آنها چنان محرک نیرو مند ی هستند که رفتار ما را در شرایط خاصی بکلی دگرگون میسازند.

یکی از نمونه ها حالت ترس میباشد این احساس قوی سرعت باور تکر ذنی بزرگ جمعیت نفوذ کرده میتواند که البته این نشان دهنده آن نیست که افراد احساس مذکور را از یکدیگر کاپی مینمایند. اگر گروهی از مردم را می بینید که بهر اس بی

باید گفت که همه اشخاص چنین واکنش هایی از خود بروز نخواهند داد. نمیتوان گفت در صورت عدم این علائم شخصی نقیصه ای دارد.

اینجا سوال روشنی ایجاد میشود که: چرا واکنش های عمومی بدن بصورت همیشه برای ما دست نمیدهد؟ ما همیشه توسط شخص جدا ب جنس مخالف خویش جلب میشویم و با وجود آنکه بسیاری ما از این همه موضوعات آگاهی داریم با آنها شاید در برابر احساس ناگهانی لرزش قلب برای ما دست ندهد.

در سنین جوانی همیشه ویا اکثر اوقات این پدیده ها برای انسان دست میدهند. جوانان زیادی یافت میشوند که هر بار با دیدن دختری رنگ به چهره آورده و به لکننت زبان می افتند و همچنان دوشیز گانی وجود دارد که اگر جوانی فقط بسوی شان

نگاه کند تقریباً از هو ش میروند چه رسد به اینکه هر ای شان سخن زند.  
ولی همه ما از این مرحله گذشته و عاقبت بایک فرد معین رابطه عشقی بر قرار نموده

و این واکنش ها را لسان جز بی ازین رابطه ورشد آن تجربه میکنیم.  
و همینکه چنین رابطه ای نرسج یابد در اکثریت ما مردمان جذاب دیگر باعث ایجاد واکنشی نمیکردد.

البته لرزه های خفیفی شاید دست دهد مگر اینها فقط بیاد دهنده زود گذر روز های گذشته آزادی های احساسات پیش نیستند درین وقت فعالیت اصلی بدن و ش محبوب است چرا چنین است؟

بقیه در صفحه ۵۸

مورد فرو رفته اند واضح است که کم ترش آن تو بسیار به تندی صورت گرفته.  
اکنون فکر میشود که یک شخص هر اسان از خود بوی مخصوص ترس بروز میدهد و همین بوی است که بین احساس را در دیگران برمی انگیزد این امر در حیوانات یقیناً صورت میگیرد و مانیز هر چه خود را عالیه مقام و دانسته فکر کنیم باز هم یکی از جمله حیوانات میباشیم.

به همین صورت فیرومون های جنسی نیز وجود دارد که هر یک ما فیرومون مخصوص خودمان را داریم.

مادر اثر او لین بر خورد خود بسا شخصی تحت تاثیر او قرار گرفته و در برابر عطر همان شخصی است که واکنش مسرت آمیز نشان میدهم نه کس دیگری نظریه مذکور پیشرفته و بگوید که بسا بران وابستگی و مر بو طیت های همیشگی با مردم ایجاد میگردد.

تا اینجا ما تنها پدیده های ظاهری

جسمی را مورد بحث قرار داده ایم اما کسیکه باری عاشق شده باشد میدانند که درین حالت در فکر او چه حسا لاتی رخ میدهد. مغز را عشق و شخص محبوب اشغال نموده بجز همین موضوع به چیز دیگری نمی اندیشد این چنان مشغولیت نیرو مند تبدیل نموده میتواند که در نتیجه آن خواب، حافظه، تمرکز فکری و حتی وظیفه و کار همه و همه از دست میروند همه بخاطر مغزی آواره و سرگردان این قسما پاسخ جسمی انسان می باشد زیرا اگر قلب تان بسا ن بند و چشکش متحرک میزند و به آسای نمیتوانید نفس کنید واضح است که تمرکز فکری به چیز دیگری غیر از آنچه در وجود تان روی میدهد خیلی دشوار میباشد.

موضوع به همین جا پایان نمی یابد. قسمتی ازین ها معلول طبیعت است. طبیعت ما را بسوی میکشاند که خود ش به آن التفات مینمایند یعنی بسوی تناسل و تناسل بالاخره این همان چیز است که همه واکنش ها را در ما بسبب میشود هر قدر این امر را ظریف و زیبا هم قلمداد کنیم باز هم جزئی از طبیعت است.

این سوق بمنظور تولد و تناسل دومین انگیزه نیرو مند در ما است و لی عبارت از حفظ بقای خویش است. همانگونه که هنگام مواجه شدن ب هو تر دارای سرت سراسام

آور انسان نمیتواند بجز دیگری که لکزش را تمرکز دهد همچنان فریاد نیروی عشق را نیز نمیتوان نادیده گرفت. و بطور این کار را بطور سنجیده انجام میدهد و آرزو ندارد خود را از وضعی که او را در آن قرار داده رهایی بخشیم.

از همین جاست که مردمان هو شیار و دانسته و حساس در برابر رفتن با شخص محبوب خویش به یکبارگی حاضر میشوند همه چیز خود را از دست دهند همه آرزو بقیه در صفحه ۵۸



# روزنه‌ای بسوی تاریکی‌ها

## یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

پیشا نیش چین میخورد، لحظه مکث میکند و میگوید:

«تو همینطور بطرف جاده عمومی برو من دستکورت را می آورم.»

ترس دوباره در وجودم خانه میکند. باهر قدمی که بر میدارم یکبار بعقب بر میگردم و در واژه فرعی خانه آقای «ص» را از نظر میگذرانم. بیش از چند لحظه نمیگذرد که آقای «ص» بر میگردد و درست وقتی بمن میرسد تا کسی خالی بی جلوم اتوقف می کند. آقای «ص» میگوید:

«چه چانس خوبی سوار شو! من سوار میشوم و دستکورت را که باز است از دست آقای «ص» میگیرم و قبل از اینکه تا کسی حرکت کند، آقای «ص» کرایه تا کسی را می پرسد و تا کسی بفرستد از جا کنده میشود و من مثل اینکه از زندانی رها می یافته باشم احساس آرامش میکنم.»

همانطوریکه سرم را به پشتی جوکی تکیه میدهم، چشمانم را می بندم و در فکر فرو میروم. فکر آقای «ص» که باچه ترس و وحشتی مرا از خانه خودش بیرون کرد. فکر خانم و فرزندان آقای «ص» که ناگهانی از بیلاق بر گشته بودند و فکر محسن خان که مرا به مهمانی آقای «ص» که حتما شخص مهمی است از بسزده بود و بی هیچ خجالتی از من خواسته بود که شب را در اتاق، دریک تخت خواب و زیر یک لحاف با آقای «ص» بگذرانم. نفرت غم انگیزی و جودم را می خورد و محسن خان تا حد یک انسان شخصیت باخته در نظرم با این می-

آید و از یاد حرفهای محسن خان زهر خندی در لبانم می شکفت. باچه صداقت فریبنده و باچه صمیمیت دروغینی می گفت:

«دوستم دارد وزنا، گی بی من برای او درد انگیز، غیر قابل تحمل و انباشته از یأس و حرمان و بدبختی خواهد بود.»

محسن خان! شاید اگر من نمی بودم واقعا بدبختی بر زندگی او سایه می انداخت و دیگر نمیتوانست کسی مثل مثل آقای «ص» را بطرف خودش جلب کند... آقای «ص» که بدون شك در آینده محسن خان نقش حساس و ارزنده دارد. من کنجکاو نگردم، من از آقای «ص» چیزی نپرسیدم، ولی آنطور که معلوم است باید شخصیت مهم و صاحب صلاحیتی باشد که محسن خان با آن پول سرشار، خانه مجلل و مو تر آخرین سیستم، هنوز نیازمند آقای «ص» باشد، ولی آقای «ص» که تا لحظه از او جدا شدند ندانستم چکاره است و کجا کار میکند. این موضوع را خود آقای «ص» میداند و محسن خان که حتما یکی از همکاران و دستیارانش است.

شبی که گذشت چه شب شوم و نفرت انگیزی بود، شبی که من در معرض معامله قرار گرفتم، معامله که شاید در نظر آقای «ص» و محسن خان غرابت و شگفتی بی نداشت، اما برای من همه چیز داشت، نفرت و بیچارگی و درد و رنج.

چشمانم هم چنان بسته است و من هنوز در گرداب اندیشه های

خودم دست و پا میزنم که ناگهان تاکسی از حرکت باز می ایستد. مژه هایم را از هم می کشایم و نگاه زود گذری بدور و برم می اندازم. تاکسی وارد سربک فرعی می کشد که از برابر منزل ما میگذرد شده است و در حدود پنجاه متری خانه ما توقف کرده است.

راننده نیمرخ بجانب من بر می گردد:

«رسیدیم؟ یا جاو تر بروم؟»

ترجیح میدهم، همانجا پیاده شوم، میگویم:

«بلی، رسیدیم.»

با فشار مختصر دستگیره، در تاکسی باز می شود و من پیاده میشوم. هنوز در، درست بسته نشده است که تاکسی حرکت می کند. انگار که از برابر یک جذا می بگریزد ب سرعت از من فاصله می گیرد. لحظه چشم به تاکسی می دوزم، بعد آرام آرام بطرف خانه خود قدم بر میدارم. کلید در حویلی را که بعد از حادثه آن شب که «سیمه» در را بر روی می کشود با خود دارم از دستکولم بیرون می کشم و با آن در وازه حویلی را باز می کنم. ولی ضمن همین جست و جوی کلید است که در دستکولم متوجه پاکت آبی رنگی میشوم که در آن جاداده شده است اول تعجب می کنم، «ما بعد کنجکا و میشوم، شتا بزده از حویلی می گذرم و میخواهم هر چه زود تر خودم را به اتاقم برسانم. به سلام خدمتگار که در دهلز بمن بر

میخورد تو چه نمی کنم و حتی باین توجه نمی کنم که میگوید، «سیمه» تا هنوز صبحانه نخورده و منتظر شما است. ب سرعت قدم ها میم می افزایش و میگویم:

«خیلی خوب. بگو منتظر باشد.»

بعد در اتاق را می کشایم و وارد میشوم. پنجره ها بسته است و پرده ها کشیده شده است. بوی مانده سگرت با هوای دم کرده اتاق در هم آمیخته و تنفس را مشکل ساخته است. اما من باین چیزها توجه نمی کنم، قدم بداخل اتاق می گذارم و مستقیما بطرف تخت خوابم میروم، لب تخت می نشینم و پاکت آبی رنگ را از آن بیرون می کشم دستهایم می لرزد، دستم است بگویم تمام بدنم می لرزد، با انگشتان لوران سر پاکت را می کشایم و چشمم به بسته، نوت کا ملا جدید که حتی خط هم نخورده است می افتد. یک مرنه مثل اینکه بدنم را برق گرفته باشد خشک و بی حرکت بر جای می مانم و چشمانم را به آن دسته پول میدوزم. دسته پولی که با رنگ شیر چایی، سبز و زرد زینت یافته است.

می خواهم گریه کنم، می خواهم فریاد بکشم و از مردم پیرسم که آیا من تا این حد سقوط کرده ام؟ آیا تا این حد پست و منحرف و بازاری شده ام که مردم بخاطر یک شب هم آغوشی من مزد می پردازند؟

بطرف در میروم و در را باز میکنم و می خواهم جیب بکشم و عمه و سیمه را به کمک بطلبم.

اما ناگهان فریاد در گلویم خفه میشود، ناگهان وجودم مثل یخ منجمد میشود و از خودم می پرسم: فریاد برای چه؟ ... کمک خواستن برای که؟ برای خودم که لیلاهستم؟ لیلایی که واقعا سقوط کرده است؟ است.

لیلایی که تن فروش و بازاری شده است؟

بر میگردم بطرف تخت خواب، پول هارا در دست می گیرم، مزد یک شب تن فروشی خودم را در دست می گیرم. مزدی که مستحق آن هستم و باید برایم پرداخت میشد. دیگر تظا هر برای چه؟ پولها را هم چنان که اشک از چشمانم فرو میریزد می شمارم، آهسته و آرام هم می شمارم: صد، دو صد، پنجاه، هزار، دوهزار،

دو هزار پنجاهد ...  
بغض آلود با خودم میگویم: پول خوبی است پول یک شب سیه کاری من است. دو هزار و پنجاهد،  
مجموعی پولی که پدر بعد از یک ماه کار بدست می آورد و پیروز منداغه لبخند میزد.  
کشمیده بود روی گونه هایم میکنم بسته های پول را دو باره دا خیل پاکت میگذارم و در حالیکه پاکت را لای انگشتانم می فشارم، تصمیم  
خودم را میگیرم، تصمیمی که بعد هارا تازه جلوم کشود سیاهی که زندگی را شکل و رنگ دیگری داد. ناتمام



اوداوخت دبیری او سپینی دیره خوره مرکه روانه وه خوځا خاپه دسپین دیسو ی پوینتی سره دبیری خندا په خواشینی بدله شوه تنده ئی ترخه کړه دمخ گونگی لسی لایسی سره ورغلسی او داسی یی ددرداو خون احساس وکړلکه چه سړی دچاپه پرهار چنخای باندي گوته کیندی... دا پوینته چه دخړک په مخکیني وشوه دبیری دمشسر زوی دوزل کیدو په علت پوری ده.

بیری ... ښه شیبه په زور سوچ کینی ډوب شو... ښه شیبه یی دخوان دمنصبداری خولی نشان ته خیرشو چه دمغا مخ دیوا له په یوه میخ باندي خړوله شوی وه... اوبیایی په غمجنه توگه دخپل خوانیمرگ خوی دوزل کیدو ویرجن داستان ورته پیل کړ.

هغه داستان چهده په وار وار سره هر خبرلوخ ته ویلی ؤ ...

بیری له یوی ترخی موسکا سره سپین ته وویل صاحب خه پکار چه ستا طبیعت هم لهخپلو غمونو سره خته کړم... پس ده چه مورپدی لسو کلوکي دا اور سوزی ...

زړونه موسو زوی غوینی موسو زوی... مانگره موسوزی او هېوکی موسوزی ... دا لسکاله کیری چه زنه دی شپي خوب لرم او نه دورخی سد ... په هره دروازه چه تنوخو راته وایی چه مبرخه همدا نن نوی والی ته ور غلم ... چاکوتی ور پری نشو ولم ... باز خواست نشته .. انصا نشسته اود خدای د مخلوق غرددی کتو ترغوره نه رسیری ...

سپین په جدی ښه ورته وکتل او بیری بیاهم خپله خبره اغېزوله ... لسکاله کیری چه دمور ملایی کړو په شوید او چوره لیونی تری جوړه ده نه پوهیږوچه خپل عرض چاته وکړویوا خی دخدای هیله راته پاته ده ... خدای ته دعامانی کوو اوبله وسه مو نه رسیری.

و اوزړه می داراته ویل چه هغه یومیرنی هلك دی... پریرده چه دژوند دترخو سرو او تودو خبیری وخورى اوبوخ شی.

اوپه همدی کی یونیم کال تیرشو ... او یو ورځ می ولیدل چه دکلیونه جوقه جوقه وڅه خلك برکلی ته روان دی ... پوینته می کوله چه څه چلیدی ... یوه خواب وا کړ چه دخمرک بادار مشرخان می شویدی ... له خانه سره می سوچ وکړ چه هرو مرو بسه ورځم څکه چه هغوی مرله زوی سره ښه کوی اودخپل اولادپه شان ئی ساتی ... او وروان شوم ښه خیرات ئی کړی وو او مورسخت یسی درلود ... اسپین سړی خپنی شوه خیرات موجهوڅو پیرته کلی ته راستانه شو اوچه بیری خبره تردی ځایه ورسوله بیایی هم سرو ښوراوه یسوزه یی وسوئوله اوپه خواشینی سره یی وویل :

سگزه پوهیدلی چه دخمرک په ژوند باندي دمشر خان له میرینی سره دبهرغی دوری سیندلی کیری او دمرگ تنده مسیلی یی پسی

کاله عمر او خلور ودونه .. خو بیری قناعت وکړ.

سړی چه پریمانه پیسی ورته لری نو ولې به یی نه کوی ... چه پیسی دی درلودی هرڅه درته برابردی ... همدا وروستی ښځه چه خان کړی وه پخپله پیسی نهو تللی، خسر یی هغه ورته راوستلی وه ... یعنی دا چه پیسو یی دښځه په خپلو پښو ترپالنگه ورته راگنډلی وه.

هغه ښځه چه دهغی نوم او سرکجن سیوری زما دخوانیمرگ خمرک دپاسه پریو تاوهغه ئی هم له خانه سره دمرگی خولی ته برابر کړ ...

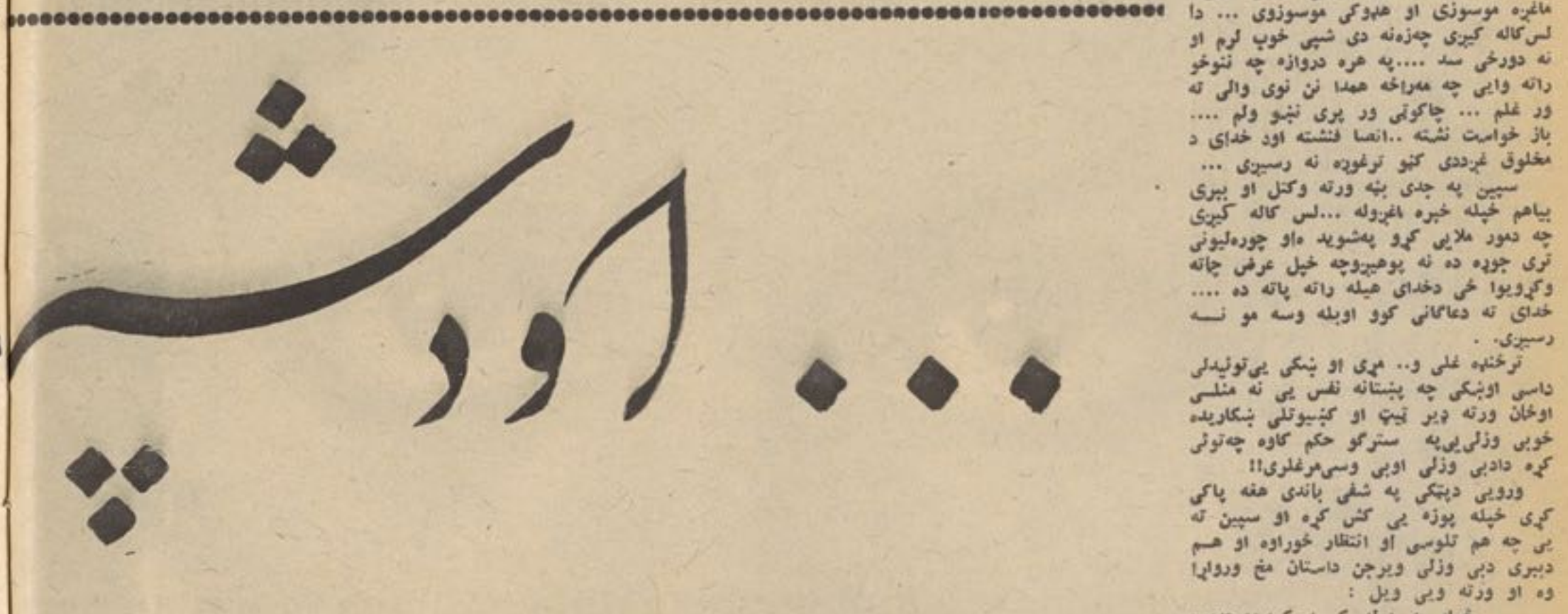
بیری وروخپل لاس چپپاته کړه اودنصوار دبیری را وکینیل او بوتلك نصور ئی خولی خبره وغزوله ...

لادخان دمرگ دپرشمه ورځ نهوه وتلی او دچا خبره تره ئی نهوه وچه شوی چه هغه غم چنه پینښه وشوه ... هغه پینښه چه د خمرک سړی می وخور ... اودخان دخلورمی ښځی سر هم ...

چورولو لپاره کولبه کړم ... څکه چی خه موده ناروغ وم اود کړاو کړنی کارهم واخه خه پاته وو خوهمدا چه له کت نه پاخینم اوز سازنستی لپاره ما خواتیرشوم نود گسلا دوزه په زوره تکیدو غوزونه خانته وکینیل اربان پاتهوم چه پدی سهارکی به خوگ وی.

نیغ ورغلم اوورمی پرانست خدایه داخه وینم یوه ښځه داسی هک پک شوم خدا په زمونین خوارو بزگرانو کړه به خوگ میلما نه راخی او هغه هم ښځی هیڅ نه پوهینم ښځی چه یوه تور اطلسی ټیکری کی خان نغینتی و اوله همدی اتلس ټوکړنه زه پوه شوم چه دا ښځه دخواری کورنی نده څکه دخوارانسو ټیکری هېو اتلس نهوی یواخی ئی لمټیکری یوه سترگه ښکاریده ، یوه غټه او ښکلی سترگه

چه له شرمه ئی بانه سره ورغلی وو ته یوسو، پرتوگ ئی له نویو زری پنو سره په پینښه ووما سترگی مشی ورکړه اوورمی پوښتیده خه هغی دخواب راکولو په ځای دکلازوره بله پک پرانستله اوپه بیره انگړ ته ننوتله اود کور



ترخنده غلی و... مری او ښکی یی تونیدلی داسی اوښکی چه پښتانه نفس یی نه منلسی اوځان ورته ډیر ټیټ او کښیوتلی ښکاریده خوبی وژلی یو په سترگو حکم کاوه چه تونی کړه دادبی وژلی اوبی وسی مرغلری!!

وروی دپتکی په شفی باندي هغه پاکي کړی خپله پوزه یی کش کړه او سپین ته یی چه هم تلوسی او انتظار خوراوه او هم دبیری دبی وژلی ویرجن داستان مخ ورواړا وه او ورته ویی ویل :

خړک به درله کیسه کړی وی چه مور ډیر خواران اوبی وژلی خلك یو ... نه ملک لرونه پتی نه زړنده لرو اونه خنکل ...

دبیری زړه لږخه راپورته شو او خپله خبره ئی وغږوله ...

هسی په خپل مټ باندي گدازه کوو او د خلکو له شودبارونه ډوډی را کارو ...

هغه کمال زما خوا نیمرگ زوی نوی په پنخلسو پښه ایښی وه ... هر چاپه راته ویل چه بیری شکر دی زوی دی لوی شوی جیری یی مزدور کړه یوه مری ډوډی به خوری کاربه کوی اوتابه هم من نیم من غله راوړی زه هم شیطان پسی راواخیستم اود خلکو دی هغو نورو خپرو ... اوهمغه کال پسرلی می دبرکلی له خانانو سره مزدور کړ. هغو وعده راسره وکړه چه دکال به یو جوړه جامی ورکوو او خلویښت مته غله ... ټولو ویل چه خانان دبت خلك دی، که هیڅ نه وی په هغوی کسی برکت اولوی پراته دی اوزه هم پدی باوری شوم اوبو سباوون می خمرک له خانه سره هلته بوته اویدی توگه خمرک له خانانو سره مزدور شو خو کاشکی چه نهوای مزدور شوی له وگړی دی مروای خود خانانو مزدور دی نه وای ...

اوداوخت بیاهم بیری په زړا شو او چه لږخه یی زړه تش کړی بیایی خپله خبره سره غوټه کړه :

داچه زه وایم کاشکی نه وای مزدورشوی ددی لپاره چه هغوی ډیر لوی خلك دی او وو اودی البته داخبره تراوسه پوری هیڅوگ دی نه زړه نشی ښه کولی . چه دخانانو په هکله خو له وڅوڅوی ... خو ما زړه لوی کړی

داکیسه چه سرله همدی گڼی څخه یی خپریدلی پیل کیری ، دزازه نظام تر تکیدو او دیوه نوی دوران دجوړیدو نیم وروان تصویردی، هغه ولس ته چه له خوږستانه مینی سره وړاندی کیری چه نن سبایی دویاړ او المتخار پرتیمه جنه رسیری او ربیری ، او بیا هم هغه ولس ته وړاندی کیری چه دانقلاب مشر او سر غنډولی یی دژوند او بری نوو نورو القونو ته لار ښوونه کوی ، او بالاخر دجمهوری انقلاب مشر ته وړاندی کیری ، هغه چاته چه دهیلو سپین گلانی زمونیز دولس په زړه کی وکړل.

الف ، الف

یادونه: پدی کیسی کی ټولی صحنی اونومونه دلیکوال دخیال محصول دی .

سپین بیا دبیری په خبره کی ولوید او هغه یی وپوښت ...

بیری خپل نصور په تاکانی کی توکول خوله یی دوه دری واره په ابو گنگال کسره اوبیایی خپله خبره راواخیستله .

چوکي دمشر خان دمیرینی دولسمه جومه وه چه خمرک کورته راخی ماوپوښتنه چه هلکه خه چل دی. هغه راته وویل چه هسی آباخپه شوی دم رسخت می واخیست او راغلم ما وپوښته چه دخانانو خه کارنه وچه ته راغلی خواب یی راکړ چه نه کارونه ټول خلاص کړل اوبیا راغلم .. پدی خبری زهم قانع شوم او هغه شیه خمرک په کور کی ؤ خو کاشکی نهوای ... گوندی هغه پینښه نهوای . شوی ..

بیری خپله لوتکی له سره وروسته اونیغه ئی په خپل زنگانه ودروله اوبیایی خپله کیسه داسی وغزوله

هو ... سپیدی نوی چاودلی وی او ما غوښتل چه ولاړشم اودس تازه کړم اوڅنگه چه لمونځ می وکړنو لخوایان وپاسم اوبتسی

لاره ئی په مخکیني ونیوله هک پک پاته شوم چه دابه خوگ وی، له هرگام سره ئی دگانو اوباولو شرتگا شرتگ پورته کیده.

ماورپسی غزکړه خوهغی خان دښځو کونی ته واچوه خدایه زړه می تراوسه دهغی ښځی په سرتور ټیکری نه بلکه دمرگی خادر دی چه زمونین دخوار ژوندانه په آسمان باندي خپریده ولاړم چه اودس تازه کړم خو زړه می هر څه راته ویل اودید وگواښ ئی راته کاوداسی راته رسیدله چه دښځی دگانو اوباولوله شرتگا شرتگ ندمرگ دشیپلی غزپورته کیری . خو لایم دسرمسحه گوگه اودعامی نهوه خلاصه کړی چه زمونین په کورکی یوشوریکت شو . دښځی زړا او انگولاپورته وه او همدانی ویل چه دخدای لپاره پدی کورکی پینښو اوسلمغا ئی شته او گنه

اودشپي جنازه و وتله

(سپین) سخت پر پدی ویل وو (د بیری) د ژوند دی چنی ډرا می پسی را اخستی و نو یی له همدی کبله په پیره وپوښته .

دښځه خوگ وه .

(بیری) سرورگراوه اوبیایی وویل :

دښځه وه دمشر خن خلور مه ښځه اوچه میرد می می شوی ونوی د لیسوره کشرخان ورته تمه وه چه خانته به یی وکړی څکه چه دهغوی کو لپه وه .. خود کشر خان عمرهم اویاکلو ته رسیدنه او ښځه چه دمشر خان له بی حا صلی او شتمی

خکه چته می کلیوا ل بی او زه د کلی مشر  
اومک . خدای شته چه مملک خبرو می ز په  
راتو دکړ او کور ودانی می وړ ته ووايه .  
ترخا بنسټه بی ستون کړم خو له دین نه  
غافل چه زور په کور کی بله لوبه ر وا نه  
ده . . .

(سپین) سخت پار یدلی و . په تنلی -  
باندی بی گونځی راغلی وی او سایبی په خپل  
کوکل کی بنده کړی وه . ( بیری ) خپله خبره  
بیاوغزوله .

(همداوخت چه زه د ملک کره له عغه  
سره ناست وم . خو تنو یو غل راو پی وړ و .  
هغوی په تکیو یو او تویکو سببا ل وو . . . )  
(عجیب ده . . . په تیکر یو او تویکو)  
دایو بنسټه سپین په شدید تعجب سره  
وگړه .

(- هو ... خبره دانه چه لومړی یوه  
بنځه په تیکری کی راغلی او څمک یی  
ورغوښتی دی څمک هم ساده او خام وړ غلی  
دی . بنځی یوه شیبه خبری ورسره کړی او  
ورته ویلی یی دی چه د کلی نه بر هلتنه  
یوتکی دی . ستا د میر منی وړور در ته لاره  
خاری او هغه غوا پی چه له تاسره د مرستی  
په باب خبری وکړی . . . . (څمک) چه په خپله  
هم زما په شان ار یانو اولاره ترینه ورکوه  
دا خبره بی له خانه سره ښه ښه تللی اویه  
تش لاس په بنځی پسې روان شوی دی . هله  
هله . . . تنگی ته وړ تر دی شوی دی .  
همداچه تر دی غر مه تنگی ته رسید لی  
دی نو بنځی خپله ر بنسټی خبره ښو د لی  
ده . تیکری یی له سره غور ځولی دی او تیر  
زین یی څمک ته ښو لی او غر یی پسې کړیدی  
څنگه ده څمک خانه دخلکو دنامو س غلا اود  
دمپرونی له لاری ایستته . . او سمه لاسه  
بی به څمک باندی واړکړیدی .)

(داخبره به دلته پرېږدو ما هلته لاهملک  
سره خبری کولی چه دگاونډی کوچنی زوی  
راغی او دا باندی چیغیه وکړه . اکا خان  
گورته ورسوه چه پر دیو دایه اچو لی ده . . .  
خدا په خبر کړی . ز ه د سترگو په دپکړ  
پوه شوم چه خبره څه ده نه پوهیدم چه د  
ملکله گوره څنگه خپلی کلا ته ورسید لم .  
همداچه دگلاله وړ نه ننوتم نو می و لید ل  
چه گڼه می ناسته ده او خپل و بنسټه شکوی  
ژاړی اوسوری کوی . . .)

(دڅمک) خود زما لور گل بشره همداسی  
بفاری وهي او دخبر ووس لکری د هغوی  
خیال می ونه سا ته . . گو تی ته تنو لم . . . ومی  
لیدل چه نه دهغی بنځی څه بته لگبیری اوله د  
څمک . . . اریانی وه . دا وخت می دتو پکو  
دوره دری ډزی تر غوره شوی . پدی پوهیدم  
چه بنځه خو بی سره تښتو لی ده خو پدی  
نه پوهیدم چه څمک جیری دی اخر می گڼه  
غلر کړه پوښتنه می ترینه وکړه چه څه چل  
دی ؟

بنځی می گڼه را ته وکړه . . ته دملک  
کره وی چه یوه بنځه دلته راغله او څمک گڼی  
وغوښت هغه ورسره ووت خو تر اوسه پوری  
بی بته ونگڼه .

خو شیبی وروسته د څمک تر تگه نوی  
تری چه خو تته بنځی دلته هم را غلی او  
نیقی په کورته راننو تلی بلو له بی نه اخستل  
ما او گل بشری ته بی مبارکی را گڼه خوځو  
شیبی وروسته چه زه له گوتی نه ووللم نو  
دگل بشری جفی اوناری می واو رید لی .  
زر می ځان ورساوه خو و می لید ل چه دښځو  
به ځای څو تته نارینه دی او زموان تر ورته  
کشکیدو کشکیدو دگلا له ورته باس . توره  
ته پوهیدم چه هغوی څو ک وه او له گو مه  
گڼه می پدی ته پوهیدل خو زه به پوهیدم  
دا بنځی جا رالری دی . وروسته خبرشوم  
چه هغوی به تویکو سببا ل وو اود ځانانوله  
خو رالریل شوی وو چه بنځه و تښتوی . . .  
هغوی بنځه تښتولی وه . او زه پوهیدم چه  
خپل غچ بی واخیست .

وی چه له چم گاونډ نه زموږ په کور با ندی  
رامانی وی او تمیز یو په شان را تللی چه دا  
مپرونه .

مپرو ښه وړ کوری چه څه وړ ده او عغه  
ورځ دز وری و پری په څپو کی دشبې متروږ  
می په خوله وړ ننوتله . . او زه لاهم ار یان  
وم چه دخانان ولی غلیدی . هغه خانان چه که  
به چاته وړ ته ویل چه دیو زی دپاسه دی چ  
ناست دی نو خپله پوزه به یی غو څو له .  
اوشپه له زوری وپری سره سره په خیر  
سبا شوه . . .

(سپین دبیری ) خبره بیا وړ پری کړه .  
یعنی دا چه خانانو هیڅ هم وو نه  
ویل .

زه به یو هیلم چه خانان څنگه یی غیر ته -  
تښتوی . شپه سبا شوه او سپر و ختی زه د  
کلی خلک چه زه دهغه مزدور هم وم او څمکه  
می ورکوله وروغو بنسټ . په بیره می خا دپه  
او زه واجوه او خپلی می پښو کړی . د ملک  
کورته ورغلم . هغه د نورو وړ خو په خلاف

می له خانانو خغه زور ویره ننو تلی وه او  
همداسی یی پر له پسې دپښ دو لم . موزبه  
کورکی ویریدو .

ناخاپه را پیاد شو ل (څمک) ته می  
ورو وویل چه دابنځه اولاد مو لاد څه نسې  
لری که په و چه کاسه ناسته ده (څمک)  
خوانمرگ هم نه پو هیده خپله کپه می  
راوغو بنسټه له هغی نه می پو بنسټه و کړه  
هغی ورو په غور کی راته وو یل . له تعجب  
نمی سترگی وازی وازی شوی . د پ سره  
عجیبه وه دری خلور کاله ددی بنځی له واده  
نه تیر شوی وخولا هم پیغله پا ته شو یوه .  
پدی خبری خدای شته چه زما زه پورودریدنه  
اولایسی یی په خپل تکل کی پوخ او پینگ  
کړم . هماغه شیبه می له خانه سره داخبره  
ویستله چه که پدی بنځی مرهم شم ساتم  
بی اود خانانو هما خوا خپل زړه چه هرڅه  
کوی . که څه هم چه پو هیلم زما دا تکل  
مرگ ته بلنه ورکول دی خایست و چه  
موز دتویکو ډزی وکړی او بیامو دکلی ملا  
راوغوښت او بنځه مو څمک ته وړ نکاح

هستی نه دو سپین مو ته رسید لی و ا و  
زوند یی گران شوی ونه غو پستل چه د خپلی  
خوانی له تازه گڼی نه ډک گل دیوه شنه بودا  
وچ اورپښ دید لی لاس ته وسپاری .  
دا هغه پکسی وچه هغه یی د خانانو له  
کلانه تښتولی وه او راغلی او زموږ کورته  
بی پناه رواړی وه . . .

داوخت سپین د بیری خبره وړ بشپړ  
کړه .

- یعنی داچه د خلکو خبره په څمک یی  
غزبیری و .  
- همدا سی وه بنځه زما دکلا ی په پښو  
کی وغږ یده او په زاریو از ننوا تو یی -  
غوښتنه کول چه (ماله دی کوره مه شپه ی .  
که مالدی ځای نه و شپری نو می ځانا نوژنی  
زه هلته نه ځم . . بس کړه چه له مشر خان  
سره می ځواکی ځاوری ایره شوه . . . ) دا یی  
ویل او د پسرلی د باران په شان یی له  
سترگو نه او ښکی تویولی . . خدای شته  
چه دبنځی په خوانی سخت افسوس راغی  
اوداغت پیغور راته درید چه یوی بی پناه

# خبازه ووتله

دخپل کور مزدور ته وویل چه ماته سپاناری  
رواړی اوله ځنډ مور دتیری دپښو په باب  
مرکه سر وکړه او وعده یی راسره وکړه چه  
زه به دخانانو په مخا مخ سا مت شم دهغوی  
خوله به په گڼه سره وړ ماته گڼو څکسه  
چه که دا پښه به تا راغلی او که دی بنځی  
ستا کور ته پناه رواړی ده او ستا پر ځوی  
بی غزکری دی نوو گڼه زما ناموس هم دوی

کړه . . .  
خو وروسته تر هغه چه کلیوا ل پدی  
خبری پوه شو لوزما و یره لاپسی هم زیاته  
شوه . ما دخانانو د یر غل او پر ید لاره خارله  
خوهغوی خدازده چه ولی تر ما ز دیگره غلی  
وو . غر وغور ترینه نه خوت او د مگر خته  
لرمانو په شان یی ځانو نه غلی کړی وو .  
به کلی کی یوه زور و هجوه جوهه بنځی

بنځی ته په خپل ځوار اټکړ پناه وړ نکړم .  
کوره صا حبیب که موز ځواران یو یو په  
خوپدی ښه پو هیرو چه دسری پت اوغیرت  
شاید خوندی وی . خدای دی موز ټول له  
بی غزبیری اوی پښی وسا تی . . .  
او همدا چه (سپین) چه پری په هر وار  
هغه صاحب باله دا خبره ورسره تایید کړه او  
پدی هیلی یی ورسره شر یک شو نوی خپله  
خبر رښتیا وغزوله . . .

(هو گڼی زه سخت در پچا له شوی وم .  
هیڅ نه پوهیدم چه څه کړم ما (څمک) -  
راوغوښت او خبری می ورسره وکړی ما  
ویل نه چه دی سر کوزی له پغوا نه د خپل  
بادار بنځه دم اودلاسا کړی وی او هغه یر  
له لاری ایستلی وی . خو هغه خوا لمرگ  
گسمونه فرا نونه گول چه یوا ځی یی د و .  
دری واره لید لی دهغه هم دننه په کلا کی چه  
دکلامزد وړ نه واو له کوره یی احوال را لیری  
وچه اویه نشته دوه دری لاری او په می  
ورجلو لی دی . لاری څی په څو له و چی شوی  
وی . دا دوره ساده خبره نه راته ښکار یده .  
ماددی بنځی دژر امانو اونوا تو شاته د -  
خانانو له کپره او غوصی نه ډکی خبری اود  
هغوی دتو گونو خولی لیدلی زه پو هیلم چه  
له خانانو سره دغری و هل څه ساده او وړیا  
کارندی . . دمت زور غوا پی ډوډی غوا پی  
بیسی غواړی . . خو . . خو له پښی نه  
تښته نه وه . اخر زه هم پو پښتو ن وم . . یو  
مسلمان وم . او ما نشو گولای چه یو مان  
وزری له خپل اټکړه وشوم . . خو په زده کی



# شاعر کلاسیک پشتمو

## خوشحال خان خټک

۳- «فراقنامه» - مجموعہ ریاست شعری و متضمن جامہ ہایی کہ شاعر در دورہ حبس سرودہ است.

۴- «ہدایہ» - اثری است دینی کہ شاعر از عربی بہ پشتو ترجمہ کردہ است.

۵- «دستور نامہ» اثری است منثور کہ موضوعاتی از قبیل سیاست، مسایل مذہبی، اخلاق، فن شکار، فنون حربی، لطایف وغیرہ را دربر میگیرد.

۶- «صحۃ البدن» اثری است دایر بہ موضوعات طبی.

۷- «عیار دانش» ترجمہ پشتوی کتاب انوار سہیلی است از زبان دری.

۸- «بزمنامہ» در بارہ شکار (۳) خوشحال خان خټک ہفتاد و ہشت سال زندگی کرد و تا آخر حیات شمشیر و خامہ را بر زمین نگذاشت شاعر در سالہای آخر زندگی خویش بہ نسبت منازعاتی کہ بین فرزندان وی روی داد، دچار وضع دشوار و بفرنجی گردید. نظر بمعلو ماتی کہ مؤلف «تاریخ مرصع» میدہد، خوشحال خان ۵۷ پسر و دختر داشت. دو مین پسر خوشحال خان خټک بہرام خان در برابر پدر بزرگ خود اشرف خان مر تکسب خیانت شدہ، جانب مغلہا میگذارد. اقدامات خوشحال خان دایر بہ برطرفی این پسر خائن از سر کردگی خټکها و انتصاب نواسہ خود افضل

(۳) دوست محمد خان کامل مومند طی مقدمہ ای کہ بر دیوان مکمل خوشحال خان خټک بنام «کلیات خوشحال خان خټک» نوشتہ و بسال ۱۹۵۲ در پشاور طبع گردیدہ علاوہ بر آثار فوق الذکر شاعر از اثر منثوری بنام «بیاض» از مثنوی بنام «سواتنامہ» کہ مشتمل بر چہارصد بیت بودہ و از یک ترجمہ او بہ نام «آینہ» نام میبرد.

خان بجای او، نتیجہ ای بار نمی آورد زیرا بہرام خان، با استفادہ از مغلہا در سال ۱۹۰۷ سپاہ بزرگی تشکیل دادہ بقصد دستگیری پدر خویش خوشحال خان حرکت میکند. شاعر ہفتاد و ہفت سالہ شمشیر بدست برای مقابلہ با پسر خود حرکت میکند. مکر (پسر بہرام خان) کہ سمت رہبری قشون را داشت بدون آنکہ بتواند با جد خود مقابلہ کرد، عقب نشینی میکند، اما بہرام او را بہ بازگشت وادار میسازد. این بار ہم خوشحال خان، شمشیر بدست از فراز قلہ ہای کوه ہما بلکہ بر میخیزد. بہرام خان طی نامہ ای عنوانی دربار مغل یاد آور میشود کہ «این شیر کہنسال سر تسلیم شدن ندارد» و کمک بیشتر میطلبد. چون این موضوع را بہ خوشحالخان اطلاع میدہند، او بمناطق کورستانی محل سکونت افریدی ہا پناہ میبرد سرانجام مدتی بعد، خوشحال خان بعمر ہفتاد و ہشت سالگی در روز ۲۸ ربیع الثانی مطابق ۱۶۹۱ میلادی در سر زمین افریدی ہا، زندگی را بدرود میگوید.

بر اساس وصیت خوشحالخان او را در یک دہکدہ خټکها بخاک میسپارند شاعر در وصیت خود چنین گفتہ بود: «مرا در جایی دفن کنید کہ سایہ مغلہا بر خاکم نیفتد و گردی کہ از اسبان مغل بر میخیزد، بر مزارم ننشیند» (۴)

برجستہ ترین خدمت خوشحال خان بہ قوم خود عبارت ازین است کہ او قبایل متعدد پشتو نہا را کہ مصروف جنگ و منازعہ با ہم بودند آگاہی بخشید و آنرا ملتفت ساخت کہ ہمہ یک قوم، یک تن و یک پیگیر اند و آنہا را دعوت نمود تا بخاطر رسیدن بہ آزادی و تاسیس (۴) ع. بینوا «خوشحال خان خټک خہ وایی» کابل ۱۹۵۱ ص ۱۵۸.

دولت مستقل ملی خود پیا خیزند و بیکار نمایند. گرچہ شو رش بزرگ پشتو نہا کہ مدت بیشتر از پنجسال (۱۶۶۷-۱۶۷۲) علیہ حا کمیت مغلہا دوام یافت، سر انجام بہ عدم موفقیت انجامید، اما بر اساس ارزیابی واقعیات نہا نشمند افغانستان شناس شو روی - ا.م. ریستیز «این شورش، در شکل گیری شعور ملی پشتو نہا و همزمان با آن در تسریع پرو سہ سقوط امپراطوری بزرگ مغل، اهمیت بزرگی داشت» (۵)

وقایع سیاسی و اجتماعی دوران زندگی خوشحال خان خټک، بر ایجاد ہای ادبی او، تأثیری بزرگ داشت. ہنگامیکہ آثار برجستہ این شاعر چون «دستار نامہ»، «باز نامہ»، «فضلنامہ» و دیوان اشعار او را کہ برایش شہرت بزرگی بمقیاس جهانی کمائی کردہ اند، مطالعہ می نمائیم، نخست خوشحال خان خټک بمشابہ یک شاعر ہوائیست، متفکر و وطنپرست، در نظر ما مجسم می گردد.

خوشحال خان خټک در راه اعتلای ادبیات پشتو کہ طی قرنہای ۱۶-۱۷ روبہ شکوفائی میرفت خدمت مہمی انجام داد و آنرا بمرحلہ عالیتری ارتقا داد:

خوشحال خان توانست با اشعار عمیق انسان دوستانہ، و دموکراتیک خویش بر تراز دایرہ محدود منافع طبقاتی خویش قرار گیرد اما روشا نیان را کہ تعصبات تنگ نظرانہ مخالفت می ورزیدند، محکوم نمود و بہ «نفتیزم» آخوند درویش کہ طرفدار مبارزہ علیہ مغلہا نبود، بانگاہی استہزاء آمیز نگریست.

یکی از خدمات بزرگ خوشحالخان خټک در راه رشد و انکشاف ادبیات پشتو این بود کہ عنعنہ ہای ادبیات کلاسیک دری را بزبان ملی خود وارد کرد. شاعر درین بارہ چنین میگوید:

بندو بست د پشتمو شعر ما پیدا کری  
گنہ شعرد پشتمو و غییر سال  
نہ یسی وزن، نہ بی تقطیع، نہ بی عروض وہ  
دوہ مصراع بی د خفیف بحر، دوہ طال  
دغزل نہ بی مطلع، نہ بی مقطع وہ  
نہ بی صفت، نہ بی تشبیہ، نہ بی مثال  
مگر زہ بی چہ گویا بہ شاعری گرم  
پشتا نہ بی پو ہول ایزد تعال (۱)  
(باقیدارد)

(۵) ا.م. ریسیز «رشد فنون الیزم و تشکیل دولت افغانی» نشر اکادمی علوم اتحاد شو روی، مسکو ۱۹۵۱، ص ۳۰۷.

یاد داشت: مولفین این رسالہ بدون آنکہ مأخذ اشعار خوشحالخان خټک را بدہند، فقط بہ نقل ترجمہ و مضمون آنہا اکتفا کردہ اند. مترجم تاجایی کہ برایش مقدور بودہ کوشیدہ است تا اثر روی تراجم، اصل اشعار خوشحال را بخوانندگان محترم تقدیم دارد، اما در مواردیکہ نتوانستہ از عہدہ این کار بدرآید، بناچار بہ تقدیم همان ترجمہ شعر خوشحال خان اکتفا ورزیدہ است.



## دزړه حال

چه په زړه کښې یې غمونه شې پیدا  
 هر نفس شې په داتېغ ادا ادا  
 که خوله وگڼې په تار دخاموشې  
 له رخساره حال دزړه شې هویدا  
 هرچه زړه یې په آشنا پسې زهیروی  
 بی ژبا ورته کیدې نه شي خندا  
 ستا دمنځ ونظاری وته محتاج یم  
 تل وشاه ته احتیاج لری گدا  
 په نظر کښې یې محراب لرم دور وڅو  
 په امام دعشق پسې کرم اقتدا  
 «مزاله» همیش سودا کرم دغمونو  
 ما حاصله کړه سوداله دی سونا  
 «مزاله»

## سترگی

سترگوته کومه گناه شوی  
 چه زړه مین شي سترگی تل گاته کوینه  
 سترگو وزړه ته گیله وگره  
 چه مین ته شوی اوښکی مونږ بهوونه  
 سترگومی زړه ته خواب ورکړه  
 چه مین ته یې اوښکی مونږه تویوونه  
 سترگودی زخم رایه زړه کړ  
 وړه خندا دی لاپری مالگه دورینه  
 سترگوته رنگ درنجو ورکړه  
 خولی ته دی رنگ ددنداسی ورکړه مینه  
 سترگو پسات راباندی وگره  
 نوربی دباز په شان گتلی مگرخومه  
 (پښتنی ستردی)

## پریشانه اوربل

اوربل می باخوب کی پریشانه لیدلی دی  
 ستانخت خومی رقیبه دغه شان لیدلی دی  
 دگلوهار په غاړه محبوبا شوه راحضوره  
 بلبله داوطن بی گلستان لیدلی دی  
 کارغان به په کښې نهوی بلبلان به پکښې وی  
 باغونه به سمسوروی ما باغبان لیدلی دی  
 مباربه دی په پوزه شې دسروزرو خاونده  
 په سروشونډو دپاسه می بیژوان لیدلی دی  
 نه پتی سترگی نه یبه په هرڅه اوس بوهریم  
 به خلاصو سترگو باندي ما جهان لیدلی دی  
 له دانه که دی خلاص کرم په نفس کښې دی ایسار کرم  
 ساده ا ماڅو خورنگه زندان لیدلی دی  
 که بوراز وژنی خیال او فکر مه وژنه  
 بهدی کښې می وطن ته لوی تاوان لیدلی دی  
 «الفت»

## رسوا

خانم، خانم، خانم به خندا کښې په زړه شمه  
 زایم، زایم، زایم په زړا کښې به خندا شمه  
 خکمه، خکمه، خکمه شرا بونه لېونی شمه  
 خمه، خمه، خمه، خمه تصور کښې په هوا شمه  
 سوزم، سوزم، سوزم په وفاد خپلی شمه زه  
 خورمه، خورمه، خورمه جور لکونه په گدا شمه  
 لاپری صحرا ته دنیا پیغورته ټنگ نه سوی  
 ستا په ونکی خدایرو که مجنونه وارخطا شمه  
 ستاحیا پښتو کښې دنیاته رسوا نه غواړم  
 خیردی که دنیاته زه بدنام شمه رسوا شمه  
 ډیر کوبښی می وگره خودخانه وتی شمه  
 لاپشم لیری لار شمه خو بیا به بیرته را شمه  
 وینه دپښتون نشه او مینه دپښتون لرم  
 خدایه هسرتا مجنون فر هان ته زه رسوا شمه  
 گورکښې په تپو به ستا دعشق شعرونه لیکه  
 روح می دساعر دی پروا نشته که فنا شمه  
 حس زخمی زخمی، سینه غلیبل، زړه دداغونو ډک  
 دوی ته چه زه گورم په خندا شم په زړا شمه  
 «مفتون»



## داوښکو جو یبار

که ستا دسترگو مینی بیمار نه کرم  
 شپه اوورڅ له درده ولی قرار نه کرم  
 ستا دحسن گلستان نه تازه کبزی  
 خوروان پکښې داوښکو جو یبار نه کرم  
 دواړه سترگی به تری نه کرم ښکته پورته  
 خوخالونه کسی ستا درخسار نه کرم  
 که به وارسره وصال دیار مونده شي  
 له ما صبر مینی رانیو وار نه کرم  
 که دمنځ شمع ښکاره کړی گومان مه کړه  
 چه پتنگ غوندی به خان خنی زارنه کرم  
 ستا دمنځ خیال به می غم له دله یوسی  
 که چاپیر تری ستا دزلفو ښامار نه کرم  
 که چاکری که وفا کړی والادی خیل دی  
 هېڅ مانه له تا دلیره کامگار نه کرم  
 «کامگار خټک»

## دوطن خدمت

وگوره پتنگ ته چه تعلق ساتی دلېبو سره  
 راشه که بلبل بی خان عادت کړه دازغو سره  
 ته به عاشقی کښې یاره داسی مینه وښایه  
 خمرنگ چه آدم مینه لرله ددرخو سره  
 ووايه آشنا چه داڅه اترپه تاکښې دی  
 چه زړه دی زما یو وړلو په یوڅلی کتو سره  
 وگوره دنیاته چه په گوم طرف روانه ده  
 ته به گورکښې ناست یې کوی لوبی ډېچو سره  
 خدمت دوطن وگره که جنت کښې زاهده ته  
 تاده چه لیدلی کویتو کښې دتمبوسره  
 وړک داسی پلوشه چه مری کښې زمانښلی تل  
 خوښ زما سکرک دی چه تیربزی دسولمبوسره  
 یار ورباندی څه تللر دخدای دپاره ونه کړو  
 ټول عمر دی تیر شولو فرمانه اسویلوسره  
 «فرمان الله فرمان»

از: ترومگزين

ترجمه: م. ر.

# گذشته‌ها و آینده‌ها

خانم موجر در ایارتیمان رباباز کرد تا من داخل شدم و بعد بلافاصله گفت :  
ساین هم اتاق شما ! راستی اجاق برقی و لوله گاز میتر دارد و پول برق چراغ را من از کرایه میگردانم.

من نگاه مختصری به اطراف اتاق کردم . راستی من زیاد اهمیت نمیدادم اتاق چه شکل و وضعی داشت . حالا من تنها بیک سقف احتیاج داشتم که در زیر آن می‌خزیدم . همین‌ویس بنا بر آن گفتم .

بسیار خوب : من این اتاق را میگیرم . آیا برای شما فرق میکند اگر من همین امروز آنجا نیامد ؟

البته که نه !

اگر شما اینطور بخواهید !  
خانم موجر برای لحظه طولانی ای‌پایین وبالا پایید و نگاه های ازسوء غزاش را متوجه بکس دستی ام کرد .

شما برای کار اینچا آمدید ؟  
- بلی ! بلی ...

من سرم را به تایید گفتمم پایین وبالا بردم و پرسیدم .

گفتید کرایه اتاق چنداست ؟

حوظیوند و پنجاه سلنگ در هفته ! شما اذنا تر از این نمی‌توانید پیدا کنید . بر علاوه من یک ماه کرایه راپیشگی میگیرم .

اوه فرق نمی‌کند .

من در میان دستکولم شروع به پالیدن کردم . ده‌یوند را شمار کرده به‌آوداد م . حال من فقط یک یوند دیگر داشتم . به اضافه کمی پول خورد .

... ها .

خانم موجر نوت ها را با تانی دولاس کرده و در جیب روپوش گلدارش قرار داد .

تشناب در طبقه دیگر قرار دارد : راستی من رفت و آمد زیاد را اینجا اجازه نمیدهم . یعنی مردها ...

نه ! من ... شما کاملاً مطمئن باشید .

خوب ! من فقط فکر کردم این را به شما یادآوری کرده باشم اگرچه قیافه شما از آن قبیل دخترها نیست اما بهتر است ، بعضی مسائل را قبلاً حل و فصل کنیم تا بعداً اشکالی پیش نیاید .

بلی ! البته ! تشکر خانم ...

کاتن ! جسی کاتن .  
خانم موجر باز ادامه داد .

قربیب بیست سال است من اتاق را کرایه میدهم .

خوب ! تشکر خانم کاتن .

خانم کاتن بالاخره بطرف دروازه قدم برداشت . من در واقع او بستم و نفس راحتی کشیدم .

دفعاً احساس کردم میلوژم . دردستکولم من یک سکه ده‌پنسی یافتم و آنرا به‌متر بخاری انداختم . بعد مقابل بخاری زانو زد م و دست هایم را بطرف شعله های آتش گرفتم . اینجا من کاملاً مصنون بودم . یک قیافه دیگر در میان هزار ها قیافه شهر . اینجا من هیچکس را نمی‌شناختم . همانطور یگه گس دیگری مرا نمی‌شناخت ، و نه کسی بمن اهمیت میداد و با از عمل فجعی که من تکب شده بودم خبر داشت . اینجا من مصنون بودم ولی به‌هیچوجه

صفحه ۳۲

نداشت مرا زیر بار ممتونیت هایش د فن کند . و مهربانی ها و فداکاری هایش را به رخم بکشد . درست به همین دلیل بود که من یکروز بالاخره تصمیم گرفتم خاله‌وایلست و

خانه اش را برای همیشه ترک بگویم . دو هفته پیشتر از هفدهمین سالگرم تولدم من لباس هایم را جمع کردم و در یک بکس قرار داد م . یک یادداشت کوچک روی میز گذاشتم و تمام راه را بایستیشن سرویس دویدم .

من مستقماً به راه جستر رفتم . فکر می‌کنم من در آنوقت چنین احساس داشتم که هر قدر شهر بزرگتر باشد من می‌توانم در آن زندگی خوشبخت تری داشته باشم . و ایسن

بغا طر آن نفرت عمیق بود که من از شهر زادگاهم داشتم . اگرچه ایارتیمان ، یک تعداد فو اعد خشک وجدی ای داشت که باید مرا عا ت میکردیم ولی برای من مهم نبود . لافلا آرق ها مانند خانه خاله‌وایلست بوی گرم‌کننده را نمی‌داد . دیگر دخترها هم صمیمی بودند .

وظیفه من اول در یک فروشگاه بزرگ در شعبه فروش مواد ضد عفونی و صابون بودی بود . بعد از چهار ماه من به شعبه وسایل آرایش منتقل شدم . خوب لافلا من لایحه این قسمت را بیشتر دوست داشتم .

من بالکننت گفتم .  
- من نمی‌خواستم به شما زحمت بدهم .  
واقعا ...

نه ! این هیچ زحمتی ندارد دخترترم .  
خانم کاتن بایک پری جای ویک مر تیان کوچک برگشت .  
- فکر کردم شما یک کمی شیرم بخواهید ...  
- تشکر ...

من راستی باین هدیه ناچیز خودم را قلباً ممنون احساس میکردم .  
من پولش را حتما بعداً می‌پردازم .  
من جای جوش حلبی کوچک را روی اجاق برقی گذاشتم و جای درست کردم . و بعد ساندویچ‌پنیری را که از ایستگاه سرویس خریده بودم از دستکولم بیرون آورد م .

فکر میکنم جای گرم حالت را بهتر کرد .  
به‌بتر نه ! فقط اینکه من حالا بهتر میتوانستم در نمر گزهدهم .

فردا باید من در جستجوی یک کار میشدم . هرکاری که پیدای شد . این یک یوند و چند پنس به‌مشکل کفاف چند روز مرا می‌کرد . من وحشتزده و خسته بودم .  
خستگی تا ا عماق و جود م نفوذ میکرد .  
بنظرم می‌آمد که من سالها می‌شود همینطور در حال فرار بوده‌ام .

شاید این توهم بیک نوعی درست هم بود . این سالهایی که من در حال فرار بسر برده بودم لایتناهی بنظر می‌رسید .  
حالا شاید دوسال می‌شد که من فرار میکردم . از جا هایی که من می‌شناختم و از مردمی که مرا می‌شناختند .

دراول من از (خاله وایلت) فرار کردم . در آنوقت تنها یک فکر تمام وجود م را تسخیر کرده بود و آن اینکه من باید از آن شهر کوچک مؤخرف و آن خانه چهارکنج عصر وکتوریا (۱) بیرون می‌آمدم . تا دیگر صدای خشک خاله وایلت را بالحن حق بجانب آن نمی‌شنیدم که تاهنوز در اعماق گوشت ها یم انعکاس میکند .

من فقط به صدای وجدانم گوش دادم و تراه خانه مان آوردم .  
خاله وایلت به آن شیوه خودش بقدر کافی به من خوبی کرده بود . اگرچه او هر گز مرا قلباً دوست نداشته بود اما بعد از آن سانحه مرگ پدر و مادرم او مرا به‌خانه خودش آورد و از من مواظبت کرد . و در ایسن خانه او بود که من بزرگ شدم . من موجودیتم را به او میدیون بودم و اما در این مدت هیچ ا بسا

(۱) اشاره به دور ایست مسم به‌ملکه وکتوریا (۱۸۳۷-۱۹۰۱)

را تاکن داد .  
- نه ! حالا دیگر هیچ دکانی بازنایست .  
شما به چیزی احتیاج داشتید ؟  
- فقط کمی جای ...  
اوه فکر میکنم من کمی چی داشته باشم . میتوانم چند قاشق برای شما بدهم .  
خانم کاتن در انتهای دهلیز دروازه بوفه کوچکی رباباز کرد .

من بالکننت گفتم .  
- من نمی‌خواستم به شما زحمت بدهم .  
واقعا ...

نه ! این هیچ زحمتی ندارد دخترترم .  
خانم کاتن بایک پری جای ویک مر تیان کوچک برگشت .  
- فکر کردم شما یک کمی شیرم بخواهید ...  
- تشکر ...

من راستی باین هدیه ناچیز خودم را قلباً ممنون احساس میکردم .  
من پولش را حتما بعداً می‌پردازم .  
من جای جوش حلبی کوچک را روی اجاق برقی گذاشتم و جای درست کردم . و بعد ساندویچ‌پنیری را که از ایستگاه سرویس خریده بودم از دستکولم بیرون آورد م .  
فکر میکنم جای گرم حالت را بهتر کرد .  
به‌بتر نه ! فقط اینکه من حالا بهتر میتوانستم در نمر گزهدهم .

نمی‌توانستم از احساس تقصیری که تمام وجودم را فرا گرفته بود و قلبم را می‌سوخت رهایی پیدا کنم نه ! من نمی‌توانستم هیچ جا ، هیچوقت از این احساس بلید مصنون بعانم .

حالا احساس میکردم که مجبورم تا آخر عمرم بر آن زندگی کنم .  
من دردم دعا کردم .  
- اوه خدا ! من مجبور بودم اینکار را بکنم !  
من چاره ای نداشتم ! مجبور بودم .

من یک شماره روزنامه ظبر همانروز را خریده بودم . با وجودیکه دلیل آنرا خودم نمی‌دانستم . یعنی واقعا من نه می‌خواستم چیزی در این مورد بخوانم . خصوصاً که در بین حروف خشک چاپی روزنامه این حقیقت پلید تر بنظر می‌رسید .

ولی من باید هرطور شده بود خودم را مطمئن می‌ساختم .

من با انگشتان لرزانم روزنامه را تا کردم و نگاهم را به پایین صفحه دوختم .  
اخبار و عناوین درشت صفحه اول عموماً در مورد واقعات و حوادث بر منمک و اطراف مدللند تماس می‌گرفت . من نگاه هایم روی پارا گرافیی که پایین صفحه تحت عنوان در شتی نشر شده بود متمرکز کردم .

کودک یافته شده :

یک طفل شیر خوار چهار ماه ا امروز حوالی صبح در کودکستان مانچستر پیدا شده .  
کودک که لباس های نظیف و منظمی به تن داشت در یک ریگشاه قرار داشت . در کامل خواب بود که کاغذ سنجاق شده بود که در آن از کودک به اسم آن معسرلی شده و در آن از ازیا بنده خوا هیش شده بود که از او خوب مواظبت کند .

آن چهار ماهه بود . همین دیروز چهار ماهه شده بود . من روزنامه را تا کردم . پس او را پیدا کرده بودند . حالا او راحت خواهد شد آنها میتو انستند خیلی بهتر از من از او مواظبت کنند . او ه خدا میداند من چقدر او را می‌خواستم . حتی یگو قتی فکر میکردم خودم به‌تنهایی آن را بزرگ میکنم اما بعد متوجه شدم که این توهمات همه و ا می است . من نه پولی داشتم و نه خانه ای و در همه این حال بیکار بودم .

من بابی‌حالی بلند شدم . خودم را خسته احساس میکردم نگاه هایم را به اطراف اتاقم دوختم . کاغذ های دیوار رنگ و روخته به‌نظر می‌رسید اما پرده ها و روجایی پاک بود . لوله مجاز در عقب پرده قرار داشت همراه با چند وسیله آشپزی و چند ظرف گشته‌چینی .

من احساس کردم یک پاله جای بد نیاشد . ولی فکر کردم باید قبلاً کمی جای خرید م می‌بودم . حالا دکان ها مطمئناً همه بسته بود . من ساعت ها میشد در جستجوی یک ایارتیمان بود م در این حال متوجه هیچ چیز دیگری نشده بودم .

من روپوشم را پوشیدم و بایسن رفتم . خانم کاتن در دهلیز ایارتیمان ایستاده بود . وقتی پرسید م که آیا دکانی را می‌شنا سید که تا آنوقت های شب باز باشد او سر ش

آن چهار ماهه بود . همین دیروز چهار ماهه شده بود . من روزنامه را تا کردم . پس او را پیدا کرده بودند . حالا او راحت خواهد شد آنها میتو انستند خیلی بهتر از من از او مواظبت کنند . او ه خدا میداند من چقدر او را می‌خواستم . حتی یگو قتی فکر میکردم خودم به‌تنهایی آن را بزرگ میکنم اما بعد متوجه شدم که این توهمات همه و ا می است . من نه پولی داشتم و نه خانه ای و در همه این حال بیکار بودم .

من بابی‌حالی بلند شدم . خودم را خسته احساس میکردم نگاه هایم را به اطراف اتاقم دوختم . کاغذ های دیوار رنگ و روخته به‌نظر می‌رسید اما پرده ها و روجایی پاک بود . لوله مجاز در عقب پرده قرار داشت همراه با چند وسیله آشپزی و چند ظرف گشته‌چینی .

من احساس کردم یک پاله جای بد نیاشد . ولی فکر کردم باید قبلاً کمی جای خرید م می‌بودم . حالا دکان ها مطمئناً همه بسته بود . من ساعت ها میشد در جستجوی یک ایارتیمان بود م در این حال متوجه هیچ چیز دیگری نشده بودم .

من روپوشم را پوشیدم و بایسن رفتم . خانم کاتن در دهلیز ایارتیمان ایستاده بود . وقتی پرسید م که آیا دکانی را می‌شنا سید که تا آنوقت های شب باز باشد او سر ش

آن چهار ماهه بود . همین دیروز چهار ماهه شده بود . من روزنامه را تا کردم . پس او را پیدا کرده بودند . حالا او راحت خواهد شد آنها میتو انستند خیلی بهتر از من از او مواظبت کنند . او ه خدا میداند من چقدر او را می‌خواستم . حتی یگو قتی فکر میکردم خودم به‌تنهایی آن را بزرگ میکنم اما بعد متوجه شدم که این توهمات همه و ا می است . من نه پولی داشتم و نه خانه ای و در همه این حال بیکار بودم .

من بابی‌حالی بلند شدم . خودم را خسته احساس میکردم نگاه هایم را به اطراف اتاقم دوختم . کاغذ های دیوار رنگ و روخته به‌نظر می‌رسید اما پرده ها و روجایی پاک بود . لوله مجاز در عقب پرده قرار داشت همراه با چند وسیله آشپزی و چند ظرف گشته‌چینی .

من احساس کردم یک پاله جای بد نیاشد . ولی فکر کردم باید قبلاً کمی جای خرید م می‌بودم . حالا دکان ها مطمئناً همه بسته بود . من ساعت ها میشد در جستجوی یک ایارتیمان بود م در این حال متوجه هیچ چیز دیگری نشده بودم .

من روپوشم را پوشیدم و بایسن رفتم . خانم کاتن در دهلیز ایارتیمان ایستاده بود . وقتی پرسید م که آیا دکانی را می‌شنا سید که تا آنوقت های شب باز باشد او سر ش

آن چهار ماهه بود . همین دیروز چهار ماهه شده بود . من روزنامه را تا کردم . پس او را پیدا کرده بودند . حالا او راحت خواهد شد آنها میتو انستند خیلی بهتر از من از او مواظبت کنند . او ه خدا میداند من چقدر او را می‌خواستم . حتی یگو قتی فکر میکردم خودم به‌تنهایی آن را بزرگ میکنم اما بعد متوجه شدم که این توهمات همه و ا می است . من نه پولی داشتم و نه خانه ای و در همه این حال بیکار بودم .

من بابی‌حالی بلند شدم . خودم را خسته احساس میکردم نگاه هایم را به اطراف اتاقم دوختم . کاغذ های دیوار رنگ و روخته به‌نظر می‌رسید اما پرده ها و روجایی پاک بود . لوله مجاز در عقب پرده قرار داشت همراه با چند وسیله آشپزی و چند ظرف گشته‌چینی .

من احساس کردم یک پاله جای بد نیاشد . ولی فکر کردم باید قبلاً کمی جای خرید م می‌بودم . حالا دکان ها مطمئناً همه بسته بود . من ساعت ها میشد در جستجوی یک ایارتیمان بود م در این حال متوجه هیچ چیز دیگری نشده بودم .

من روپوشم را پوشیدم و بایسن رفتم . خانم کاتن در دهلیز ایارتیمان ایستاده بود . وقتی پرسید م که آیا دکانی را می‌شنا سید که تا آنوقت های شب باز باشد او سر ش

آن چهار ماهه بود . همین دیروز چهار ماهه شده بود . من روزنامه را تا کردم . پس او را پیدا کرده بودند . حالا او راحت خواهد شد آنها میتو انستند خیلی بهتر از من از او مواظبت کنند . او ه خدا میداند من چقدر او را می‌خواستم . حتی یگو قتی فکر میکردم خودم به‌تنهایی آن را بزرگ میکنم اما بعد متوجه شدم که این توهمات همه و ا می است . من نه پولی داشتم و نه خانه ای و در همه این حال بیکار بودم .

من بابی‌حالی بلند شدم . خودم را خسته احساس میکردم نگاه هایم را به اطراف اتاقم دوختم . کاغذ های دیوار رنگ و روخته به‌نظر می‌رسید اما پرده ها و روجایی پاک بود . لوله مجاز در عقب پرده قرار داشت همراه با چند وسیله آشپزی و چند ظرف گشته‌چینی .



من برای خاله و ایلت یک مکتوب نوشتم . اگر چه زیاد میلی به اینکار نداشتم ولی خودم را ناگزیر می دیدم .  
 خانه و ایلت در جوابم نوشت از اینکه من جای مناسبی پیدا کرده ام خوشحال است . ولی من میدانستم خوشی او بیشتر به خاطر اینست که از سر من خلاص شده بود .  
 بعد در نزدیکی ایپارتمان ، یک کلب تفریح باز شد . من و چند نفر از دخترهای ایپارتمان مان به آنجا رفتیم . در همین جا بود که من بار اول با ( رالف ) آشنا شدم . در اول من زیاد توجهی به او نداشتم . وقتی او از من خواست باهش برقصم من قبول کردم ظاهرا او پسر خوبی به نظر می رسید . ولی من در مورد او گد ام احساس به خصوص نداشتم . او بعد از آن گفت که کار گر تعمیرات است و در یک شرکت بزرگ تعمیراتی راجستر کار میکند .  
 من چند بار دیگر هم با او در کلب برخوردیم تا اینکه او از من خواست با هم بیرون برویم .

آنشب ما با هم سینما رفتیم . و بعد او مرا به یک همبرگر و کولا دعوت کرد . فکر میکنم در اینوقت بود که من بیشتر به او جلب شدم . و با مرور چند هفته فریفته او شدم . وقتی ( رالف ) از مردم و دوستانش دور می بود آدم دیگری می شد . مطمئن وصمیمی و مهربان و

دوست داشتی . او بمن میگفت :  
 - من می خواهم همیشه سفر کنم . اصلا می خواهم به آفریقا یا مکزیکو بروم و ما نند اینجا پل بسازم .  
 من می گفتم :  
 - من مطمئن هستم تو یکروز اینکارها را می کنی رالف .  
 - بلی! شاید من یکروز فرصتی برای اینکار پیدا کنم .  
 بعد او ابروهایش را درهم میکشید .  
 - من نمی خواهم همینطور در یکجا بمانم و بیوسم ! نمی خواهم پانیم به چیزی بند باشم . من باید همیشه سفر کنم .  
 من شش ماه بعد وقتی مقابل رالف نشستم تا برایش بگویم که از او خلاص شدم این حرف هایش هنوز در گوش هایم زنگ می زد .  
 آنروز ( رالف ) به سخنی خشمگین شده بود . لحن آوازش بطرز عجیبی بیگانه بود .  
 - نه ! این ناممکن است جودی ! فقط همان بکتاب و حالا . . .

من گفتم :  
 - پس تو فکر کردی احتیاط کرده ای رالف . خوب مثل اینکه این احتیاط تو کافی نبوده . من به اکثر مراجع کرده ام او اینرا تسأ میس کرده .  
 ( رالف ) یک دفعه قیافه اش سرخ شد .  
 - سو اگر هم این واقعیت داشته باشد من از چه میدانم . . . یعنی از چه معلوم او از من باشد .  
 - چی می ی ؟  
 - من با ناباوری و تعجب به او خیره شدم .  
 - رالف ! البته که از تو است ! . . .

- او جودی ! بین من حالا باید سرکارم بروم . تو بعدا بیا و ما حرف می زنیم .  
 - نه ! نه ! نه ! نه ! ما هیچ چیزی برای گفتن نداریم .  
 من اجازه ندارم او کلب اش را تمام کند . بعد بدون اینکه به نگاه هاییکه از چهار کنج رستوران به ما دوخته شده بودند اهمیتی بهم از روی میز برخاستم .  
 - من می دانم توجی می خواهی بگویی ! من نمی خواهم به هیچ چیزی گوش بدهم فهمیدی ! هیچ چیز .  
 و با عجله از رستوران خارج شدم .  
 اگر رالف نمی خواست پایش بند شود . اگر او از من می خواست که طفلم را در شکم او سقط کنم و گذشته از اینها اگر او نمی خواست باور کند که این طفل متعلق به او است من هرگز نمی خواستم او را دوباره ببینم . هرگز !  
 او چند روز بعد یکشب به ایپارتمان ما آمد

ولی من به دختری گفتم به او بگویده که من به شهر دیگر نقل مکان کرده ام . این البته که یک دروغ بود ولی من بعد از آنروز دعوا دیگر نمی توانستم با او مقابل شوم . خصوصا بعد از آن توهمی که او بمن کرده بود .  
 البته که طفل من متعلق به او بود با وجودیکه فقط همان یکدفعه با هم بسر برده بودیم .  
 آنشب شب سرد و بارانی ای بود و سایه ایپارتمان او رفته بودیم تا قطعه بازی کنیم و قهوه بنوشیم .  
 ماجز این ابتدا فکر ری پسر نداشتم اما بیک ترتیبی صحنه تنگ دیگری بخود گرفت . کتیب در بیرون باران به پنجره ها تعلق می زد و اتاق گرم و راحت بود و من او را دوست میداشتم و او مقابلم نشسته بود .  
 بعد کارها یکی بعد دیگری اتفاق افتاد . ما هر دو میدانستیم که کار درستی نمی کنیم ولی هیچکدام مان اراده ای نداشتم . بعد از آنشب دیگر ما هرگز به ایپارتمان او نرفتیم .  
 اینکار رسک زیادی را دربر داشت . مخصوصا وقتی که رالف نمی خواست پایش را به چیزی بند بسازد .  
 من منتبھی سعی خودم را کردم که حمله می ام را مخفی نگه دارم . اما یکروز خانم سرپرست ایپارتمان را نزد خودش خواست و گفت .

- راستی من تصمیم ندارم شما را خجالت بدهم ولی من متوجه هستم شما حامله هستید . جودی . . . آیشما با این پسر . . . مرد ازدواج میکنید .  
 من لبم را به تلخی گزیدم .  
 - نه !  
 - خوب ! پس اجازه بدهید من ترتیب کار ها را بدهم . شما به پرورشگاه اطفال نامشروع مراجعه می کنید و . . .  
 - نه تشکر !  
 من ناگهان از مداخله او خشمگین شدم .  
 پر تلاطم از نام پرورشگاه اطفال نامشروع نفرت داشتم . فرضا آنها را مجبور میکردند طفل را به فرزند ی کس دیگری بدهم . من نمیتوانستم اینرا تحمل کنم .  
 بنابراین به خانم سرپرست گفتم .  
 - من خودم ترتیب اینکار را گرفته ام .  
 به این ترتیب من از ایپارتمان هم فرار کردم .

بهر حال من نمی توانستم مدت زیادی در آنجا بمانم . آنروز حال من خوب نبود و به این دلیل تقاضا کردم در اتاق مأمورین استراحت کنم . وقتی ( ماج ) تیسرین داخل اتاق آمد و دید من گریه میکنم بر ایم یک پیاله جای خربد .  
 ( ماج ) در خلال پیاله های جای پرسید .  
 - خوب ! حالا تصمیم داری چه بکنی جودی ؟  
 آیا خیلی بهتر نخواهد بود که تو بیک پرورشگاه مراجعه کنی . و بعدا طفلت را به فرزند ی کس دیگری بگذاری . . .  
 - نه ! . . .

من سرم را به خشونت تکان دادم .  
 - این طفل از من است و من خودم او را بزرگ می کنم . . .  
 - درست اما !  
 ماج آهی کشید .  
 - راستی این پسر اسمش چیست؟ رالف نه ! تو در مورد او جدی بودی عزیزم . حالا بهتر نخواهد بود اولتر با او کب بزنی .  
 هرگز ! او شاید به وظیفه دیگری منتقل شده باشد .  
 بهر حال من تا بهریم نترس او نمیرم . . .  
 ماج با ساده گی گفت :  
 - خوب ببین ! من در اتاق یک کوچ راحت بزرگی دارم .  
 برای فعلا تو چرا نمی آیی با من زندگی کنی .  
 - اوه ماج جدی میگی ؟  
 من با امتنان به او تکریم .  
 - اوه البته که جدی میگویم .  
 ماج شانه هایش را بالا انداخت .  
 - من نمی توانم تحمل کنم که یک دختر مثل تو ، بایک کودک در شکمش با این وضع در کوچه ها آوره ، بگردد .

( ماج ) بطرز باور نکردنی ای مهربان بود .  
 من تا هفت ماه حامله گی ام بالاوقفه کار کردم و پول هایم را در همه این مدت جمع کردم تا برای طفلم لباس و سامان بازی بخرم . من تصمیم نداشتم برای مدت طولانی ای در ایپارتمان ماج باقی بمانم . اما فکر میکردم برای طرح کردن پلان هایی برای آینده کودکم بقدر کافی وقت دارم . یکماه پیشتر از موعدی که طفل من باید فرامی رسید من نیمه شب با وحشت از خواب بیدار شدم و در این حال در بطنم درد مبهومی را احساس میکردم . من با ج را بیدار کردم . او با کلمی تردید بمن تکریمت و گفت .  
 - به گمان اغلب این یک هشدار کا ز ب است جودی ولی با آن هم برای احتیاط باید امبولانس را خبر کنیم .  
 ما بسیار خوب شد این کار را کرده بودیم . درست یک ساعت بعد طفل من در شفاخانه به دنیا آمد . یک دختر دوست داشتی کوچک با وزن پنج پوند و یک اونس .  
 او خدایا من دفعتا آدم دیگری شده بودم .  
 من اعتماد نفس عجیبی در خودم احساس میکردم من از دخترم مواظبت میکردم .

او را بزرگ میکردم . من همه چیزی را که او در این دنیایم خواست برایش میس میکردم . برای چند هفته اول من خودم را با این خیالات مشغول میداشتم . من دوست داشتم همیشه از ( ان ) مواظبت کنم .  
 او ظریف و دوست داشتی بود درست مانند یک گدی کوچک .  
 بعد «ماج» به من در مورد «ماج» فصح کرد . او چند هفته میشد با جم بیرون میرفت . و در آخر بمن گفت :  
 - مع می خواهد ما همین چند روز ازدواج کنیم . جودی ! مادلینی برای انتظار نداریم . درست است که او کمی از من بزرگتر است اما مهربان و خوش قلب است و خدا میداند چقدر دوستش دارم .  
 من صمیمانه گفتم :  
 - من چقدر برای شما خوشحال هستم ماج . . . .

اما ( ماج ) ادامه داد :  
 - اما میدانی معنی این حرف چیست عزیز! مع بعد از عروسی مان به ایپارتمان من مستقل میشود . من نمی خواهم تو وان بیرون بمانی . اما ناوقت میایک جای کلانتری پیدا کنیم . . .  
 من با عجله گفتم :  
 - اوه فرق نمیکند ماج ! من بهر حال تصمیم نداشتم مدت زیادی در ایپارتمان شما بمانم . . .  
 اما در من در اعماق وجودم وحشت عجیبی احساس کردم . اصلا من با این طفلم به کجا میتوانستم بروم . من به پرورشگاه کمک به مادران درخواست کار دارم . ولی من تجربه ای در اینکار نداشتم .  
 و آنجا به شخص با تجربه ای احتیاج داشتمند .  
 واقعا من دست پاچه شده بودم .  
 ( ماج ) تا حال مهربان و صمیمی بود و من نمی خواستم مانع خوشبختی او شوم . به همین دلیل من در شب به او گفتم که جای مناسبی برای خودم و آن پیدا کرده ام . و امروز صبح لباس های خودم و آن را جمع کردم و به کودگستان را چستر رفتم . من از دروازه فرعی وارد شدم . آن آرا م در بین سید خوابیده بود . من سید را در صحن عقبی کودگستان گذاشتم . ساعت درحوالی شش صبح بود . من کسی را

در آن حوالی ندیدم و امیدوار بودم کس دیگری هم مرا در آن حوالی ندیده باشد .  
 من از کودگستان مستقما به ایستگاه ریل رفتم . میدانستم این احساس من احقا نه بود ولی من می ترسیدم یک کسی کدام پولیس را ایستاده کند و بپرسند که طفلم را چه کرده ام . من ترسیدم مردم از حالت قیافه ام به گناهی که مرتکب شده بودم بی بوند .  
 ولی حالا امروز صبح مدت هایش به نظر می رسید . من تگاهی به ساعت کردم . حالا آن مطمئا بیدار شده بود . من بوتل شیر او را همراه بایک ورقه یادداشت محتوی هدایاتی در مورد غذا و صحت او در سبد گذاشته بودم . احساس کردم چشم هایم پراز اشک می شود . خدایا بگذار اینها دوستش بدارند . بگذار . . .  
 صبح روز بعد من بقایای جای و پوره ایرا که خانم کاتن بمن داده بود سر کشیدم و وبه جستجوی کار برآمدم .  
 من امید زیادی نداشتم . اصلا کسی را در این شهر نمی شناختم . کار دفتر هم یاد نداشتم . در یک فروشگاه بزرگ بیک فروشنده احتیاج داشتند ولی اینکار تا بگاه

بعد شروع نمی شد و البته من نمی توانستم تا یکماه منتظر شوم . فکر میکنم اگر من به مرکز شهر برنتم میرتم شاید جانس بتری برای پیدا کردن کار میداشتم و لی من من می خواستم کاری در حوالی ایپارتمان پیدا کنم . تا دیگر مجبور نیاشم نصف پولم در خرج گرایه سرویس و نا ن چا شت کنم .  
 باقی دارد



### نغمه درد

بگسلم ز خویش و از تو نگسلم  
عهد عاشقان مگر شکستی است ؟

دیدم مت شبی بغواب و سر خوسم  
وی مگر به خوابت به بینمت  
غنچه نیستی، که مست اشتیاق  
خیزم و ز شاخه ها بچینمت

شعله میکشد بظلمت شبم  
آتش کبود دیدگان تو  
رهمنده، بلکه ره برم بهشوق  
در سراچه غم نهان تو

فروغ فرخزاد

### جدایی

بعد از تو در شب های تنهایی  
از باده اندوه لبریزم

غمگینم از عشقی که در من مرد  
با خاطرات اشک میریزم

بعد از تو میدانم

هرگز به قلبم بوتهی عشقی نمی روید  
هرگز لبم افسانه شیرین نمی گوید  
هرگز ز چشمم قطره ای اشکی نمی ریزد  
هرگز نگاهم آشنایی را نمی جوید

در منی و این همه زمن جدا  
بامنی و دیده ات بسوی غیر  
بپهرن نهانده راه گفتگو  
تو نشسته گرم گفتگوی غیر

غرق غم، دلم به سینه میطپد  
باتو بیقرار و بی تو بی قرار  
وای از آن دمی که بیخبر زمن  
برکتی تو رخت خویش ازین دیار

سایه توام بپرکیجا روی  
سر نهاده ام بزیر پای تو  
چون در جهان نجسته ام هنوز  
تا که برگزینمش بجای تو

شادی و غم منی به حیرتم  
خواهم از تو، درتو آورم پناه  
موج و حشیم که بی خبر ز خویش  
کشته ام اسیر جذبه های ماه

گفتی از تو بگسلم دروغ و درد  
رشتن و وفا مگر گسستی است ؟



از: نذیر احمد مبین بود

### فصله

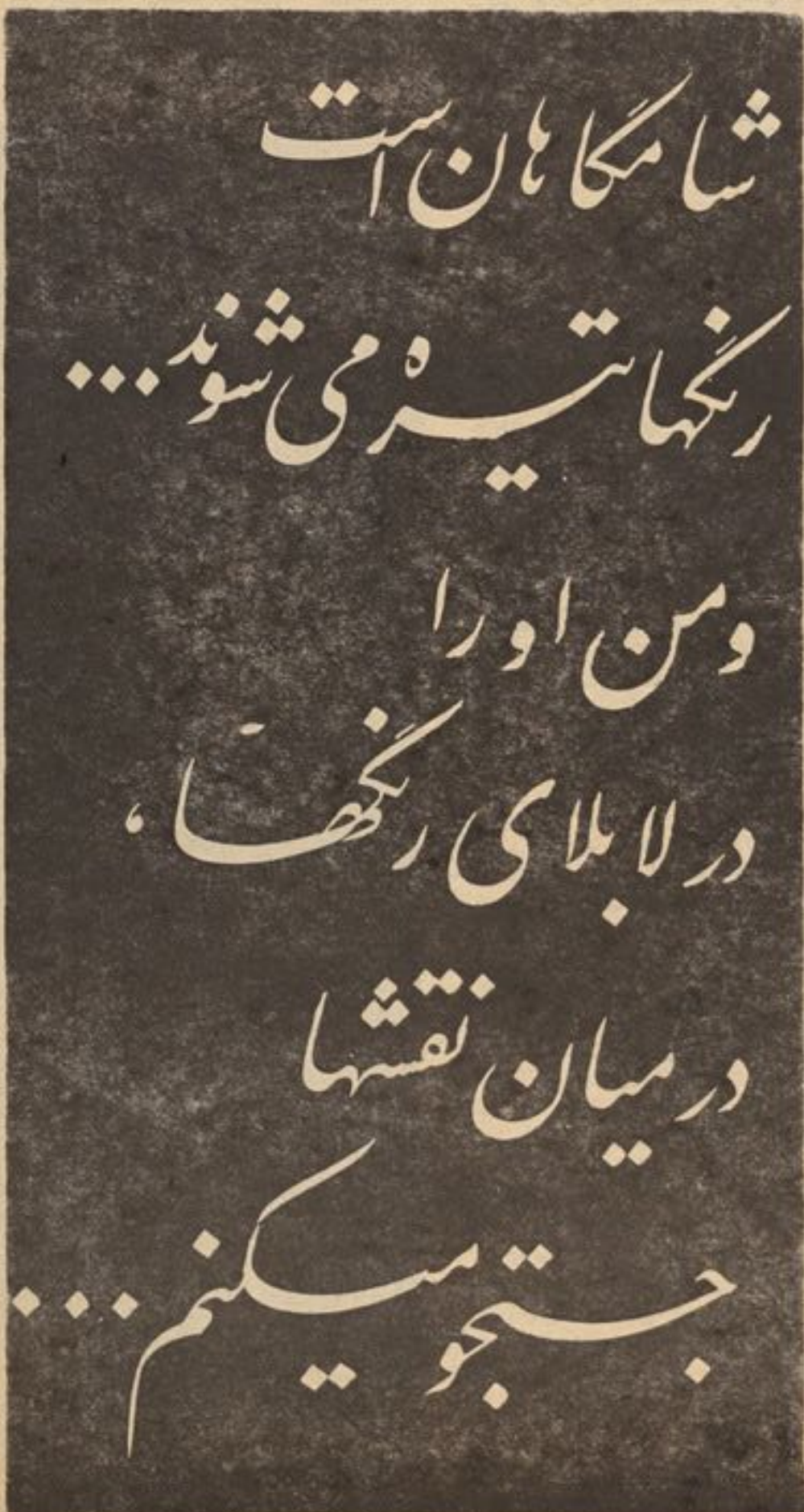
فصله من تو  
فصله دو مرزیست  
که در وسعت آن  
رود بار آرام  
چون امواج کیسوان تو  
به سوی نامعلومی میرفتند  
من در این رود بار  
چون قایقی زرین در شناگری ام  
من از نهایت این آبهای سرگردان حرف میزنم  
آبهایی که نمیدانم  
پایان آن کدامین ساحلی خوشبخت خواهد بود  
اگر من ناخدا یان گشتی راضی میزنم  
بخاطر آنست  
که تند تر نرانند  
قایق را میگویم  
قایقی که بروی حریر امواج آب سرگردان است  
زیرا امواج، امواج کیسوانی ترا  
در لوحه ذهن من نقش میزند  
مبادا این نقش در سینه قایق آزرده گردد.  
زیرا هر چیزی که بتواند  
بیا با هم چون بادهای آرام  
چون نسیم روان بخش  
چون عطر گلها  
چون بوی باران  
و چون خورشید  
و چون زهره

از: سعدی

### بهار

بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار  
صوفی از صومعه گوخیمه بزین برگلزار  
بلبلان وقت گل آمده که بنالند از شوق  
خبرت هست که مرغان سحر میگویند  
تاکی آرزو بنفشه سرغفلت در پیش  
نیک بریار بگفتیم دین با ب سخن

سعدیا راست روان گوی سعادت بردند  
راستی کن که بمنزل تو رسد کج رفتار



# پرتزبیده



مترجم: نیرومند

# آفریده چاک

نویسنده: داینر ویرس

## سارق بانک

ارتور اسپرن تما شای بعضی از فیلمهای رابری تفریح و خوشگذرانی مناسب و مطلوب می بیند است . او فیلمهایی را تماشا میکند که بخودش تعلق نداشت . اسپرن یک لایبراتور شستن فیلمهایی سینمایی سائیز خرد را افتتاح نموده بود . او پس از بکار انداختن موسسه اش در تمام شهرتوبالا رفته اعلاناتهای کوچکی به نسبت بکار افتیدن دستگاهش نشر کرد و بهر دو دیوار اعلاناتی به این مفهوم چسباند:

تمام فیلمهای خصوصی را می شوید و این کار را کاملا خصوصی انجام میدهید . دیری نگذشت که رجوع مراجعین زیاد شد و کار و بارش بالا گرفت .

البته قابل تعجب بود که زن و شوهرهای برومند در سینما متوسط به کمک شما تراژدیهای فیلمهای مضحکی از زندگی خصوصی و دوفتوری شان می چرخاندند .

با انداختن نخستین فیلم توسط پروژکتور به روی پرده اسپرن شانس آورد . یک زوج سفید پوست و جوان را دید که یک سیاه تنومند و جوان را به منظور عشق و روزی سه نفری با خود همراه ساخته بودند . فیلم مملو از صحنه های عجیبی از روابط سه نفری آنها بود .

دومین فیلم را مگر نمایش داد . دو موجود گوشت آلود در فیلم میلو لیدند و حرکات شان برای اسپرن تبوع آور بود .

سپس اسپرن یک فلم بزرگ ۱۶ میلیه متر را روی پرده انداخت . اما این فیلم هم توقعات او را بر آورده نداشت و مطابق سبب میلش نبود . به روی پرده چیزیک الماری خاکی رنگ چیزی دیده نمی شد . طوری جلوه

میشود که یک سیف پول را از یک گوشه بالا بصورت مایل فیلمبرداری کرده باشند . شاید یک زن برهنه با موهای بلوند در میان آن پنهان شده البته اسپرن اینگونه فکر نمیشود

اما دید که متا سفاهه ابتداء دونفر پیدا شده یکی از آن دویه گونه ی مقابل الماری ایستاد که نفر دومی نمی تو ائست ببیند او چه میکند

و چگونه دکمه ایراکه بروی الماری وجود داشت بچرخاند . وبعد نفر دو می عین همان کار او را کرد . بدنیال آن یله دروازه الماری باز شد و نفر دومی صندوقچه های پول را از داخل

سیف بیرون آورده یله دروازه الماری را دو باره بست و وضع را بصورت اولی بر گرداند . صرف الماری در آنجا . . .

اسپرن پروژکتور را خاموش کرد و از لای دندانهایش اشیاقی زده به طرف میزی رفت که روزنامه هاو جراید روزهای اخیر به روی آن افتید بود . اسپرن در میان او راق

روزنامه ها بجسجو پرداخت . سر انجام با شو شحالی زاید آلو ضعی یک ورق روزنامه را از میان آنها بیرون آورده مقابل چشمهاش قرار داد . عنوان درشت روزنامه از یقن قرار

بود . استاد باز کردن سیف های پول باز هم هنرش را بکار برده است .

در شب گذشته باز هم دستبردی به یکی از نمایندگان های رویال مار چند بانک زده اند . دزد ناشناس توانسته سیف پول را ماهرانه باز کند و محتویات آنرا بر باید : این سیف یکی از انواع ساختمان های جدید سیف زره دار برای نگهداشت پول بوده توسط جریان الکترو نیکی ازان محافظت میشد . باز کردن آن صرف با بکار بردن واختملاط دو رقم ۷ خانه ای اعداد که یکی بدنیال دیگر باید توسط یک دکمه بیسم زده میشد امکان پذیر می باشد . این دستبرد بسیار معما می شده است و پولیس را حیران ساخته که سارق چگونه توانسته این ارقام ۷ خانهای و رمز باز کردن سیف را پیدا نماید و مبلغ بیش از نیم میلیون پوند استرلنگ محتویات آنرا یکجا شالی کند .

اسپرن خنده ای کرده با خود گفت : سوال دستبرد به سیف پول برایم روشن شد . و آنگاه به طرف پروژکتور برگشته مجددا فیلم را به روی پرده انداخت . تا اینکه نفس

اول شروع بچرخاندن دکمه الماری کرد . اسپرن بخوبی ترتیب باز کردن سیف را آموخت : آن مرد دکمه سوم از طرف راست فشار داد پس ازان پنجم را و همینطور ادا ما داد . . .

اسپرن به روی پوش فیلم نگاه ای انداخته صاحب آنرا شناخت . مکتبی کرده نخستنی اندیشید و آنگاه به طرف کتابخانه های تلیفون رفت . پس از پیدا کردن نمبر تلیفون صاحب فیلم نمردا دایل کرد .

یک صدای خب مردانه جواب داد : اینجا کوپر است .

ارتور اسپرن هم خودشرا اینطور معرفی کرد : اینجا سرویس فیلم شویی آماتور است . شما برای مایک فیلم را برای شستن فرستاد . آید و متاسفانه به اثر اشتباهی که از ما سرزده . . .

کوپر بالحن خشکی حرف اسپرن را قطع کرد : ولی این حرف را نزنید که فیلم را هنگام شستن خراب کرده اید .

سالبته که همین را میخواستم به اطلاع تان برسانم . فیلم تقریبا بکلی سیاه شده است . اما یک امکان دارد که مصرف و خرج زیادی برمدارد .

کوپر پاسخ داد : این موضوع بکن چه ارتباطی دارد . وقتی شما کار تانرا خراب کرده اید باید شما قیمت آنرا بپردازید .

اسپرن به حمله جواب داد : اوئی . این کار از سرویس کوچکی مثل دستگاه مانساخته نیست . در حدود پنجاه هزار پوند مصرف دارد .

آن طرف سیم وقفه ای ایجاد شد و سپس صدای کوپر شنیده شد : این خساره به اثر بی میلی شما رخ داده است . پنجاه هزار خوب نادرست دیگر شما را در کجا ببینم ؟ در خود لایور ما . آدرس ماراکه البته شما دارید .

اسپرن گوشه تلیفون را گذاشت . وقتی اسپرن درست دو ساعت بعد صدای زنگ دروازه را شنید بعجله تخته پشت خود راه دیوار کنار دروازه چسباند قفلک آنرا باز کرد . و آنگاه شخصی را که وارد اتا ق شده بود به یک ضربه محکم که از یک گوشه به زد ، یک سو متماثل ساخته و آنگاه با ضربت نیغه دست بکار بردن فن کارانه در حصه گردن او را به زمین خواباند .

اسپرن به سرعت جیب های مرد پیپو ش را جستجو کرد . یک پاکت ضخیم محتوی صد پوند را در یک جیب یافته و در جیب دیگرش یک تفنگچه خرد پیدا کرد .

مردی که بروی صحن اتاق خوابیده بود در حدود ۴۰ سال داشت . لباس نظیف پوشیده بود و مانند یک جنتمین جلوه نمیشود . پس از چند دقیقه آن مرد بهوش آمد و سر جسا یش نشست . با لحن منظونانه ای پرسید : از تمام مشتری های خود به همین شیوه ا منتقبال میکنید ؟

اسپرن پاسخ داد : صرف در مواردی که من ترس داشته باشم . تفنگچه و پول شما نزد منست . فیلم شما همین جا است . آیا فیلمهای دیگری از همین قماش بازم برای شستن خواهند آمد ؟

کوپر غرغر کرد : من منظور تو را نفهمیدم . یعنی اگر به این کار ادامه میدهم باید پاتو قسمت کرده برای توهم حق بدم . چگونه ؟

اسپرن بالبخندی جواب داد : شریک بودن تعریفش همینست . ازین گذشته تو چگونه توانستی از افراد بانک هنگام چرخاندن دکمه ها و باز کردن دروازه سیف فیلمبرداری کنی ؟

کوپر پاسخ داد : شرایط را نباید تا این سرحد توسعه داد . لزومی ندارد تو این موضوع را بدانی . اما اگر میخواهی منمبسی برداری در آنصورت باید با من بیایی . . .

ارتور اسپرن متردد بود . کوپر به روی رول فیلم با انگشت زده اضافه نمود : درین سیف منمبست در حدود بیش از ۳۰۰۰۰۰ پوند استرلنگ پول باشد . این مبلغ را می شود بسادگی در میان دو بکس دستی از بانک خارج کرد . بدون آنکه جلب نظر کسی را بکند . من به تو تلیفون میکنم .

کوپر این حرفها را زده از لایور بیرون رفت .

سر میلکم ماتینز رئیس بانک رو پسال مارچند مرد لاغر اندام با موی سفید ، قیافه اشراقی و آرامش انگلیسی مآبانه اش شخص موقر و خشکی جلوه می نمود . ولی در آن لحظه رنگ صورتش بشدت سرخ شده بود . خطاب به مدیر شرکت سیف های بانک پسا عصبانیت غرید : شما تا آخرین پول مبلغ مفقود شده نزد بانک مسوولیت دارید . این صندوق های مسخره شمارا سارقین بانک باید صرف پاک کنند . . .

مدیر شرکت تولید گاو صندوق های بانکی بسودی پاسخ داد : من بازم بهر فیلم که زده ام ایستاده گمی میکنم و میگویم تا وقتی یک نفر در رمز و ارقام مختلط سیف های پول ساخت مارانداند امکان ندارد مو فق به باز کردن آن بشود .

رئیس بانک بالحن زنده ای اظهار داشت : یعنی شما مدعی می شوید که در اینصورت که مامور ان و سرانهای معتمد هشت نمایندگان بانک به یکباره وارد مسایل جنایی و پولیسی شده اند .

جان لانهام کمیسر پولیس دفتر جنایی و امر شعبه سرعت شهر لندن اظهار داشت : به این ترتیب به هیچ نتیجه ای نمی رسیم . برای من بسیار عجیب است که این سارق بانک چگونه توانسته بیسم سادگی خودشرا تا به نزدیک سیف پول در داخل نمایندگی بانک برساند ؟ چگونه مگر دروازه های نمایندگی با یک هیچکدام قفل نبوده ؟

رئیس بانک حرف او را قطع کرد : پس ما چه کنیم ؟ ما به اثر تاکید و هدایت شما در هر کجا زنگ های خطر نصب کردیم ما ظاهرا بهترین و محفوظ ترین سیف های پول را خریداری کردیم و گمراه های اتومات را هم نصب نمودیم . . .

لانهام متفکرانه اظهار داشت : صحیح گمراه های اتومات . شاید همین گمراه بتواند به ما در راه ادامه تحقیق و تعقیب کمک شود . شما در کدام مواقع گمراه را بکار می اندازید ؟

غالبا نباید درست در مواقعی باشد که کدام سیمان ناخوانده از طرف شب به مسواغ سیف می آید چه در غیر آن حالا یک تصویر از آقای سارق بانک را میداشتیم .

سر میلکم پاسخ داد : گمراه وقتی به کار می افتد که زنگ خطر بصداد آید . علاوه تا گمراه بصورت مرتب از طرف گمراهی ها در کنند پاک و مراقبت می شود .

کمیسر پولیس گفت : هوم . منمبست در آله شاتر و سیستم عکسبرداری گمراه تغییراتی وارد کرد یعنی در سوچ اتومات شبانه گمراه تعدیلاتی بوجود آورد . شما میتواند اسناد و مدارک و کتلاک های گمراه را در اختیار من بگذارید ؟

سر میلکم مسما آماده بود کتلاک ها را در دسترس کمیسر پولیس بگذارد . در همان شب کمیسر سخت بالای اسناد در دفتر ریاست بانک سر گرم مطالعه شد . ضمن این تحقیق کمیسر به لست پاک گاری و تو قف دادن گمراه هم نظر انداخت .

یک هفته بعد تر کمیسر لانهام هدایت داد برایش یک اتاق شب باشی در نمایندگی نمبر یقه در صفحه ۵۹

# علیشیر نوایی

ترجمه: ع. ح. ایلمدم

توغان بیک هر روز یکی از اسبان اصیل خواجه خود را سوار شده در گوشه و کنار هرات به گشت و گذار میبرد. چکمی نو در برو کلاهی جدید بر سر دارد جیبش هیچگاه از سکه خالی نمیماند. او فردای همان روزی که به خدمت مجدالدین وارد شد خنجر گرانبهای

یادگار پدر خود را از گرو خلاص کرد و بعد از آنکه از غذای رایگان بقدر کافی تناول کرد، راه میخانه را در پیش گرفت و تلاش کرد تا با آن جوانان جهانگرد شهر که در میخوار کسی پهلوانی، اسب دوانی و تیر اندازی شهرت داشتند، طرح دوستی بریزد. در روزهای نخست با خواجه خود کمتر میدید، اما بعد از آنکه در خلال صحبت هابه اظهار نظریات و ملاحظاتی خود آغاز کرد، زود، زود نزد خواجه احضار میشد و صحبت های مفصل انجام میداد. توغان بیک در نزد خواجه خود کدام وظیفه قابل ملاحظه ای نداشت. در خلال دو سه ماه فقط چندبار به دشت ها سر زده از اراضی وسیع مجدالدین که از پدر خود به ارث برده بود، و نیز از امور دهقانی او نظارت بعمل آورد.

یک روز صبح بعد از صرف ناشتا هنگامیکه توغان بیک اسب سیاه سبک سیر را برای سواری آماده میساخت، برده موسفید نور بابا نزدیک آمده اطلاع داد که خواجه او را احضار کرده است.

توغان بیک مثل اینکه حرف او را نشنیده باشد، مدتی خود را به تنظیف اسب مشغول داشت و بعد از آن گفت:

## تاینجای داستان

بهار شهر زیبای هرات را طراوت خاصی بخشیده است. خبر باز گشت علیشیر نوایی و تقرر او بحیث مهربار دولت، چون حادثه مهمی در سراسر شهر انعکاس میکند.

در یکی از شبها که نوایی تنهاست درویشعلی برادرش نزدش می آید. هر دو پیرامون امور مملکت به گفتگو میپردازند نوایی تصمیم خود را مبنی بر اینکه میخواهد کتابخانه بزرگی را اساس گذاری کند اظهار میدارد و میگوید که مسوولیت این امر را بدوشوی خواهد گذاشت.

فردای آنروز، بعد از آنکه نوایی در دیوان حضور می یابد، حسین بايقرا او را نزد خود فرا میخواند و راجع به امور کشور باوی بمشوره میپردازد و نظرش را در باره مجدالدین خواستار میشود. مستعجب آن ابوضیاء بازرگان معروف خراسان پیشنهاد میکند تا وجوه مورد ضرورت عاجل خزانه را بر سبیل مساعدت نقداً بپردازد. مشروط بر اینکه بوی صلاحیت داده شود تا وجوه مذکور را از طریق جمع آوری مالیات هرات دوباره بدست آورد. این پیشنهاد در اثر وساطت مجدالدین پذیرفته میشود.

— بی شهادت، نباید کار نا تمام بماند. جاروب را بگیر و ایجارا خوب پاک کن!

توغان بیک از طویله اسب خارج شد و بعد از آنکه لباسهای خود را تکان داد، بخانه مجدالدین داخل گردید، و دو زانو نشسته، چشمان کوچک محیل خود را بسوی او دوخت.

مجدالدین با خرسندی اظهار داشت:

— جوان، کار مهمی پیش روی است....

— بفرمائید!

مجدالدین در بازه اینکه گورد آوری مالیات هرات در اختیار ابوضیاء قرار داده شده و درین امر خود وی نیز سهیم خواهد بود، در مورد اینکه چون درین روز هامبالغ زیادی به مصرف رسانیده، بنابراین آن شدیداً به بول نیاز مند میباشد و نیز در بساره

اینکه اگر ممکن باشد سر از همین امروز به جمع آوری برخی از مالیات اقدام نماید، مفصلاً حرف زد.

توغان بیک پیکر کلفت خود را کمی بسوی خواجه متمایل ساخت و گفت:

— این که کار خوبی شده است. البته مباشری (وظیفه جمع آوری مالیات) کاری سطحی و سرسری نیست.... اکنون مرا با راه و روش آن آشنا بسازید.

مجدالدین پیرامون اشکال مختلف ملکیت زمین در خراسان، مناسبست آنها با مالیات و نیز درباره انواع مالیاتی که عادتاً از آنها اخذ میگردد به تفصیل حرف زد و او را به جزئیات این امور آشنا ساخت و به نسبت نزدیک شدن موقع جمع آوری مالیه (قوش)، راجع بان معلومات جداگانه ای در اختیار وی گذاشته سپس

سهامی را که بخودش اختصاص پیدا میکرد، یکایک شمرد و ورق بزرگ کاغذ مزین بامهر هارا از میان اوراق کتابی کشیده گفت: (اینک...)

ایشم وثیقه انتصاب تو است، باید آن را بدقت حفاظت کنی (توغان بیک بدون آنکه وثیقه را بخواند، آنرا دولا نمود در جیب گذاشت و وداع کنان گفت: (اکنون برای من سفر بخیر بخواهید) و بیرون بر آمد و براسبی که نور بابا زین کرده بود، سوار شده بر راه افتاد. بر طبق عادت، اسب را بر سرعت میراند. در گرهای شدید روز، به دهکده ای وارد گردید. در آنجا نیز مثل اینکه دشمن تعقیبش کرده باشد، بر سرعت راه پیمود و در جستجوی محل مناسبی برای فرود آمدن، اطراف خود را از نظر گذرانید

و بالاخره نزد چار باغی از اسب فرود آمد. اسب خسته و کوفته خود را که کف چرک آلود عرق روی پوستش را پوشانده بود، بدرختی بسته، بسمت درختان انبوه چسبیده بهم حرکت کرد و بالای سر پیر زنی که در کنار جو بیار جاری از زیر درختان نشسته چرخ میزد، تو قف کرد.

— مادر، مانده نباشی.

پیر زن تحت تأثیر صدای (غوغا) چرخ ریزی و «شراس» چریان آب آواز او را نشنید.

توغان بیک با زیانه خود بر شانه استخوانی او فشار آورد. پیر زن دفعتاً چهره لاغر و بر چین خود را دور داده، سفیدی کم نور چشمان فرو رفته خویش را بحرکت آورد و بطور غیر ارادی گفت:

— بیا، پسر، برایت چه در کار است؟

توغان بیک دستور داد:

زمین هموار کرد سپس در کاسه ای کلان دوغ آورد و در حالیکه بزمین چشم دوخته بود، آنرا به توغان بیک تقدیم نموده و خود دورتر رفته، به کوفتن چیزی درهاون بزرگ مشغول شد، توغان بیک کاسه دوغ را تا آخرین قطره سر کشید و سبیل تا - تار خود را پاک کرده نفسی عمیق کشید و تاز یانه و کلاه خود را یکسو نهاده بر بالین تکیه داد و چشمش را

همانطور بسوی دختر دوخته بسود هنگا میکه دلدار دسته بزرگ هاون را برداشته بشدت میگوید، سینه بر جسته اش در میان پیراهن کر باسی می لرزید. توغان بیک که سر زمین های گوناگون را دیده، در میان ملل و اقوام و عشایر گوناگو نزیسته، و در سرای بسا خوانین و حکام، با صدها دختر ماهروی رو برو شده بود بسا آنها از مشاهده این دختر دستخوش

حیرت و تعجب گردید و چون آرزو داشت بایکگی از دختران بیک ها و یا احکام وقت، طی مراسم پر شکوهی ازدواج نماید، بنابراین آن این دختر را برای معاشقه خیلی مناسب یافت. پیر زن چرخ نخ ریشی خود را جمع و جور نموده، با قامت خمیده نزدیکتر آمد و با علاقمندی مرسید بقیه در صفحه ۵۶

- بر خیز و فوراً دوغ بیاور ! پیرزن، سر پر از موی سفید خود را که با پارچه لته ای بسته بود، تکان داده گفت: (خویست پسر م) اما بدون آنکه از جاتکان بخورد، صدا کرد (دلدار- هسای دلدار!). دختری از عقب دیوار پشت فروریخته ای واقع در عقب درختان، دوان - دوان بیرون آمد و پادیدن توغان بیک مثل اینکه خجالت کشیده باشد، آهسته آهسته به جلو گام برداشت و چند گام آنطرفتر توقف کرد.

دلدار دختری ۱۶ - ۱۷ ساله بود قامتی بلند و بدنی گوشتی داشت. سراسر اندامش موزون و متناسب با هم، دارای رخساره های شسته سفید، ابروان نازک و نفیس و پوششاره سحر آمیز زیبایی و نیروی مرحله جوانی در ستاره چشمان سیاهش میدرخشید توغان بیک در حالیکه سراسر وجود او را از نظر میگذرانید گفت: (در حقیقت سر آمد تمام دختران بوده است) بیستی که اخبار من یک محفل غز لخوانی در هرات، از جمله بسا ابیات دیگر توجه او را بخود جلب نموده و مقبول خاطرش واقع شده بود، بیادش آمد:

ترجمه:

آنکه بر رخساره گلگو نش، نقش خال بست، موی وقامتش رانیز هما هنگ آفرید.

توغان بیک با خود چنین اندیشید: (گویی شاعر این شعر را بنخاطر این ماهروی زبا سروده است) دلدار با رخساره های گلگون از انفعال پرسید:

مادر، مرا بر چه کاری خواستید - دخترم، برای برادرت - بیک دوغ بیاور!

دلدار چشمان خود را از زمین بر داشته، نگاهی به توغان بیک افکند و بدون آنکه چیزی بگوید، خواست به عقب بر گردد، اما پیر زن او را متوقف ساخته، بملا یمت گفت:

- او نه ... - آنجا خود زیر درختان سیب را نشان داد - فرش بینداز!

جوان، میخواهی خستگی در آوری.

توغان بیک که نگاه خود را از عقب دختر دوخته بود، طور غیرارادی سر تکان داد لحظه ای بعد دختر، شالی کهنه، با دو شک و بالشتی نو آورده، بمهارت روی



# مردی بانقلاب بقیه

## تا اینجا داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است هیبراید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نو با برتیمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیرخانه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدما نتیجه نمی رسد و او را ترس می کند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود با تحقیقات پو لیس هاگن مدیر کلپ هیرون گرفتار میشود. اما هاگن بطرز عجیبی فرار میکند و اکسون پولیس به اثر اشتباهی که دارد بکس هایی را که مرا جمعین در شعبات حفظیه استیشن های ریل به امانت می سپردند در دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در اننای تفتیش بمبئی در دفتر پو لیس منطلق میشود و اینک بقیه داستان.

شانرا بدیگر نزدیکتر بسازند. دیک دوری زد و بسوی عمارت دوم و سوم فابریکه روان شد. اکنون تعقیب کنندگان به او کافی نزدیک شده بودند. دیک در حالیکه خودش از نفسی و بیخس رفتن مانده بود صدای یک نفر را بدنبالش می شنید ما در همان لحظه چشمش به یک دکمه زنگ خطر حریق به روی دیوار افتیده فوراً موضوع یک صحبت بی تفاوت و عادی سابق بیادش آمد. دیک با مشت شیشه جلو دکمه را شکسته. زنگ را بصدا در آورد. اما در همین لحظه چند نفری که بدنبا لش بودند خود را به روی او انداختند. او بدفاع از خود پرداخت اما میدید که مجادله با آن تعداد نفر بیسوده است و باید از موقع استفاده کند.

دیک با صدای سنگین و تهدید آمیزی به آنها خطاب کرد: بچه ها مرا بگذارید، هاگن مرده است.

فرصت بسیاری بدی بود، زیرا درست در همان لحظه هاگن از سمت مقابل پیداشد. البته سخت ذلله و خسته معلوم میشد. از شدت درد رنگ صورتش زعفرانی شده، علائم خشم و خشونت در کلامش موج می زد. هاگن به لحنی حرف زد که دیک نتوانست معنای آنرا بفهمد و به تصور آن شد که هاگن به لهجه ها لنیدی صحبت میکند.

هاگن اظهار داشت: تو باید سزای این دام گذاری را در راه من ببینی تو باید خودت توسط جریان برقی را که برای کشتن من و رفقایم بوجود آوردی، بمگیری.

هاگن مشتبی حواله صورت دیک کرد، اما دیک سرش را بیک سو کشیده و مشت هاگن محکم به دیوار خورد. هاگن فریادی از روی خشم بر آورده بطرف دیک حمله کرد و با ناخن های هر دو دست به سروصورت دیک افتاد درست همین حمله هاگن باعث نجات جان دیک گردید. زیرا افرادی که دستهای دیک را محکم چسبیده بودند، بازوان او را رها کردند تا بدین وسیله برای سر

است، و لولانکه بر انباشد باز هم می تواند خطر ناک باشد دیک گاردون با میله آن ضربتی محکم به فرق یکی از آندو که نزدیکتر آمده میخواست او را محکم بگیرد، نواخت و با همان یک ضرب خود سر از چنگ او نجات داده به دویدن ادامه داد.

دیک متوجه شد که مرتکب اشتباه شده است. زیرا دریافت که شش نفر در آنجا بودند غالباً تعداد آنها سی توانست به ۲۰ نفر برسد و کافی بود که بابلند شدن یک صدا باخبر شوند.

دیک تلاش مینمود هر چه زود تر خون شرابه جاده عمومی برساند و جاده عمومی توسط یک مقدار بته های انبوه و وحشی از نظر پنهان شده بود. اما دیک از همین سبب مرتکب اشتباهی شد در میان بته ها سیم خار دار کشیده بودند و او میبایست به روی زمین های ناهموار دوان دوان به پیش حرکت می کرد. بدون آنکه مجال دیدن پیش پای خود را پیدا کند، به روی پارچه سنگها میلفزید و در حالیکه در کف هر دو پایش درد شدیدی احساس مینمود لنگ لنگان پیش میرفت و هر قدر از سرعت گامها یش کمتر میشد، به همان پیمانگی کسانی در تعقیب او بودند، بیشتر توفیق می یافتند خود

لعنت بشما، چه شدید؟ هاگن از پله های زینه شتابان بالا آمده پایش را به روی تخته فلزی گذاشت. برای یک ثانیه خشک بر جای مانده، سپس ناله خفیفی از دهانش برآمد جسم سنگین اش عقب غلتیده از اثری افتادن او صدایی برخاست و بابلند شدن صدا دیک نیز درنگ بیشتر را جائز ندانست. به یک جست از روی تخته فلزی که به جریان برق وصل شده بود، گذشته، از روی جسد هاگن که در زمین دروازه افتیده و پته اول زینه را مسدود ساخته بود، عبور کرد. دفتر کوچک در پائین خالی بود. به روی میز یکی از تفنگچه های خودش که شب پیش از کمرش باز کرده بودند، وجود داشت. دیک تفنگچه را برداشته به سرعت در رهرو طولانی فابریکه بنای دویدن را گذاشت. یک دروازه را که پیشرو یش پیدا شد باز کرد. از عمارت بیرون رفت. صدای فریادی را شنید. و قفسی رویش را بر گرداند. دوتن از دار و دسته همکاران هاگن را در چند قدمی خود دید. دیک تفنگچه را از جیب بیرون آورده به روی آندوماشه را کشیده اما هاگن جاغور تفنگچه را برداشته بود. تفنگچه بر او یهک اسلحه عجیبی

خزیده دست برد و کیبل را محکم چسبیده با تمام قوت آنرا بطرف خود کشید. در زیر فشار و قوت بازوان دیک سلیتز کاشی که سیم کیبل در آن بند بسود شکست از شانس خوب پارچه های شکسته سلیتز به روی انبار خاکروبه ها افتاد و صدایی بر نخاست. نیم ساعت بعدی رادیک با شتاب تب آلودی فعالیت داشت تا اینکه پوش را بری کیبل را جدا کرده، سیمهای مسی آنرا لچ ساخت. دستهایش به اثر فعالیت سریع و عجله زیاد خون آلود شده و ناخن هایش یک سره شکسته بود. اما پس از یک ساعت فعالیت شاقه موفق شد پوش کیبل سیم را تابه آخر دور کند. باخوشحالی متوجه شد که پله دروازه به طرف بیرون باز می شد. و چون تخته سنگین فولاد را بزحمت فراوان بلند کرد، آنرا طوری جلو دروازه قرار داد که هر کسی میخواست داخل اتاق شود، مجبور میبود به روی تخته فولادی پایش را گذاشته، بعد از آن وارد اتاق گردد. پس از آن شروع کرد به پیچانیدن و گذشتاندن سیم کیبل لچ از سوراخ های تخته فولادی.

او هنوز از کارش فارغ نشده بود که روشنی روز سرزد و دامن افق رنگین شده و روشنی از سقف شیشه یی فابریکه به درون تابید. دیک صدای پیچ و پیچ و نجوایی رادر پایین شنید و متعاقباً صدای خفیف تراق بگوشش رسید مثل آنکه کسی قلفک و زنجیر دروازه را بچرخاند. دیک به روی سینه تا نزدیک سوچ خزیده آنرا چرخانده روشن گذاشت.

دروازه بشدت باز شد و یک تن از افراد هاگن پای خود را به روی تخته فلزی گذاشته، پیش از آنکه با فریاد خود نفری بعدی را که از عقبش می آمد باخبر سازد صدادر گلویش خفه شده بیپوش به روی زمین افتاد و نفر بعدی هم نقش زمین شد.

صدای هاگن را از پائین شنید:



رنگ از صورتش پرواز کرد. موتور خود را که راستی بروی چاین حرکت میکرد، مقابل دروازه زندان متوقف ساخته بدون تاخیر کوبه دروازه محبس را به صدا درآورد. دو بار دروازه زد، اما دروازه همچنان بسته ماند. دیک جوراب خود را از پهای درآورده، سند تعویق حکم اعدام را که کثیف شده بود، بیرون آورد. سند باخونی که از کف پای دیک جاری بود، رنگین و آغشته شده بود. دیک مجدداً کوبه دروازه نواخت و این بار خشمش به اوج خود رسید.

بقیه در صفحه ۵۷

دیک الیها را بیدار گزیده برای موفقیت خود دعا کرد. وقتی دیک به روی جاده عمومی پیش میرفت دروازه زندان از دور نمایان شد، درست در همان لحظه صدای زنگ ساعت کلیسا هشت ضربه نواخت. و این صداها در گوشهای دیک سخت وحشت آفرید. دیک میدانست که حکم محکمه در مورد اعدام رای بنت دقیقاً ساعت ۸ صبح در معرض اجرا قرار میگرفت در حالیکه ترس شدید و وحشت زاید الوصفی قلبش را فرا گرفته بود، با شنیدن صدای زنگ ساعت

کرده خود بیشتر امکان حمله ولت و کوب را فراهم ساخته باشند اما دیک درست یک ضربت کاری به شکم هاگن وارد آورد. هاگن سویدنسی فریادی از روی درد بر آورده به زمین غلتید.

پیش از آنکه دیگران به مددش برسند و دیک را دو باره گرفتار کنند، دیک گاردون به تنهایی گردبادی به دور خود پیچیده پای به فرار گذاشت و این بار بسوی دروازه خروجی فابریکه پیش رفت. با تمام قوا خود شرابه دروازه خروجی رساند و در همان لحظه یکی از آن سگها خود را به او رسانده محکمش گرفت اما دیک به یک تکان او را به زمین انداخته، خودش بطرف جاده عجله کرد. صدای زنگ کلیسا فشارا پر میسا خست و دامن افق روشنائی صبحگاهی تازه رنگین میشد و نخستین اشعه آفتاب روی قبه های بسرنجی کلیسا می تابید. همه چیز به سرعت عجیبی روی داده بود.

دیک موترا طغائیه به سرعت زیاد از آنظر جاده به سویش نزدیک میشد برای یک لحظه افراد بقیه با تعجب و دهان باز به طرف موتور اطفائیه خیره ماندند. و آنگاه بدون اعتنا به غنمت شان عقب گرد کرده پا به قرار گذاشتند. دیک با اظهار چند کلمه به سردسته گروه آتش نشانی موقعیت را تشریح کرد در همان لحظه یک موتور دیگر هم از راه رسید و افرادی قوای اطفائیه کسانیه بودند که از بقیه و دار دسته لشمس هراسی انداشتند.

در حالیکه هاگن را دست و پای بسته به موتور انداختند، دیک به ساعتش نگاه کرد.

عقربه آن بالای شش قرار داشت. دیک بسوی موتور رولز روسی زرد خود دوان دوان رفته، خود را در موقعیت بدی از لحاظ کمبود وقت میدید.

خو شبختانه هاگن موتور را خراب نکرده بود و با اولین شتارت به حرکت در آمد شاید اونقشهی در سرداشته که شخصاً از موتور استفاده کند. سه دقیقه بعدتر دیک باز حمت فراوان خود شرابه سینه کشید و تا به نزدیک موتورش رساند لبهاش کثیف شده و جای خراشیدگی ناخن های هاگن در صورت او پیدا بود. دیک پشت جلوموتور نشسته به سرعت گلاستر حرکت کرد.

# دهار مندان خار سمان

## زیبارویان آلمان و سرنوشتهای شگفت انگیز شان



از فرط غربت از بین میرفتیم. واما امروز خانه ای در لوهولن واقع لونه بو رک دارم و اگر حقیقت را از من بپرسید با شوهر و فرزندان خویش در کمال خوشبختی بسر میبرم.

کار میلا که حالا ایبریک یاد می شود ملکه زیبای آلمان میگوید:

بعد از اینکه ملکه زیبای آلمان انتخاب شدم رقیبان من افواها ت غلطی علیه من شایع ساختند. وی به خبر نگار شترن گفت آنچه مرا بعد از انتخاب شدن از همه بیشتر رنج میداد شایعاتی بود که علیه ملکه زیبای آلمان انتشار داد بودند. آنوقت امریکارفته بودم تا باری در مسابقه ملکه زیبای جهان اشتراک ورزم طی هفته های که در فلوریدا انتظار مسابقه را میکشیدم ناگزیر بودم که با منیجر اوپال که وسیله مسافرت مرا تا امریکا فراهم کرده بود تماس بگیرم. در پهلو ی اطاق من یک راهه زندگی میکرد. در

حالادو کودک داریم یکی بنام نیک که نه ساله است و دومش نیکول بیش از شش سال ندارد. من حالا به حیث یک زن، زنیکه مسشول تنظیم است بسر میبرم. من مجبور هستم اطفال خود را مکتب ببرم و عصرها سوانهای مکتب شانا را حل کنم گریتی داوب که از یک خانواده متمول آلمان به شمار میرود تصور میکرد که زیر عنوان ملکه زیبای کشتورس در زندگی پیشرفت سریعی خواهد نمود. ولی از اینکه در یک موسسه جراب فروشی کار میکرد و با آن موسسه تعهداتی داشت نتوانست با کمپنیهای فلم گیری قرار دادی عقد کند خودش میگوید روی هم رفته عده زیادی مخالف من در فعالیت سینمایی بودند و ازین جهت خسارات زیاد مالی را متحمل شدم. و از همه بیشتر مرا نارنج میداد حالا ناگزیر شده ام مانعانه در سرا بر یک هزار مارک در یکی از مغازه ها بزرگ کارنمایم. اگر پدر من نمیبود



گریتی داوب

معمولا زنی که از زیبایی و جمال بهره کافی داشته باشد و بندها رد همه نعمتهای جهان در مقابل وجود او نهفته است و این استبانه بزرگ بشمار میرود در ذیل به معرفی سرنوشته است یک سلسله چهره های میپر دازیم که یک وقت زیباترین دختران کشور خود به شمار میرفتند ولی تقدیر آنان را به سر نوشت های عجیبی دچار ساخته است که یقینا برای خوانندگان محترم ژوندون خالی از دلچسبی نخواهد بود.

### ملکه زیبای سال ۱۹۵۷ آلمان

گریتی داوب ملکه زیبایی سال ۱۹۵۷ آلمان بجواب خبر نگار شترن گفت:

حقیقت این است که هیئت زوری اوپال «موسسه ای که بهترین دختر را به عنوان ملکه زیبای آلمان انتخاب میکند» بصورت ناخواسته سعادت شخصی مرا تامین کرد. در هامبورگ شخصی با من مصاحبه کرد و اتفاقا همین شخص همسر زندگی من شد.

کارل هانیس هولمن که فعلا همسر من است آنوقت که با من مصاحبه بعمل آورد متصدی پروگرام مودر تلویزیون محلی بود.



ملکه های زیبای آلمان

### کارمیلا

عین حال دوستی داشتیم که بسوی فوق العاده اعتماد میکردم و امروز نیز مورد اعتماد من میباشد تا اینکه او را به همسری خود برگزیدم.

در انتخابات ملکه زیبای شانس بسیار نداشتم زیرا موسسه تولیدات سامان آرایش ماکس فاکتور این پروگرام را تنظیم میکرد و موسسه مذکور خیلی میگو شید تا در جاپان برای خود بازاری پیدا نماید و لهذا آرزو داشت یک دختر جاپانی به حیث ملکه زیبای انتخاب گردد. وقتی به آلمان بازگشت طوریکه خودش میگوید نه ماه تمام امضای خود را به علاقمندان می فروخت، بعد به اختلال اعصاب گرفتار شد یک مدت هم مانکن بود. وی حکایت آشنایی خودش را با شوهر چنین تعریف میکند:

در یکی از سواحل شنا واقع برلین با شوهر خود معرفت حاصل بقیه در صفحه ۵۸



# شینه

در نزدیکی شهر زوخورد پشت دوام داشت میگفتند تعداد عساکر دشمن خیلی زیاد است و شهر را مورد حملات شدید قرار داده‌اند. ازین سبب جوانان، پیرمردان، اطفال و زنان همگی بخاطر پیروزی دوست باوسایل دست داشته کمک میکردند مگلی رابرای وارسسی مجروحین اختصاص داده بودنددر آنجا لباس وادویه وپارچه هابرای بستن زخم هایعساکر گرد آورده بودند. گادی های شهر برای انتقال مجروحین وکاروان کراچی ها جهت حمل و نقل صندوق های مرمی ومهمات جنگی بکار انداخته شده بود. مشکل عمده رسانیدن آب برای جنگجویان بود. بامشک ها برای عساکر آب می بردند واین آب که ز یسر شعاع آفتاب گرم ولامطبوع میشد به هیچوجه برای جنگجویان کافی نبود. ساحه ایکه خط اول محاربه بحساب میرفت بکلی بدون آب و جنگجویان خسته وتشنه بودند. هوای گرم وسوزان آن منطقه به اثر انفلاق مرمی های توپ واتش ماشیندار وتفنگ بکلی خفقان آور شده بود. سلاح جنگجویان به اثر آتش کردن ونیودن آب گرم شده بود.

جنگجویان آب میخواستند مردم باجدیت تمام ازچاه ها و چشمه های دور با ظروف مختلف آبرابه اراضی خشکی که جنگ بالای آن جریان داشت میرسانیدند.

گوش داد، ابروهایش از هم دور شد ودوباره به زن نگاه کردوگفت:  
 - می شنوی ؟... آنها هستند .  
 زن گفت :  
 - کدام ها... ؟  
 کراچی بان دستش رابلند کردگویی ماشینداری بدست دارد . اوگفت:  
 - ماشیندار ها ... بشنو . ته تته میشنوی...  
 درو میکنند مثل داس .. اوه تو برو ...  
 زود برو .. آنها آب میخواهند ... پشت همین تپه هستند .. خیلی گرم آمده اند من هم آنجا بودم .

کراچی بان بعدا مثل آدمی که همه چیز را میداند ادامه داد:  
 - این ماشیندار هابدون آب نمی توانند کار کنند .. اصلا ساختمان آنها طوری ...  
 او حرفش را برید ... زیرا زن دیگر منتظر حرفهایش نشد، او میدانست که بگدام سخت بایست برود. کراچی بان که آدم پرحرفی بود لحظه ای برجای ماند، اندکی افسرده خاطر شد زیرا طبق عادت میخواست اندکی لاف بزند ویاروه سرانی کند، مردم شهر کار عمده

اورا ندیده بودند فقط میدا نستند که او حرف میزند آنها هم حرف ابلهانه زن پیش میرفت کراچی بان مثل روزهای دیگر بنظرش احمق و بیکاره جلوه نکرد افلا همینکه به میدان جنگ رفته بود تو انست حس اعتماد زن را جلب کند و اگر موقع دیگری می بود شاید شینه یک کلمه حرف اورا نمی شنید .  
 کراچی بان از دور صدا کرد .

همینطور مستقیم برو... آنها آنطرف تپه هستند، فهمید ی ؟...

شینه جوابی نداد، بعقب هم نگاه نمی کرد او این اراضی را بلد بود، میدانست که تا میدان محاربه پیش از هزارگام باقی نمانده، زن اندکی خسته بود، دردی درپا هایش حس میگرد ولی بصورت غیر متر قبه به شدت قدم هایش افزود، گام هایش را بلند تر بر میداشت ولی در عین حال میگوشتید آب از کوزه نریزد.

از بالای سرش چیزی مانند یک پرندگشت ولحظه ای بعد صدای انفجار تکانش داد. این صدا بلند تر وهیب تر از صدای دیگر بود .

بقیه در صفحه ۵۹



کسانیکه باشتاب آنها نقل میدادند چهره های مضطرب و پراز دلسوزی وانده داشتند.  
 در میان آن جمع زنی هم دیده میشد، او شینه نام داشت . کوزه ای رادوی شانه گذاشته بود ومیخواست از داخل شهر به میدان جنگ آب ببرد . او زنی بود قوی با اندام رساستش را میشد چهل سال تخمین زد . مردم شهر همدیگر را می شناختند وبا خصوصیات همدیگر آشنایی داشتند . واین زن هم خصوصیا تی داشت که موجب شهرتش میشد . او زنی بود فقیر ولی سرسخت وزحمتکش ، عجیب این بود که در مواقع عادی وغیرعادی کسی نتوانسته بود خصوصیت بدی رادر وجود او پیدا کند ، وقتیکه در مورد او حرف میزدند دست خود را بعلامت حق شناسی بلند کرده از انیسرو استقامش راتعریف نمودند (شینه) بااطفالی که آنها هم ظروف کوچی را از آب پر کرده باخود گرفته بودند بطرف میدان جنگ روان بود . میخواستند بدانند که جنگجویان دیگر چه چیز ضرورت دارند . او شنیده بود که آب برای نوشیدن وسرد ساختن ماشیندار ها لازم است اودوباره این ماشیندار ها چیزی نمیدانست ونمی فهمید که چرا این ابزار جنگی به آب ضرورت دارند . در بین راه شنید که میگفتند:  
 (خیلی گرم آمده اند... دیگر نمیتوانند فسر کنند ... برای آنها آب لازم است... ) او فهمید که باید عجله کند وپیش برود . دود غلیظ قسمت های مختلف فضا را پر کرده بود، از هر گوشه صدای فیرهای پیاپی بگوش میرسید . صدای فیر ماشیندار ها اورا بیاد آواز ماشین خیاطی اش انداخت، او عساکر رامیدید... اودید که چگونه موضع جدیدی را اشغال کردند . ولی او از عملیات شان چیزی نفهمید، فقط میدانست که جنگ جریان دارد از طرف مقابل کسی می آمد . او آن سرد را شناخت ، او کراچی بان بود که (گیرو) نام داشت . کراچی بان وقتی که نزدیک اورسید بدون اینکه تعجب کند پرسید :  
 - تا اینجا چطور آمدی ؟...  
 شینه بدون اینکه بسوال او پاسخ بدهد گفت:

- حالا وضع چطور است ؟...  
 کراچی بان بعقب تگاهی انداخته گفت:  
 - بد نیست... دشمن را متوقف ساخته اند دشمن از پیشروی بازمانده .  
 کراچی بان بازم نگاه به جبهه انداخت و ادا مه داد:  
 آنها هیچ چیزی کرده نمیتوانند ... اما تو خوب کار کردی ، جنگجویان ما به آب ضرورت دارد .  
 کراچی بان لحظه ای به صدای ماشیندار ها که آنطرف تپه بصورت لاینقطع فیر میکردند



روز گذشت و شب فرارسید و شب هم میگذشت  
 شب سیه‌گینی بود ماریا گمان میکرد که وحشت  
 داخل خانه شده است مرده نسته و کفن  
 گردیده بود و شمع های بالای سر چسب زدن  
 بود سکوت شوم خانه را فرا گرفته بود  
 حرارت اتاق زیاد و بوی زننده اتاق را فرا  
 گرفته بود از خستگی شب گذشته ماریا  
 میخواست استراحت کند و لی مجبور بود بالای  
 سر مرده زانو بزند ماریا نمی خواست  
 مستخدمین و لینا درباره اوسخنان بدبختند  
 توانست این حالت را تانیه های شب طاق  
 بیاورد ماریا شروع بلرزیدن و تب سوزان  
 ویرا گرفت لبانش خشک و رخسارش گرم  
 و زرد شده بود .

باقی دارد

من و خانم کاپیتان همه شب اینجا  
 بودیم در ابتدا شاید در حدود ساعت یازده  
 شب درد طاقت فرسای را احساس کرد  
 گویا که حالتش بدتر میشد بعدا آهسته آهسته  
 آرام شد مثلیکه او بخواب میرفت . درین  
 موقع ماریا داخل اتاق شد و لینا با و ی  
 سر گوشی از مردن کاپیتان خبر داد ماریا لبانش  
 را چطوریکه گمان میرفت چینی میزند و لی  
 بعضی بغرف بستر رفت و خاموش در کنار  
 بستر زانوید .

\*\*\*

خبر مرگ کاپیتان به همه جا تیت شد ولی  
 میت برای تسلی دادن آنجا نیامد و او باید  
 اولین کسی میبود که سراغ شان می آمد .  
 ماریا بیپوده تمام روز انتظار میت را داشت

ولی بیامردی ما این جاباشیم .

هر دویشان کنار بستر اونستند اندرسن  
 بخواب رفته بود یک خواب راحت که تمام  
 شب را گرفت صبح وقت ماریا اطاق مریض را  
 ترک گفت و گفت که خیلی خسته است لینا  
 بفکری فرورفته بود که دکتر داخل اطاق  
 گردید . دکتر نزدیک اندرسن رفت با چهره  
 تعجب زده گوش قرارداد دست کاپیتان را  
 گرفت و دوباره آنرا دفعتا رها کرد و پرسید:  
 - اوکی مرده چرا خبر نگردید .  
 لینا از مالیدن چشمانش صرف نظر کرد و

گفت :

- مرده آیا با دار مامرده ؟  
 - پس تو میدانی چرا این جانبودی ؟

- نه من احساس میکنم دردم کم شده میرود  
 و گمان میکنم بزودی بخواب خواهم رفت .  
 ماریا گفت :  
 - لینا چه باید کرد اومیگوید که دردش  
 کم شده میرود آیا عقب دکتر روان نکنیم ؟  
 لینا در حالیکه خیلی خواب آلود بود و خمیازه  
 میکشید جواب داد :  
 من نمی دانم . دکتر گفت امشب دوباره  
 می آید همینطور نگفت ؟  
 و در صورتی که درد کم میشود و به خواب  
 میرود .

ماریا به آهستگی گفت :

- من هم همین طور فکر میکنم اگر چیزی  
 واقع شود بزودی عقب دکتر کسی را میفرستم





عالم توجتار بیگوف

مترجم : ژرف بین

## بودنه باز

— اوه ، هو خانم جان چه تلویزیون قشنگی ! از کجا گیرش آوردی ؟

سلطان پهلوان به کار و بار همیشه اش میبوی داخت و بودنه هایش را از یلگا خلطه به خلطه دیگر میانداخت و سر گرم بود همینکه خانمش عایشه خانم از کار بازگشت نمود بدون آنکه سرش را از کارش بلند کند و یا رویش را بگرداند گفت :

— چطور که امروز گرنگ گرنگ راه میری — مانده شدی ؟

معلو مدار ، وقتیکه خانم صاحب از صبح تا شام سر کرد ها بماند لازم نیست که انسان ده رفتارش خرام جستجو کند . در همین لحظه اطرافش را می شنود که می گوید :

— هله کمکم کو !

سلطان پهلوان رویش را بر گرداند و همینکه به زنش دید مات و مبهوت در جایش میخکوب شد : عایشه خانم را دید که در آستانه در ، در حالیکه یک پایه تلویزیون را به دوش دارد ، ایستاده است .

سلطان پهلوان نزدیک بود از خوشحالی منفجر شود :



همان بهتر که دست بی هنر در آستین باشد.

خانمش به مشکل نفس عمیقی کشید و مثل اینکه گفتن یک حرف هم برایش ثقیل تمام میشود گفت :

— تو خو اول کمکم کو که ای سبیلی ره ده زمین بانم باز قصه میکنم . برت تېلفون کدم ، فکر کدم که به کمکم می آئی و قسرا استقبال میکنی ..

— تو خو میفامی عزیزم که مه تېلفون را نمی ور دارم : گفته میشه یک دفعه ده تېلفون رئیس ماباشه و کار نوی ره به مه بسپاره صبر صبر حال می آیم نمی بینی که مصروف هستم لازم است که این بودنه را هم در خلطه نه پیدا زم .

— آخ مورد وم ... اوخ که چه گردنگی اس ...

— خو همینطور که تال میتی شاید از دستم خطا بخوره ... سلطان پهلوان وار خطا می گوید :

— چی مره هله پته می سازی چیزی سوخت ، در گرفت ؟

گفتم که حالی میایم کمکت می کنم اول بودنه ره ده جایش پرتم باز ... یعنی که این تلویزیون نه خریدی بلی ؟ یعنی که پیش تو پیسه هایی بود که از مه پشتان کنده بودی بلی ؟ مه پول ندارم که بره بودند گک هایم دانه بخرم ،

پولی ندارم که بیکی سر بکشم و جنات شما تلویزیون میخرن ... زده ... همیطو نیس ؟

عایشه خانم بدون آنکه دیگر منتظر شوهر بماند خود را نزدیک صفحه حویلی ساخت و گفت :

— اگه توام مثل مه کار میکنی پیسه های ما برای همه چیز کافی میبود ... آخ که چه گرا نکسی اس ...

سلطان پهلوان در حالیکه هنوز هم با بودنه پاهایش مشغول بود رویش را نیمه بطرف خانمش دور داره گفت :

— نه که تلویزیون به قسط گرفتی ؟ قسط اولشه چند دادی ؟

— اوف خدایا ... مه تلویزیون نه خریدیم ...

تلویزیون به خاطر کار و فعالیتیم به مه جایزه داده اند .

بالاخره عایشه خانم به ترا مس نزدیک شد و آهسته تلویزیون را روی آن گذاشت و در حالیکه دمش را راست میکرد گفت :

— بسیار تشکر شوی جان ، تشکر از کمکت :

سلطان پهلوان تمام خریطه های بودنه را گره زدو به چوب درازی که حاوی حلقه های زیادی بود آویخت و رویش را بطرف عایشه خانم گشتا نده گفت :

— مه خو میفامی که خانم جانم بدون کومک مه هم میتانه کار هایش انجام بته . همینکه میداند شو هرش دوستش داره .

فورا سر احساسات و وجد میاید و کارهای یک روزه ره ده یک ساعت انجام میده . و راه منی از یک پلان کارته دوصد فیصد اجرا کدی چرا فقط و فقط همی یک تلویزیون نه برت جایزه دادن ... ؟

— خیی چی با ید میدادن ؟

— لااقل یک مو تر ما سکو بیج یا زپرو زنی !

— مه خو دریوری یاد ندارم !

— یاد میگیری !

— نه نه ، از همی تلویزیون شان هم تشکر ، تشکر از ریاست ماکه چشم پوشی نکرد .

سلطان پهلوان تعجب کرد و گفت :

— چرا تشکر عزیزم ؟ چرا آخر ؟

— بخاطر اینکه اگر مو تر میدادن نمیتا نستم تا دهن در وازه او رو سرشانیم بیرم .



از بالا به پائین بدون شرح

### قهوه

زن و شوهر سخت باهم جنگ کردند ، خانم عصه انی شد و بکسش را بست و گفت:

حالا می روم به شهر خود نزد مادرم و دیگر هرگز پایه خانه تو نمیگذارم.

شوهر با خونسردی دست خود را در جیب کرده و یکمقدار پول بیرون کرده و گفت:

- بیا بگیر اینهم خرج رفتنت. زن پول را گرفت و با او قات تلخی گفت:

- پس خرج بر گشتم چطور میشود. ۱۹

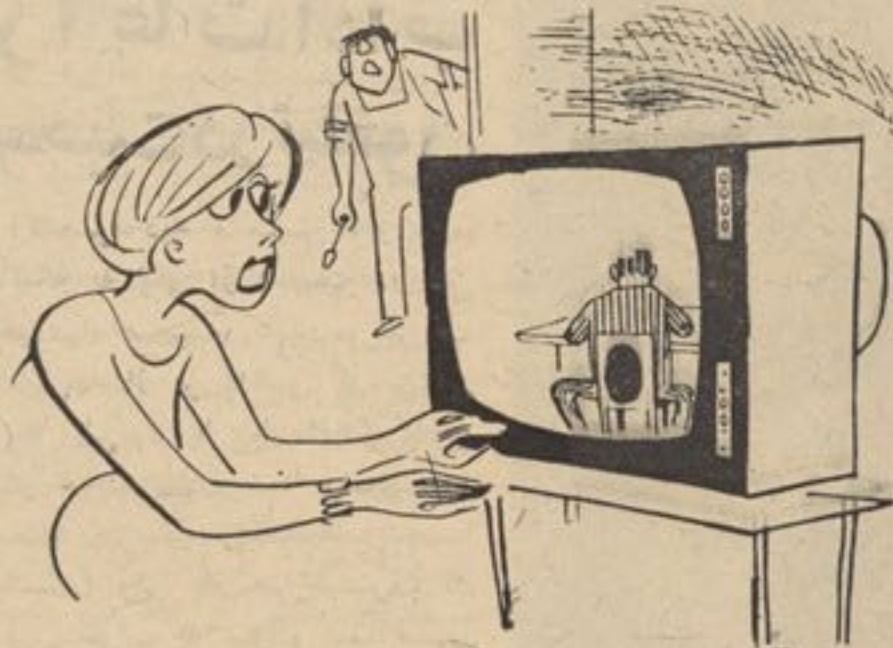
## پیری

روزی یکی از دوستان (جاوین) زوباو کرده و گفت.  
راستی (جان) تواز چه وقت احساس پیری کرده ای ؟  
جان وین بلافاصله گفت  
- روزی بیک خانم جوان چشمک زدم ، میدانی او از من چه پرسید؟  
نه - چی پرسید؟  
- هیچی ... گفت آیا چیزی -  
بجشمتان رفته آقای جان وین .



## حسادت

خانم وقتی وارد آشپز خانه شد دید نوکرش به آموزش دست مشغول عشق بازی است. مامور پست به محض دیدن خانم فرار کرد و خانم روبه نوکر کرد و گفت:  
- دختر بی حیا .... خجالت نمی کشی ، بگذار آقا بیاید همه چیز را برایش خودم گفتا!  
نوکر شروع به گریه کرد و تا چاشنت دست به پیچ کاری نزد چون خانم دید او چپ نمیکند، گفت:  
- دیگر اینقدر گریه لازم نیست .... مگر از آقایان اندازه میترسی؟  
نر کر حق کنان گفت : - خانم ، شما هنوز نمیدانید آقا چقدر حسود است .



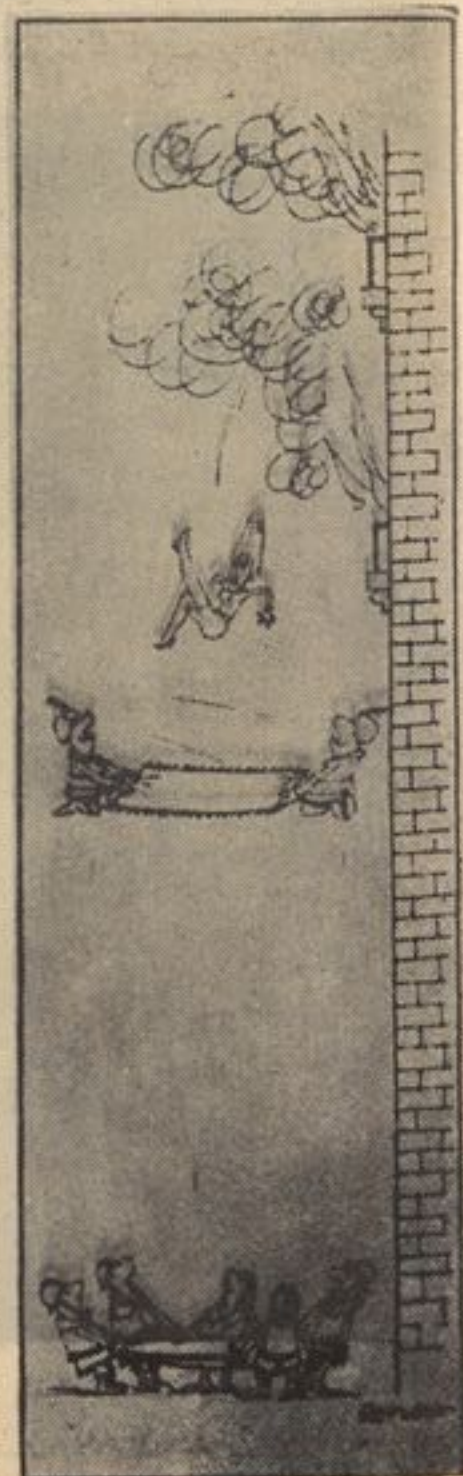
تلویزیون درست شد و لسی عکسها و آدمهارا چیه نشان میدهد

## زنها

خانمی سرا سینه و از محکمه شده و گفت  
- ببخشید آقا دوسیه طلاق من و همسرم کجاست؟  
رئیس محکمه گفت:  
چکار دارید .... شما که هنوز هیچکدام آنرا امضا نکرده اید؟  
خانم نفس زنان گفت میخواهم آنرا بسوزانید و نابود کنید  
رئیس محکمه با خوشحالی گفت:  
- تبریک حتما آشتی کردید.  
- نه ، نیمساعت قبل شوهرم با موتر تضادم کرد و مرد... حالا میخواهم از اداره بیمه ادعای خسارت کنم .

## بهترین مرد

یکی از مجلات فرانسوی مسابقه ای ترتیب داده بود که بهترین مردان شهر را تعیین کند مردی در وصف خود نوشته بود :  
- من سیگار نمی کشم ، قمار بازی نمی کنم ، به همسرم وفا دارم و هرگز بزنی دیگر نگاه نمی کنم ، آرام و مطیع هستم. شبها خیلی زود میخوابم و صبح ها نیز زود بیدار میشوم و همه کارم را شخصا انجام میدهم.....  
در پشت نامه این جمله نیز اضافه کرده بود: من در سه سال گذشته اینطور بودم.... چون این مدت را در زندان بسر میبرم .



بدون شرح

## حالت افسردگی

حالت افسردگی طبیعی و غیر طبیعی از هم فرق دارد این فرق را از سه نقطه میتوانیم سراغ نمود .

۱ - علت افسردگی طبیعی معقول و قابل تشخیص است و از غیر طبیعی مهم و نا معقول معلوم میشود .

۲ - حالت افسردگی غیر طبیعی خیلی شدید میباشد حالانکه طبیعی آن آنقدر شدت ندارد .

۳ - جوانیکه بحالت افسردگی غیر طبیعی گرفتار است کاملاً زیر اختیار آن حالت میباشد و خویشتن را کنترل کرده نمیتواند حالانکه افسردگی طبیعی زیر اختیار شخص است معلمین باید پایین فرقهها خویش را ساخته و اشکال غیر طبیعی آنها بشناسند .



وضع اکثر مردم از یکروز بروز دیگر کم و بیش فرق میکنند. لاکن یکعده مردمان اند که تغییر وضع شان شدید میباشد باندازه که باوقات مختلف کاملاً یک شخصی دیگر میشوند این حالت در جوانان نورمال عام است شاید آنها بارزوی ما چرا میباشد و یا شاید هم عاشق و هیجانی میشوند و یا شاید از حیاط یکنواخت و دل زنده به تنگ آمده اند ، بر علاوه جوانان با انگیزه های اجتماعی و هیجانی بسیار احساس هستند هر گاه سد و یا مانعی در راه شان واقع گردد حس میکنند که بی کفایت اند و همان است که مقوم و افسرده میشوند .

## مواظقت آداب صحبت در تیلیفون

اکثراً دیده می شود - زمانیکه به یکی از شعبات دولتی میخواهید صحبت کنید - طرف مقابل بعد از برداشتن گوشی می گوید (بلی) و یا (بفرمائید) که این روش جواب دادن شما را مجبور میسازد پرسید (ببخشید اینجا کجاست) ولی باز هم طرف در عوض جواب به سوال شما می پرسد (کجا را کار دارید) .

حالا اگر دقت شود این سوال ها و جواب ها اقلایک دقیقه وقت را در بر میگیرد که این وقت بکلی عبث ضایع شده است .

اصلاً به نظر بنده - بهترین طرز جواب دادن در تیلیفون اینست که وقتی زنگ میاید - گوشی را بردارید و بگوئید - به طور مثال (شعبه پست پارسل - بفرمائید) که بدین ترتیب هم خود را معرفی کرده اید و هم از ضیاع وقت جلوگیری نموده اید .

در اکثر شعبات وقتی زنگ می زنیید گوشی برداشته میشود و میگویند (بلی) و شما میپرسید (فلانی را کار دارم) و طرف بدون



در نظر داشتن آداب معاشرت جواب میدهد (تو که هستی) که این طرز تکلم نه تنها شخصیت خود او را بد معرفی میکند بلکه به حیثیت جانب مقابل نیز بر می خورد .

امید است آن عده از هموطنان عزیز که ازین روش پیروی میکنند در این مورد توجه نموده و باعث ضیاع وقت دیگران نگردند .

محمد هارون شپزر از خیرخانه مینه

تاریخچه

چرا  
خطا  
هست  
باش  
ا  
عمر  
هزار  
مانند  
از  
افسو

## چرا من خجول و پسر فته هستم؟



از جهان ستارگان  
اکثر از خوانندگان ارجمند  
ژوندون خاتم را کل و لث ستاره  
زیبای سینمای هالیوود را میشناسند  
اما نمیدانند که این ستاره زیبای  
سینما خوش ندارد که او را مادر دو  
فرزند بخوانند.  
راکل و لث دختری پنجم تانی که  
سیزده سال و پسر بیست و یک ساله دارد  
او ظاهرا در مقابل عکاس خود را  
خوشحال و سر حال نشان داده اما  
خدا میداند که آیا واقعا او خوشحال  
است یا خیر؟ بحر حال این یک  
حقیقت است که او صاحب دو فرزند  
است و درین جای شک نیست که  
خانم را کل و لث در سن قرا دارد  
که اکثر از خانمها آسرا  
خوش ندارند که در آن سن  
قرار داشته باشند اما چه میشود  
کرد این یک حقیقت است، حقیقت  
شیرین برای دخترش که روز بروز  
بزرگ میشود و حقیقت تلخ برای  
خودش که روز بروز ....



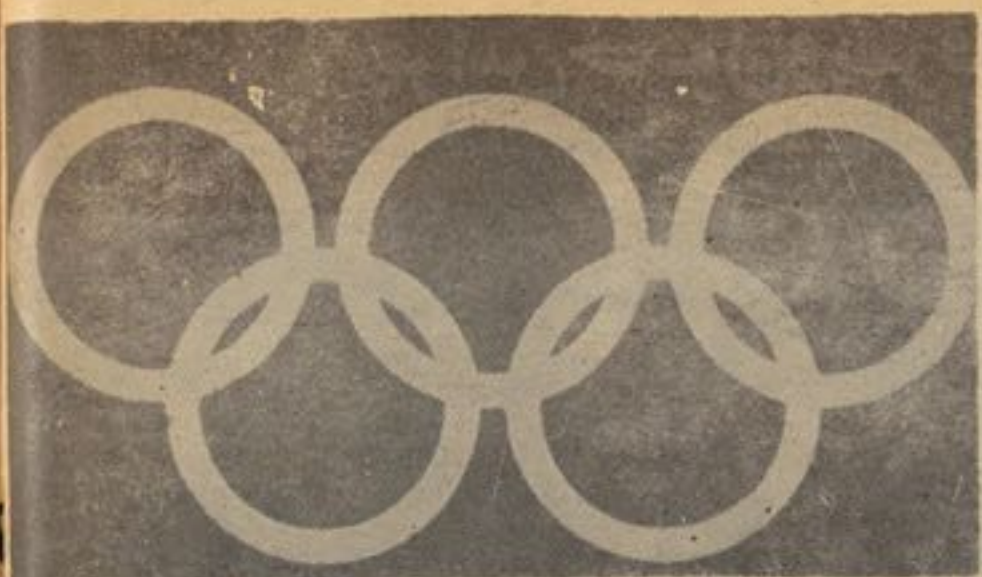
اصلاح ازین وضع وجود داشته  
باشد ولی برای من این راه ها  
خیلی پر پیچ و دشوار مینماید.  
من تلاش خود را میکنم که خود را  
نجات دهم و امید وارم که در این راه  
موفق شوم.  
اگر از من پرسیده شود که چرا  
چنین بار آمده ام میگویم  
که فامیل من باعث شده که امروز  
جوان خجول و پسر فته بار آیم  
در آنوقت ها بود که ده،  
دوازده سال بیشتر نداشتم اگر  
میخواستم مطلب و سخنی را بگویم  
و یا در کدام موضوع اظهار نظری  
بکنم به دهنم زده میشد و به  
من میگفتند که تو را چه ماند  
و گپ زدن و اظهار نظر نمودن  
و صد ها مسایل مانند این بود که  
قدرت حرف زدن را از من سلب کرد  
حال که بیست و سه سال دارم و در  
صنف سوم پوهنتون درس میخوانم  
در بین رفقا به دختر خجالتی و کمرو  
معروف شده ام تصور نمائید که در  
بین دوستان، آشنایان و فامیل انسان  
جای نداشته باشند چه  
وضع برایش دست میدهند آیا  
جوان امروز باید چنین باشد؟  
مسلمایان هم عقیده هستند که  
نه، ولی چرا این پدر و مادرها سبب  
میکردند که این وضع را برای  
فرزندان شان بوجود آید و یک دنیا  
غم و بد بختی را برای شان بخرند  
در حالیکه با کمی توجه در گذشته  
به حال امروز چنین حالتی را  
نمیداشتم.

چرا مرا جوان خجول و پسر فته  
خطاب میکنند آیا واقعا من چنین  
هستم؟ فکر میکنم که واقعا چنین  
باشم.  
امروز که بیست و سه سال از  
عمرم میگذرد میخواهم مانند صد و  
هزاران جوان دیگر باشم، میخواهم  
مانند آنها جرئت داشته باشم و  
از جوانی خویش لذت ببرم ولی  
افسوس و صد افسوس که چنین

نیستم.  
این پسر فتکی و خجول بودن را  
از کجا گرفتم، چرا امروز جوان  
بر عقده و در عین حال احساساتی  
بار آمده ام.  
امروز که از چنین وضع رنج  
می برم و گاهی باعث رنجش دیگران  
نیز میشوم آیا قادر خواهم بود که  
خود را از این وضع نجات بدهم؟ نمیدانم  
فکر میکنم تا دیر زمان موفق نشوم  
بآنکه راه زیادی ممکن است برای

## در جستجوی دوست

اینجانب قادر میخوام باکسانیکه  
به موسیقی، سپورت و مطالعه کتاب  
علاقه دارند مکاتبه نمایم.  
آدرس - قادر، شعبه ثبت آواز،  
افغان فلم.  
بند میخوام با علاقمندان که در  
موضوعات شعر و ادب و هم در قسمت  
سینمای هندی و غربی علاقه داشته  
باشند مکاتبه نمایم.  
آدرس - لیسه نادریه - فقیر  
حسین اندو هکین - متعلم صنف  
یازدهم دال لیسه نادریه.  
اینجانب عبدالنبی متعلم صنف  
یازدهم لیسه محمود طرزی میخوام  
باکسانیکه درباره موضوعات  
مختلف اجتماعی علاقمند باشند  
مکاتبه نمایم.  
آدرس - لیسه محمود طرزی -  
عبدالنبی - متعلم صنف یازدهم.



# ورزش

## ورزشکاران ما و موفقیتهای پو شیده

آمد. هنگامیکه توجه یک گروه ورزش معطوف گردید، گروه خوشبین به ورزش، گروه هیگه میخواستند با به های اصل ورزش را در کشور بازم آباد سازند.

خوشبینی مردم ما به ورزش بیشتر گردید و از حد و اندازه زیادتر اشتیاق به ورزش پیدا شد. مردمان زیادی ازین میان به میدانهای ورزشی پناه بردند و به دیدن بازی های خوب پرداختند. بازیهای خوب را که گروه سر پرست ورزش در ورزشها مختلف است ولی در صدر که با بست از همه او لتر به آن توجه شود چند تا از ورزش های است به سطح بین المللی که زیاد تر از همه در سطح جهانی مقام ارجمنندی

متواتر بود. در همان زمان ورزشدوستان این خطه با ورزشکاران باهمخوانی تمام بسوی ورزش میدیدند و افسرده خاطر میگرددند. اما قسمیکه در بالا گفته آمد مردم ما از ورزش بدش نمی آمد اما از وضع ورزش دل خوش ندا شتند.

تا اینکه بعد از کودی چند دنیای شورش و تحرك بوجود آمد، در ساحات دیگر، تحركات صورت گرفت در ورزش نوعی ر کودی که بود آهسته آهسته از میان برداشته میشد و تا اندازه بر داشته شد.

تحركات به اشکال مختلف در ورزش بوجود آمد تجمع ورزشکاران صورت گرفت. تیم های ورزشی بازم به فعالیت آغاز کرد. این وضع درین زمان، عصر جدید ما، بوجود

روشنی داشت و نام پر عظمت و تاریخی این خطه را با ورزشکارانی خوبی که تربیت کرده بود در میان جمعیت های دیگر با نام درشت و خط جلی معرفی داشته بود هنگامیکه کشور ما ستاره های شرق پهلو ان قهرمان و در ساحات دیگر ورزشکارانی مختلفی خوب بار آورده بود، نامیست از بین نرفتی و باقی.

هنگامی راهم بیاد داریم که ورزش را در کشور ما بعنوان هیچ معرفی داشته بودند یعنی کمیته ورزشی بنام «ریاست اولمپیک» در داخل و بطناً فرسوده شده بود و ورزشکارانی را که خیال ترقی را در ورزش بسر میبرد و رانیدند با وسیله سختی با بیرحسی کامل بسر شان کوبیده شده بود و این وضع چند سال

خوشبختانه بازار بازار سپورت در کشور ما گرم است و ما نسبت هروقت دیگر مردم ورزش دوست کشور ما به کوششهای که برای ارتقای سویه سپورتی در کشور صورت میگیرد، با خوشبینی تمام به آن نگرینسته و هر آن انتظار کوشش های جدی تر را در ورزشها وساحه فعالیت آن دارند.

مردمان افغان زمین که در تحت شرایط ضیق از خود شهکار هانشان داده اند، در رشته ورزش نیز ازین شهکاری ها کم نبوده و یکتعداد زیاد ازین شهکاری ها را مردم ورزش دوست این کشور با ستان آریا نای پر عظمت تاریخی چشم دید قرار داده اند.

ورزش که در کشور ما گاهی به اوج وزمانی به اعتدال و روزی انحطاط و با چشم سر شاهد آن بوده ایم برای مردم این خطه چیزی ارزشمند نیست که با کوشش های عجز لانه این و آن سطح فعالیت آن در بطن توقف نکرده و برای مردمان تماشاگر ما دلبد کن تمام نمیشود.

چه ورزشی از خود ما ست و برای ما ست. چیز های که از میان جمعیت و یک اجتماع بزرگ بر خاسته باشد اصیل میباشند و پدیده های اصیل در همه جا ارزشمند و دوست داشتنی است و ورزش هم همین صفات را دارد.

پس اینکه ورزش اصیلیت دارد، چیزی با ارزشی است و در میان جمعیت بزرگی که فرهنگی ملی چندین هزار ساله دارد، باز هم مقام الیری بخود اختیار میکند و اهمیت خود را بیشتر تبارز میدهد هنگامیکه ورزش در کشور ما جرقه های



خاطره آن ایامیکه برای تشکیل تیم ملی مسابقات هیجانی بی برپا شده بود



مترجم، ع (غیور)

# دسپار تاید دورزشی لوبو خلورم

## بین المللی تورنمنت

دارد، و به پرورش اینها زیاد تر وزود تر با ید پر داحت، و پر داخته شد.

«ریاست او لمپیک افغانستان» به تصمیم اینکه ورزش در کشور بازم سطح قابل توجه را در جهان داشته باشد، تیم های ملی را در بعضی از ورزش ها بوجود آورد.

خلاصه تیم های ورزشی مختلفی در کشور موجود است که با عمر کمی که دارند نتایج مثبتی داده اند که بینندگان را متوجه خود ساخته اند یعنی بازی با شطارت که از طرف آنها صورت میگیرد. نما یا نگر واقعیت است که ورزشکاران ما استعداد فوق العاده ورزشی را دارند.

کمیته ورزشی افغانستان همواره درصدد دیگر موضوعات مسابقات باکشور های دوست را قرار داده است و میگوید، با بازی این تیم های نو بنیاد با دیگر تیم های مجرب کشور های دیگر با تکتیک های خوب و پر ما به رابرای ورزشکاران افغان بوجود بیآورند.

خاصتا همین تیم های ورزشی فوتبال افغانستان که بعد از ملی درصدد

قرار دارند، استعداد های خوبی در میان ایشان است که بازی با دیگر تیم های ورزشی استعداد های ایشانرا بارور ساخته و میسازد. تیم منتخب افغانستان که یکی از تیم های فوق العاده خوب و با ارزشی ما است و امتحان خود را در روز های مسابقات که در جشن صورت گرفت از نظر بینندگان گذشتانده، نتایج آن با اینکه ظاهر آ ناکام بود، ولی میتوان مو فقیتهای پو شید و مکتوبم را بادید وسیع وعمیق به درك آن مو فق شد. و اینجاست که نظربدینانان از سر این تیم پر ما به ما رد گردیده و به آن ازدید گاه دیگری به مشاهده شروع میگردد.

بهر صورت مسابقات تیم های ورزشی ما در کشور های خارج که به غرض انجام مسابقات دو ستانه صورت گرفته عملی است خوب که نتایج آن به آ ینده قریب در مسابقات بین المللی آشکار می شود.

گرچه مسابقات که در کشورهای بقیه درص ۶۲

تنو ورزشکارانو به کبسی برخه واخسته .  
ورو سستیو احصائیوی راپورونو ونبودل چه ۱۹۷۲د کال خخه د ۱۹۷۴ کال دجولایی دمیاشتی تر خوارلسمی نیته پوری خه دپاسه پنخه خلویبنت زره تنه ورزشکاران دبالقان دحوزی به هیوادونو کبسی دسپار تاید دورزشی تمریناتو خخه استفاده کپیده .  
ورزشکارانو ددی له پاره چه

لکه چه تاکل شوی وه ۱۹۷۴د کال دجولایی دمیاشتی به خوارلسمه نیته دسپار تاید دورزشی لوبو خلورم بین المللی تورنمنت دبلغاریا دورزشی او فیزیکی تمریناتو به سندیوم کبسی به بریالی دول بای ته ورسید

باید وویل شی چه نومویری لوبی ۱۹۷۲د کال داکتوبر دمیاشتی به لومری نیته دیولر خاصو مراسمو به ترخ کبسی شروع شوی وی اود خه دپاسه دووگلو به اوپدو کبسی یو زیات شمیر ورزشکارانو ته زمینه برابره شوه چه به نومویرو لوبو کبسی برخه واخلی .

دسپار تاید فیزیکی تمرینات دورو ورزشی لوبو به خیر دورزش کارانو اوپه تیره دهغو خوا نانو دارگو نیزم اوغرو دیواوری توباو غنبلتیا سره کومک کوی چه داوولسو او پنخه دیر شو کلونو تر منغ عمر لوی .

دغه راز دغه ورزش دفیز یکی جسامت او انهول دساتلود بدن دبنکلا سره زیاتنه مرسته کوی . به خو تیرو کلونو کبسی ددغه ورزش خخه دارگونرم دغنبلتیا او پیواوری توب به برخه کبسی دیری بنی اوپه زره پوری نتیجی ترگوتو شویدی .

دبالقان دحوزی اود ازو پا به نورو هیوادو کبسی دسپار تاید ورزشی پرو گرامونه دلومری خل دپاره ۱۹۰۹د کال به شروع کبسی پیل شوی او داغه وختو چه به بلغاریا کبسی دآزادی دلاس ته راپرلو د انقلاب پنخلسمه کالیزه نامانخل کیده .

ورو سستی ورزشی لوبی ۱۹۶۴د کال به منخنوی ورخو کبسی شروع شوی کله چه ۱۹۶۹د کال کبسی دسپار تاید دلوبو دریمه دوره شروع شوه خه دپاسه دوه میلیون ورزشونو کبسی گپون کوی .



دسپار تاید دتمریناتو یوه په زره پوری منظره

۱۹۷۴د کال دورزشی تمریناتو له اود ۱۹۷۴ کال دجون دمیاشتی به پاره خانونه چمتو کړی وی ۱۹۷۳د شلمه نیته پای ته ورسیده او تاکل کال دنوامبر دمیاشتی تر وروستیو شویده چه ددغو لوبو وروستی دوره ۱۹۷۴د کال داگست دمیاشتی به ورخو پوری خپلو تمریناتو ته دوام ورکړ اوپه دغه دوره کبسی یو زیات شمیر بریا لیتوبونه یی تر لاسه کړل دهغو راپورونو له مخی چه لاس ته راغی دی اوس دبالقان دحوزی په هیوادونو کبسی خه دپاسه یو میلیون پنخه لکه دری نوی زره تنه ورز - شکاران به یودپرشو بیلو بیلو ورزشونو کبسی گپون کوی .

# پابرهنه راه بروید!

شما بطور متوسط روزی ۱۰۰۰۰ قدم راه میروید، اما شاید یکبار هم بفکر راحتی و سلامت پاهایتان نباشد. درباره این عضو فعال بدنتان چه میدانند؟ آیا میدانید که هر یک از پاهایتان ۲۶ استخوان دارد و این تعداد یک چهارم استخوانهای تمام بدن است؟ آیا میدانید که پاها را دیرتر از بقیه اعضای بدن میتوان گرم کرد، زیرا پاهای قلب دور هستند و گردش خون در آنها ضعیف است؛ اگر پاهای زیبا و سالمی دارید، باید از ماساژ تان تشکر کنید، زیرا پوشاندن پوت ها به اندازه پای شما، سلامت و زیبایی پاهایتان را آسیب شده است. پوشیدن پوتها تنگ و یا کشاده در هر سنی به پا آسیب میرساند، اما در کودکی که پادر حال رشد است ناراحتیهای بیشتری بوجود می آید.

برای سلامت پاها، هر روز پنجه پاهایتان را ورزش دهید، بشکلی که تمام عضلات کوچک انگشتان پا حرکت کنند پیاده روی ورزش بسیار خوبست، به این شرط که از کفش های سپورت پشت و جلو بسته استفاده کنید. یکی از تمرین های خوب برای کف و به خصوص پنجه ها پا آنست که روی زمین بتیشیند و پاهارا صاف قرار دهید و بعد به کمک پنجه پا قلم را از روی زمین بردارید. این تمرین را با هر بایست بار انجام دهید. استراحت و شستشوی عوامل دیگر زیبایی و سلامت پاهاست. روزی چند ساعت بدون پوت و جوراب در خانه راه بروید و بنشینید. عصرها پاهایتان را با آب سرد ماساژ دهید و بشوید تا خون در پاها سریعتر بگردد و دایره های کف پاهایتان برسید.

برای زیبایی پاها، ناخنهای پاهایتان را مرتب کنید و پس از شستن و خشک کردن پاها، ناخنها را رنگ ناخن بزنید، توجه داشته باشید که خشک کردن پاها، به خصوص میان انگشتان، بسیار مهم است. رنگ ناخن زدن های پادرسر مثل رنگ ناخن زدن دست است برای این که براحتی بتواند به ناخنهای رنگ بزند، چند تکه اسفنج در میان انگشت های پاهایتان بگذارید تا انگشت هاز هم فاصله بگیرند.

اگر پاهایتان دچار کدام ناراحتی پوستی

شده است بهتر است پیش از هر کار به

داکتر مراجعه کنید، زیرا مسلماً خود تان

نمیتوانید این ناراحتی را درمان کنید و احتمالاً

وضع را بدتر از آنچه هست میکند.

مسأله مهم دیگر، نگهداشت پاها، به

خصوص در تابستان است، زیرا بوی عرق

پا برای بسیاری ایجاد ناراحتی میکند برای

رهایی از این مشکل باید هر روز پاهایتان را

بشوید و جورابهای تان را عوض کنید. اگر

بوی پا رفع نشد، از مواد ضد بوی عرق پا

استفاده کنید.



## محترمه میرمن حفیظه

معلمه یکی از مکاتب کارته پروا ن!

گروه مشورتی ژوندون مقدمات کمک شمارا فراهم آورده است، عده ای از دکتوران همکار با این مجله تأیید میکنند که از نظر طبی چنین (امکانی) کاملاً میتواند وجود داشته باشد. لطفاً در جریان همین هفته یکروز بساداره مجله تشریف بیاورید و با اینکام با تلفون ۲۶۸۴۹ با ما در تماس شوید، تا کمک لازم را بشما بنمایم باید سعادت همیشگی شما.



تهیه و ترتیب از: مریم محبوب

## سه قدم

### بسوی زیبائی و شادابی شما

اگر میخواهید همیشه سالم و زیبا باشید به این سه نکته توجه کنید، زیرا رعایت آنها سبب میشود که سه قدم بسوی زیبائی و شادابی بیشتر بردارید.

**ورزش کنید :-**

خوب غذا بخورید و به انداز بپاشید، اما قدم زدن و ورزش را فراموش نکنید. بدن باید تحرک و فعالیت داشته باشد. روزی چند ساعت پیاده روی ورزش یکی از کلیدهای

سلامت و زیبایی است. نتیجه اینکار خیلی زود معلوم میشود.

پس از چند دقیقه حرکت و فعالیت خواهید دید که گونه های تان رنگ گرفته اند و صورت تان شادابتر و سالمتر به نظر میرسد. فکر نکنید همین یکروز و ورزش کافی است. ورزش هم مثل غذا باید هر روز تکرار شود. طناب بازی را شاید بتوان یکی از ساده ترین و مفید ترین ورزش ها به حساب آورد، زیرا سبب



میشود که همه عضلات بدن به حرکت درآید. این ورزش را از روزی ۵۰ بار شروع کنید و به روز ۱۰۰ بار برسانید.

**سیگار نکشید :-**

کلید دیگر سلامت و زیبایی سیگار نکشیدن است. کشیدن سیگار علاوه ایجاد ناراحتی ها و عوارض مختلف در بدن میشود که پوست شادابی و سلامتی را از دست بدهد و بد رنگ و کدر بنظر برسد. پس اگر میخواهید زیبا و سالم باشید، هرگز سیگار نکشید.

**درست بخوابید :-**

پیش از رفتن به رختخواب پنجره را باز کنید. خوابیدن در هوای اطاق گرم و خشک به پوست آسیب میرساند.

هوای آزاد و خنک سبب میشود که پوست رطوبت هوا را جذب کند و شاداب بماند. از: س. شامل

# حلقه رادر کدام موارد باید به انگشت کرد

## وای از این مادران درها

درین چاه افتاده بود و صدایش دیگر می آمد سخت از این کار ترسیدم همسایه ها را به کمک خواستم دخترک را از چاه بیرون کردند و بالاخره او بعد از چندی مرد مادر اندرم سخت و ضعیف با ما خراب گردید رفتارش تغییر کرد او خیال میکرد که من قصدا دخترش را به چاه انداختم همیشه خواهر مرا لت میکرد فحش میداد و حتی غذایه خواهرم نمی داد. یکروز دیدم خواهرم مریض است میگفت که گرده اش درد میکند و بعد گفتم که مادرا اندرم با لگد به گرده اش زده است دیگر تحمل جایز نبود موضوع را به پدرم گفتم دیدم ناگهان پدرم مثل ببری غرورید و مثل شیر می حمله کرد و از دوچوتی موهایم گرفت آنرا محکم به طرف خود کش کرد و گفتم :

از این زیاد تر نمیتوانم تو و خواهر هایت را به نزد خود نگه دارم، از این زیاد جان ندارم که برای شما نان پیدا کنم و برای شما بدم. به هر ترتیب که بود من سخنان پدرم را گوش کردم و آنرا جدی نگرفتم او به ما غذای بخور و نخیری میداد .

خواهرام پای برهنه بودند ، لباس شان زنده و پاره پاره تا این که یکروز مادر اندرم برای پدرم گفتم :

بهترین راه این است که طاهره شوهر کند و خواهران خود را هم با خود ببرد و او مردی را که تقریباً دوچند سن من عمر داشت و دهقان یکی از خانواده ما بود برایم پیدا کرد چال کردم جنگ کردم ، قهر کردم با پدرم همبازم اصلا نشد که نشد مادر اندرم پاهایش را به یک موزه داخل کرده که باید شوهر کنم نمی دانم و به کی پناه ببرم امید دارم که شما بتوانید از مشکل من گره بکشاید و آنرا حل کنید. طاهره از سرپل جوز جان

بدلی معلو از غم و اندوه نامه طولانی خود را از سرپل ولایت جوزجان برایتان میفرستم امید دارم که قبل از نوبت آنرا به چاپ برسانید .

غم های من و خواهرانم کم نیست که به این نامه خاتمه پیدا کند آنقدر زیاد و خورنده است که عنقریب احتمال از بین رفتن ما است. سالها پیش مادرم مرد و من و سه کودک قد و نیم قد خویش را در عالم بی مادری رهسا کرد. بعد از مرگ مادر من ماندم و سه خواهر کوچکتر از خودم . پدرم در ابتدای مرگ مادر سخت به ما علاقمند شده بود شاید فکر میکرد که سه کودک معصوم از پناه آغوش مادر بدور مانده اند و یا شاید هم دلش به عنوان پدر به حال فرزندانم میسوخت و از حد معمول زیاد خاموش و متاثر معلوم میشد تا این که مدتی از مرگ مادرم گذشت خواهرانم تقریباً کمبود او را در وجود پدرم فراموش کردند اما دیری نگذشت که پدرم هوس کرد صاحب زنی باشد که هم پدرم خودش میخورد و هم ما را از تنهایی نجات دهد با موافقت دوستان این کار را کرد زنی یکی از اقوام را که او هم شوهرش را از دست داده بود گرفت . زن پدرم از شوهر سابقش دو فرزند داشت که سخت به آن ها علاقمند بود البته نمیتوان گفتم که او زنی بدی بود، نه او بسیار خوب هم بود ولی واقعه رخداد که این بلای لعنتی به سر ما آمد و رفتار او را بگسی در مقابل ما تغییر داد .

روزی عروسی یکی از دوستان بود همگی رفتند من و خواهر اندرم یعنی دختر مادرم به خانه نشستیم وقتی آن ها رفتند من به کار خانه مشغول شدم ناگهان دسیم صدای خواهرم به چیخ کشیدن و فریاد کشیدن بلند شد وقتی از موضوع با خبر گردیدم که خواهرم



## عکس ها و نمود ها



از زمان های خیلی قدیم انسان متهمین برای زیبایی دست خود حلقه به انگشتش میکند این رسم و رواج از زمان مصریهای قدیم یعنی پنج هزار سال پیش معمول بوده است مصریان قدیم حلقه را برای نامزادی یا ازدواج به انگشت نمی کردند . بلکه در آن زمان چون پول بصورت حلقه رایج بود برای جلوگیری از گم شدن آنرا به انگشت شان می کردند.

بعدا رواج پیدا کرد که حلقه باید به انگشت دوم دست چپ باشد از این لحاظ که دست چپ به قلب نزدیکتر است و قلب را مرکز عشق و احساسات خود می دانستند بنابراین حلقه که بدین شکل میبود بنام حلقه نامزادی شناخته میشد .

ولی درین زمان می بینیم که زن و مرد بدون ازدواج و یا نامزادی حلقه بدست میکنند و مخصوصا این عمل در هیبی ها زیاد معمول است .

کسی که حلقه نامزادی بدست میکند نباید حلقه دارای تگین و یا بعضی ساختمان های دیگری باشد و در مورد حلقه اول یعنی حلقه نامزادی نباید کنده کاری شود و اسم شخصی متقابل روی آن حک گردد چون امکان دارد که با بعضی عوامل نامزاد ها از هم جدا شوند و حلقه در مورد دیگر آن استفاده گردد.

بعد از جنگ دوم جهانی رایج بر این شد که باید زن و شوهر بعد از عروسی حلقه بدست چپ بکنند و در ضمن نام خود و نامیل باید در آن حک باشد و در وقت جدایی میتوان آنرا بیرون بکشند و گاه و بیگاه از آن استفاده کنند .

# زندگی شاعری در کشمکش زمان



**عبدالرحمن در حال صحبت با خبر نگار ژوندون**  
 زهر افعال بر گشتم پیشمان  
 بعدا گفت :  
 در شعر هم عبدالرحمن تخلص میکنم .  
 میپرسم .  
 شعری را که در مورد جمهوری سرودی کدام است .  
 ورقه چایی رامیده و میگوید .  
 من خواننده نیستم خودت از روی این ورق بخوان من آنرا اصلاح می کنم .  
 ورق را میگیرم میبینم این شعر در آن تایپ کرده است .  
 (بقیه در صحنه ۱۶)



عبدالرحمن

کتابها بالایش اثری زیادی گذاشته است .  
 گفتم :  
 - به نزد کی درس خواندی معلم تودر شعر و شاعری کی بوده است .  
 لیخندی زد و گفت :

به مسجد خانگی میرفتم و کدام معلم و یا استاد نداشتم .  
 از اومپیر سم .  
 تا کنون چقدر شعر سرودی و اشعارت چگونه است یعنی میخواهم بگویم از کسی بیروی میکنی چشمانش را به نقطه نامعلومی میدوز دکلتکش را در دهنش نزدیک میکند وبعد از چند ثانیه میگوید .

من بسیار شعر گفتم . اشعارم عموما جنبه مدح و ثنا داشته است و وقتی رژیم مردمی جمهوری در وطن مستقر شد تعداد زیاد اشعار در استقبال از جمهوری سرودم که اکنون می خواهم به کمک دولت کتابم را به چاپ برسانم . این کتاب (شجاعت نامه جمهوری است) نامدارد اگر خو است خدا باشد اشعار دیگری هم راجع به جمهوری میگویم .  
 گفتم :  
 میبخشی که اسمت را نمی دانم خود را معرفی کن میخندد بلند بلند وبعد میگوید .

- اسم من عبدالرحمن است اهل و عیالم در نیمروز می باشند .  
 گفتم :  
 - اولاد داری .  
 گفت :  
 - بله چهاربچه دارم و سه دختر .  
 گفتم تخلصت چیست و در شعر چه تخلص میکنی ؟  
 اولا خاموش ماند و بعد عوض پاسخ این شعر را برایم خواند .  
 الهی عذر خواهم از جانبست دعایم رسان اندر نجا بست بروج مصطفی و چار سردار به اهل بیت همه اصحاب کبار بکن عفو گناه عبدالرحمن

## در بر خور داول گذشت گامهای زمان در چهرهش به خوبی دیده میشود .

## او یک دهقان است . دهقانی که سالهاست با شعاع سوزان آفتاب نیمروز خو گرفته .

گامهای آنقدر بر جسته است . که از فاصله دوری به آسانی این شیارها به نظر میخورد و این حکایت را گذشت سالهاست .

وقتی گپ میزند چشمان تیز بین و کوچکش ، خورد تر میشود چملمکی های صورتش عمیق تر فرو میرود و در عین گپ زدن با حرکات مخصوص خودش دستا نشن راتکان میدهد .  
 از او میپرسم :  
 (سواد دادی )

خنده میکند و بالهجه مخصوص نیمروزی میگوید .  
 - ای خوارو مه که سواد میداشتم چه غم داشتم همقه خدا ره شکر که به خوردی کتاب خواندم .  
 - گفتم :

کدام کتابها را خواندی ؟  
 مکتبی می کند شال چار خانه اش را بدور کردانش می پیچد و می گوید .  
 بعضی از کتابهای عربی را زیاد خواندن ام .  
 طوریکه معلوم میشود که خواندن

او یک شاعر است و میتوا نیسم بگویم که یک کارگر پر کار هم است . شاعر یکه سخت در تلاش بوده تا با شعاع تیز آفتاب خو بگیرد ، کار کند زحمت بکشد ، عرق بریزد ، پند نماید تا دیگران از محصورش استفاده ببرند .

وسر انجام در پایان کارش مثنی از حاصل بر داشته شده خودش را به عیال خود نگهدارد او در گرمی سوزان ، در سوزش شعاع داغ آفتاب نیمروز میکارد قلبه میکند ، تخم میریزد و بالاخره حاصل این همه عرق ریزی های خویش را در پایان سال جمع میکند .

او شاعر یست با شهامت ، درحین کارکردن در حین قلبه ، لبانش زمزمه میکند و در عالم بیسوادی شعری از نا پیدا ترین زرات وجودش به بیرون تر او شمینماید .

او خوشحال است . خوشحال از اینکه میتواند غصه ها را با حاصل زحمات خود بروشادی بیافرد .  
 بند گذشت گامهای تند زمان در چهرهش به خوبی پیدا است نقش این

# آخرین چانس برای منتوین های زیبا

در بعضی سواحل پر نفوس دهاتیان آن که ضرورت بیشتری به گوشت دازند بدین منظور فواصل زیاد تری را طی کرده و به شکار حیوانات پستاندار و پرندگان می پردازند. شکل و نوعیت شکار نظر به ضرورت قبیله از یک جزیره به جزیره دیگر متفاوت بوده و حتی در بعضی حصص بازی خوردنی و برخی مفاهیم دیگر اصلا وجود ندارد جواب مؤقتی درینباره همانا تا سپس و میان آوردن یک سلسله قیودات دربارۀ منع شکار حیوانات خواهد بود. علت شکار وادیت حیوانات پستاندار در جزیره سیبروت قلت گوشت در غذای عمومی منتوین ها بوده و از جانب دیگر این امر برهم زدن اجتماع و انتقال دادن آنها به قریه هایی جدید و گشتار خاکهای آنها میباید. صید ماهی در اطراف سواحل و دریاها و عملیات درکارهای چوب به شکل متداول، ایوان دارد و همچنان عده از مردمان نسبت قلت گوشت بطور قانونی خرید و فروش مرغها را بین ساکنین جزیره مروج نموده اند از روی بعضی علایم و کارنامه ها ملاحظه میشود که حکومت اندونزی تا اندازه در راه بهبود همچو مسایل سعی بعمل آورده و لی هنوز قبیلۀ منتوین ها آزادانه طبق آئین و رسم دیرینه شان زندگی خویش را دنبال می نمایند و هم در قسمت کمپنی های چوب کنترل شدیدی از طرف حکومت اتخاذ گردیده است. کمپنی های چوب که قبلا با حکومت قرار داد بعمل آورده اند نیز بایک سلسله مشکلات ناحیوی از قبیل نواحی با پلاقی، بارندگی متجاوز از دو هزار ملیتر در سال باعث دست کشیدن آنها از کار است. علی الرغم حقایق فوق کمپنی های مذکور صرف مبلغ ۵۰۰۰۰۰ دلار امریکائی برای یک هکتار زمین در یکسال می پردازند که درینصورت قیمت کل جزیره هرگاه اجازه داده شود در حدود ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ یونند که قیمت یک عراده تراکتور است خواهد گردید.

هرگاه حیوانی جهت شکار اختصاصی در هر قسمتی از جزیره قلم داد گردد حفاظت و مراقبت این کار غیر ممکن بوده و منتوین هادرین باره شدیداً مخالف اند. در اثنای یک هفته که در آنجا سپری نمودم چند تنی را با گروهی که از دیگر گروهها مجزا زندگی بسر میبردند سپری کردم ولی تا کید بعمل می آوردند تا در نواحی ساحلی و یادر کنار های در یای عمده جزیره اقامت نمایم.

مفکوره اختصاصی دادن حیوانات جهت شکار از طرف آنها بصورت آنی و خود بخودی رد گردیده و لی همینکه مفهوم آن برای آنها توضیح میگردد سپس روی آن تا کید بعمل می آوردند. از جانب دیگر این قبیله در صورت موجودیت گوشت کافی و ماهی ضرورت به شکار حیوانات وحشی نداشته و در صورت امکان خوردن گوشت ماهی را ترجیح میدهند.

منتوین ها در موقع شکار خود صرف از تیر و کمان استفاده کرده و تا اکنون دارای تفنگ نیستند آنها شکار حیوانات وحشی و وحشی نبوده و به منظور سپورت به شکار نیز نمیروند. بلکه شکار حیوانات وحشی بین قبیله حکم تحریم و تکفیر رادار است و بعد از اجرای شکار وقت بیشتر آنها به معذرت خواهی و عفو از ارواح حیوانات شکار شده ضایع گردیده و در جریان مراسم توضیح میگردد که این عمل صرف روی مجبوریت ضرورت غذایی صورت گرفته است.

از آنجاییکه با نیست سعی جهت مسکن گزین نمودن و تغییر زندگی آنها بعمل می آمد اساساً بصورت خیلی بطی بوده و طی چند سال اخیر زندگی عنعنوی و ثقافت دیرینه شان دوباره طبق آئین گذشته آنها سرعت قابل ملاحظه بخود گرفته است.

در حدود بیست فیصد مردم این جزیره تماس کمی با خار جیان دارند در حالیکه هفتاد و پنج فیصد آنها نسبتاً تماس بیشتری با بیگانگان

داشته و به علل اذیت و ملاحظه های دیگران گلچین و عنعنۀ دیرینه آنها طی ده سال اخیر صدمه دیده ولی صرف پنج فیصد این مردم مدنی شده که با مبلغین و کارکنان دولتی توأم گردیده که نفوس موراسیروت و یکعده ساکنین را تشکیل میدهند.

جریان کار و عملیات چوب نه تنها بدترین بر خورد و تخریب مستقیم محیط آنها بوده بلکه ویرانی بولدوزرها، ایجاد و سرکهای خامه و از بین بردن بسا درختان کوچک جهت تجربه نیز در آن سهیم اند این تحولات و برهمی ها اثر موجودیت فلیپینی ها - مالای ها و دیگر گروههای کارگر کنونی بسا لای مردمان بو می آن جزیره میباید شد. این عمل گروههای کارگران باعث برهم زدن جامعه قبیلوی آنها توأم با شیوع فاحشا، شراب نوشی و یک سلسله اعمال و حرکاتی که سیستم خانه های قبیلوی آنها را به قریه ها و کمپ های کارگری مبدل مینماید سوق میدهند. بهمین ترتیب با وجود آوردن همچو تحولات تحریم و ممانعت شکار حیوانات و وحشی نیز از بین رفته و در آینده زندگی امکان از بین رفتن نسل حیوانات وحشی می رود. همچنین طوری شنیدیم که یکتعداد زیاد میمونهای دراز دست بطور مخفیانه بین چوبهای تعمیراتی به سنگا بور صا در گردیده و بالای اشخاص مخصوص بفر و ش می رسد.

بهترین وسیله کمک به حیوانات وحشی و پستاندار این جزیره همانا اطلاع نوعیت حیوانات اهلی شان و معرفی جال ماهی گیری و فهماندن آنها جهت جستجوی منابع غذایی از آبهای ساحلی و دریا های غنی این جزیره میباید شد. درین اواخر بلانی طرح و بکار انداخته شده است

تا بوا سطره آن یکتعداد جهیل های کوچک و کم عمق را حفر و در آن کاسا و (انواع سبزی نشایسته دار) رادران زرع کرده و یکنوع ماهی سرمانوایی همسایه به سفرویتسموس الفاکس رادران تر بیه نمایند این نوع ماهی در موجودیت سبزه کاسا واز بست کرده که در مدت سه سال بوزن چهار کیلو گرم نمو میکند.

داکتر هلمت که در قسمت بکار انداختن پروژه های حکومتی یک شخص با استعداد است و از مدت هشت سال پاینطرف درین جزیره کار میکند و ی و خا نمش بصورت فصیح به زبان منتوی نیز سخن میزنند و مردمان این قبیله باوی اعتماد و علاقه دارند. نامبرده در طول مدت اقامت موقتی خویش در بسا موارد بار و شها و اهداف دیگر همیشه مبلغین پروتستان عدم موافقه نموده و همیشه به ارزشهای ثقافتی و عنعنوی این قبیله اهمیت قابل شده و جنبه های منفی که بنام ترقی و تحول درین جامعه رونما گردیده است مخالف نشان داده است اکنون پیشنهادی بعمل آمده است تاوی دو باره به جزیره سیبروت مراجعه کرده و با اتحادیه بین المللی حفظ و مراقبت منابع طبیعی توأم کار نماید. با اصلاح زراعت، تربیه درست حیوانات و تکنیکهای شکار ماهی میتوان ضرورت غذایی و شکار مردمان منتوین ها را کاهش داده و بدینوسیله حیوانات این جزیره را از تهدید مردمان آن نجات بخشید. یقین است که موجودیت مواع و تأمین آن در برابر دیگر شکار چیان جزیره عکس العمل و نیاز مندی آنها را بیشتر میسازد. البته امر مسلم است که بجز تاسیس همچو پروژۀ های فوق الذکر و تعقیب پروگرام های تطبیقی دیگر چاره نئی سراغ شده نمیتواند.

الکترو مغناطیسی، ثبت مستقیم و تحقیقات ساختمان تشعشع ذره‌ای، بادهای آلتابی و همچنان تأثیر آفتاب بالای جریاناتیکه در سیستم منظومه شمسی و در زمین صورت می گیرد .

در ظرف چندین سال تحقیقات کیهانی مہتاب و سیارات معلومات جدید بسیار زیاد بدست آمده . در ظرف این مدت کم چنان معلوماتی بدست آمده که در جریان تاریخ گذشته مشاهدات استروئومی انسانها قادر به اخذ آن نمودند . در پیشرفت تحقیقات کیهانی و در مطالعه سیاره مہتاب مہمترین مرحله آنها مربوط به بدست آوردن عکس های اولی از قسمت عقبی مہتاب ، اولین نشستن آرام دستگاه اتوماتیکی (لونا-۹) به سطح مہتاب و عملی کردن اولین مسافرت انسانها ذریعہ کشتی کیهانی (اپولو- ۱۱) در سطح مہتاب میباشد . کشتی های کیهانی مسافر-

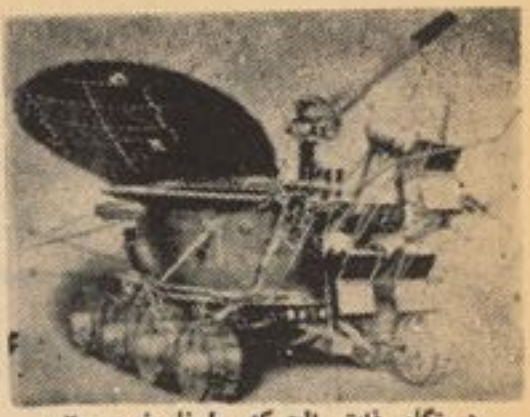


نقشه کره ماه که حين فرود آمدن دستگاه اتوماتیکی لونا خود ۲۰ نشان داده شده است

فوت های طبیعت که با پیشرفت تحقیقات کیهانی تحکیم یافته بدون تردید تأثیر مہمیتی را در جهان احساس مسئولیت ما از سرنوشت سیاره زمین تقویت می بخشد .

تحقیقات کیهانی به علت خواص جهان گیری خود در یک ساحه فراخی سبب پیشرفت همکاری علمی و تخنیکي بین المللی و نزدیک شدن ملل جهان گردیده است . یکی از جمله این قسم همکاری ها عبارت از احضارات برای پرواز مشترک ذریعہ کشتی های کیهانی سایوز و اپولو در سال ۱۹۷۵ میباشد . در پیشرفت همکاری بین المللی، فدراسیون استروئومی بین المللی که کانگره نوبتی آن در سال گذشته در اتحاد شوروی دایر شده بود تأثیر وارد کرده است وظایف کانگره مربوط به تعیین آنست که آیا میتود های تحقیقات کیهانی برای پیشرفت علم و تخنیک نتیجه داده و تا کدام اندازه پیشرفت آن را تسریع می سازد .

باین قسم تعریف بصورت مستقیم مسائل راجع به تأثیر تحقیقات کیهانی به پیشرفت عمومی علوم و از همه اولتر به پیشرفت نظریات ماراجع به کائنات مربوط می باشد . اکتشافات تابغوی گو پرنیک که پنجمین سالگرد آن در سال گذشته در سراسر جهان



دستگاه ذات الحركه «لونا خود» ۲ اتحاد شوروی

چندی قبل دریاکوبیست و چهارمین کانگره استروئومی دایر شده بود. کانگره مذکور تحت شعار (تحقیقات کیهانی و تأثیر آن بالای علم و تخنیک) جریان داشت اینک راجع به موضوع مذکور معلوماتی چند در دسترس خوانندگان مجله ژوندون می گذارم :

نتایج تحقیقات کیهانی ساحه استعمال و استفاده زیاد تر یافته است . نفوذ مستقیم به فضا کیهانی تأثیر زیادی را در جهان بینی يك انسان عصری وارد کرده است . انسان توانست سرحدات محدود سیاره خود را حس کند . با داخل شدن به فضا کیهانی انسانها امکانات آنرا بدست آوردند که به

مترجم : دیپلوم انجنیر سروری

# کیهان نو ر دی و پیشرفت

## تحقیقات کیهانی با گذشت هر سال افق جدیدی را

### به فضا کیهانی جامعہ بشری به عصر جدیدی

بردار امریکایی «اپولوها» و دستگاههای اتوماتیکی (لونا) اتحاد شوروی نمونه های خاک را از قسمت های مختلف مہتاب در دسترس ما گذاشته است . ناگفته نماند که ذریعہ دستگاههای اتوماتیکی (لونا) به سطح مہتاب دستگاههای کیهانی عقاید و نظریات جدیدی را راجع به سیارات مریخ و زهره در دسترس ما گذاشته است . آنها با اجازه داده است که با اطمینان کامل ترکیب کیمیاوی اصلی و پارامتر های اتموسفر این سیارات را تعیین کرده ، ساحه مغناطیسی و روشنی آنها را اندازه گرفته و خواص سطح خاک سیاره زهره قیمت گزاری کرده خصوصیت سا حتمانی سطح سیاره مریخ را واضح بسازند . نتایج این تحقیقات باشندت زیاد امید کشف حیات را در سیاره مریخ به اهتزاز در آورده است . در حالیکه در تمام شرایط با سیاره زمین نزدیک میباشد . اگر چه این پرابلم به شدت زیاد مطالعه وغور میشود . امکان آن موجود است

بایدا شدن تخنیک کیهانی امکانات وسیع و جدیدی برای نفوذ مستقیم آلات اندازه گیری در ساحه نزدیک مدار زمین ، فضا بین سیارات و دیگر اجسام سماوی که رسیدن به آنها تا آن زمان مشکل بود پیدا شد . دستگاههای کیهانی و اقمار مصنوعی اجازه داده است که از محدودیت های که از طرف اتموسفر زمین در ساحه اشعه قابل ثبت بمیدان آمده بود آزاد گردیده و در پهلوی آن جریان آرا گرفتن اثرات که در سیاره زمین و در اطراف آن رونما می گردد تامین می نمایند .

تحقیقات کیهانی تأثیر زیادی را در پیشرفت فزیک طبقات بلند اتموسفر وارد کرده است . درینجا تحقیقات سا ختمان اتمو سفیر، ایونوسفر پیشگویی شرایط مغایره رادیویی فزیک مغناطیس سفیر - ساحه ژئومغناطیسی منظم، تحقیقات ساختمان لفظوی فضاء و جریانات در فضاء نزدیک زمین در مسافتات تاده ها و صدها چند شعاع سیاره زمین، مفهوم آفتاب که در آن مطالعه سپکتر فراخ امواج

تجلیل گردید اجازه داده است که مفهوم بسیاری جریانات را در عالم کائنات فہمید . درینجا میتوان از پیشرفت استروئومی ترصدی تکمیل و عصری شدن میتود های استروئومی و بوجود آمدن رادیو استروئومی یاد آورد .

سیاره زمین از کدام محل دیگر تماشا کنند . امکانات رسیدن به سیارات دیگر ساحه مفکوره ما را فراختر ساخته و تغییرات زیادی را در مفکوره ما بوجود آورده است . اعتراف به امکانات غیر محدود علم و تخنیک و فرا گرفتن



کیهان نوردان اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا در قسمت اتصالی پرواز مشترک سال ۱۹۷۵ اپولو - سایوز بدین شکل دیده خواهند شد . صفحه ۵۴



در سالون بیست و چهارمین کنگره استروئومی دانشمندان دورهم جمع شده اند.

تخنیک ، علم و صنایع می گشاید . بلی چیزیکه چندی قبل به ساحه فانتیژی نسبت داده میشد فعلا بحقیقت پیوسته است . با نفوذ انسان به فضاء کهانی ، چامعه بشری به عصر جدید پیشرفت خودکده عبارت از عصر فراگرفتن فضاء کهانی نزدیک سیاره زمین است داخل گردید .

اندازه گیری و میتودهای زیاد برای ثبت معلومات فزیولوژی گوناگون و تهیه اتوماتیکی آن برای تحقیقات کهانی آماده گردیده است . آنها ساحه استعمال زیاد را در پرکتیک طب نیز یافته اند .  
تحقیقات کهانی با گسشت هر سال در پیشروی مافقی جدیدی را برای پیشرفت

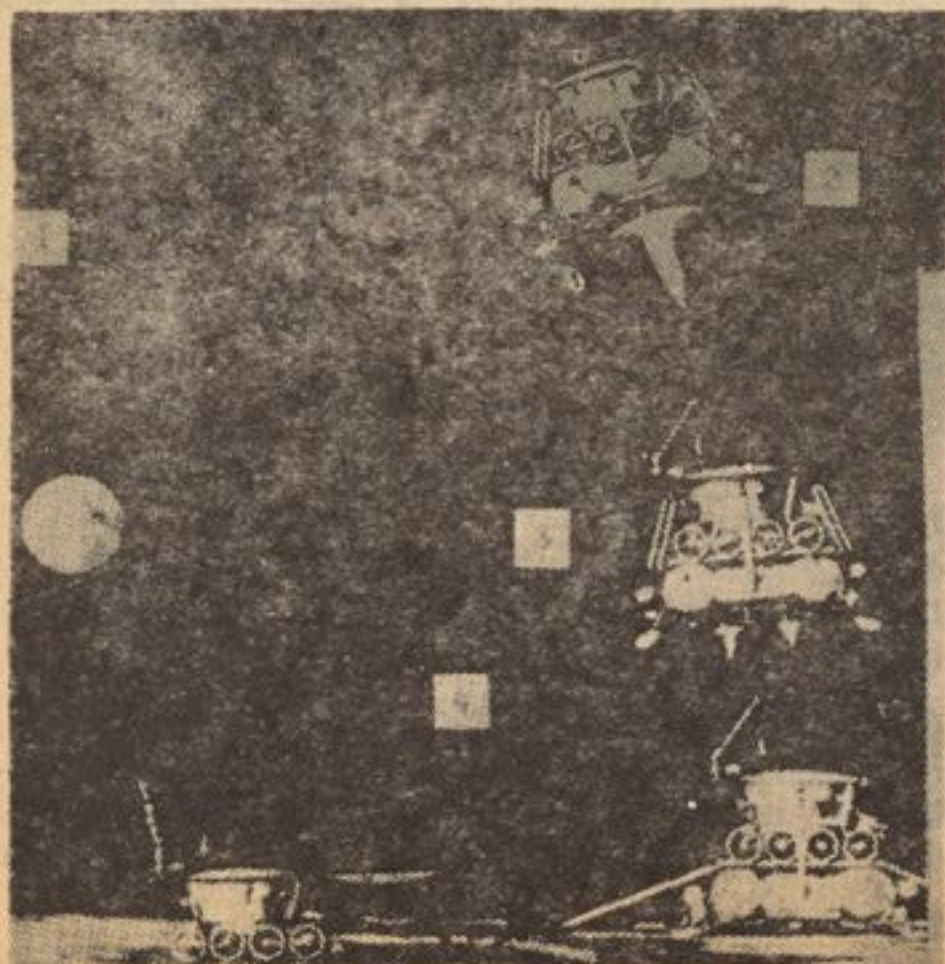
و غیره شامل میباشد . عمای شدن پروازهای بین سیارات با ساختن انجن های کهانی جدید که دارای منبع انرژی هستوی ، ایونی و پلازمائی باشند بحقیقت نزدیک تر میشود . فضاوردی در جریان شانزده سال تحقیقات کهانی نه تنها تاثیر زیادی رادر پیشرفت علوم نموده است بلکه ساحه استعمال زیاد پیدا کرده است . وسایط مغایره کهانی رول مهم رادرحیات بشری بازی میکند . ساحه استعمال اعمار مصنوعی برای نوکاسیونی زیاد تر میگردد تا الحال در جریان چندین سال در بدست آوردن معلومات عمومی مترولوژی ، بلندرفتن درجه پیشگویی آب وهوا ، پیشگویی واقعات و حادثات غم آور و غیره اعمار مصنوعی سیستم مترولوژی رول مهم رابازی کرده است . استعمال اعمار مصنوعی به مقصد مطالعه زمین برای زراعت ، اوقیانوس گرایی ، زیولوژی ، هیدرولوژی ، ماهگیری دور نمای جدیدی را گشوده است . این قسم اعمار مصنوعی می توانند بحیث وسایط موثر مجادله با کشف شدن محیط اطراف به مقیاس جهانی از طریق کنترل بیرون انداختن مواد فاضله در حوضی های آبی واتموسفیر خدمت کنند .  
پیشرفت کهان نوردی تاثیر زیادی رادر پیشرفت علم و تخنیک وارد می نماید . به

که جواب آخری باین مسایل فقط آوردن مواد سطح سیاره مریخ بزمین بدهد .  
بامطالعه سیارات پیشرفت تحقیقات نظریه دینامیک اداره دستگاهای کهانی و تعیین دقیق ضریب های اساسی استروئومی رابطه مستقیم دارد . این موضوعات موفقیت آزمایشات مغلق را از قبیل نشستن بر سطح میناب و سیارات بادرجه دقیق بودن عالی ، مراجعت دستگا های کهانی به سیاره زمین تا مین کرده است .  
خارج شدن بفضاء کهانی بصورت بیسابقه ساحه مشاهدات را برای مطالعه ستارگان و مالکتیک فراخ ساخته و برای دانشمندان استروئومی ساحه تشعشع گاه ، اشعه رنتگین اشعه تحت فرمز ، اشعه ماورای بنفش و سیکتر امواج رادیویی را قابل مطالعه و تحقیقات ساخت . این اقدامات اجازه داده است که در زمانهای اخیر نتایج خوبی را مانند کشف منابع عظیم اشعه رنتگین ذریعه سیوتنیک (اوهارو) بدست آورد .  
دور نمای جدیدی برای فزیک ذرات ساده کشف گردید . واضح است که درینجا تحقیقات جریان ذروی در انرژی فوق عالی اهمیت زیاد دارد . ناگفته نماند که اشعه ابتدائی کهانی دارای این قسم انرژی عالی میباشد .

# رفت علم و تخنیک

## ی ابرای پیشرفت علم و تخنیک می گشاید و بانفوذ انسان

### پیشرفت خود داخل گردیده است .



مناسبت تقاضای کهانی ، ده ها مواد ساختمان های تخنیک جدید پمیدان آمده است . از همه زیادتر کیمیای مواد سوخت و نیوری سوختاندن پیشرفت کرده است .

تجارب ذخیره شده نشان داده است که یکمده مسایل علمی فقط بکمک دستگا های اتومات عصری قابل حل است .  
تجارب پیشرفت تخنیک راکت - کهانی ساحه استعمال زیاد رادر ماشین سازی ، آلات سازی ، در ترانسپورت و حتی در پرکتیک طبی پیدا کرده است . باساس طرح های مخصوص مواد برای تخنیک کهانی ، سامان جراحی گوناگون ساخته شده است . در ساحات مختلف از دستگاه های فارموکولوژی برای بلند بودن مقاومت ارگانیزم در غم کفایت اوکسیژن و غیره استفاده می گردد . آلات

شروع تحقیقات تاثیر ذرات اشعه کهانی در انرژی عالی با هسته های اتومی بایرتاب اعمار مصنوعی لقیل از قبیل «بروتون» و «فهر مصنوعی (انترکوزموس ۶) صورت گرفته است .

تحقیقات کهانی تاثیر بسزائی را در پیشرفت بیولوژی و طب وارد کرده است . البته درین حصره تحقیقات گوناگون بالای انسانها صورت گرفته است . یکمده پرابلم که از طرف طب کهانی و مطالعه ذریعه میتود های آن بدست آمده که فقط دلچسپی مسلکی رادارا است بلکه سبب پیشرفت علم طب میگردد عصر تحقیقات کهانی فقط شسروع گردیده است بعد از ده ها سال بدون شک و تردید موفقیت های مزیدی نصیب جامعه بشری خواهد گردید .

از زمانهای سابق تا نفوذ انسانها به فضاء کهانی تماما بارزوی معلومات بین سیارات بودند . فعلا یکمده طرح های مهم بوجود آمده است که حتی پرواز انسانها رابنزدیک ترین سیاره منظومه شمسی میا می سازد . البته این قسم طرح ها بسیار مغلق بوده و مربوط بعل یک عده پرابلم مغلق علمی و تخنیک است . درین آنها فزیولوژی ، بودن دوام دارفضا نورد در فضاء کهانی مسایل ساختن دوره های بسته تامین حیات دوامدار

درعکس نقشه فرود آمدن دستگا اتوماتیکی لونا ۲۱ در سطح سیاره میناب و پائین آمدن دستگاه ذات الحركه «لوناخود-۲» نشان داده شده است .

خدمتگذار کدام يك از بيكهايي  
ويكجا ميخواهي بروي ؟

توغان بيك بسردی جواب داد :  
- من خود ، بيك خودم آيا در  
خانه مرد داريد؟ واگـ... هست در  
كجا ست ؟

پير زن كه اينگونه پيشا مد ها را  
در زندگي بسيار ديده بود ، بابـي  
اعتنایي پاسخ داد :

- فقط يك پسر دارم كه پدر آن  
دختر است ، او براي كار ، روي زمين  
داروغه مابه بيگار رفته است كشت  
هاي خودش در دشت ، بدون مراقبت  
و پرستاري مانده اند ... آيا ياپسرم  
كار داشتهي ؟

- من با پول كسار دارم ، اگر  
پير دازيد ، مطلب حل ميشود !  
چشمان پير زن يكتوع دور خورد ،  
چين و چروك چسبيد با ستخوان رويش  
به سفيدی گراييد .

- تو آمده اي زكات جمع كني ؟  
توغان بيك با اشاره سر تصد يق  
كرد . پير زن ميل اينكه رختي در  
سرا پايش دويده باشد ، در گوشه اي  
از شال كهته نشست و با لهجه اي  
تضرع آميز گفت :

- فرزندم ، خداوند درجات بلندي  
نصيبت كند ، بحال ما رحم كن ، چيزي  
نداريم تا پير دازيم هر چه در بساط  
داشته ايم تا كنون پرداخته ايم  
قربانت شوم ، ما از اين همه ماليه سر  
درنمي آوريم . گاهي (توس) ، گاهي  
(صاحب جم) ، گاهي (مير آب) و  
گاهي (سرانه ) (۱۲) وغيره وغيره  
كه اگر بشماري نميتواني بحسابش  
برسي ...

توغان بيك چيزي نگفت و در حاليكه  
سينه پرموي خود را با دستمال هوا  
ميداد و آب دهن خود را (چـرت  
چرت) كنان باطراف مي انداخت ،  
نگاهي جدی بسوي پير زن افكند .  
- بسيار پرگويي مكن ! خدا زنان  
را فقط براي پرگويي آفريده است .  
پير زن بملايمت گفت :

- گوش كن پسرم ، آخر من عرض  
وداد خود را به كه بگويم ؟  
- سخن بسيار بارديش خراست :  
ديك را باركن ... گوشت بقدر كافي  
بينداز ....

... زود شو كه خيلي گرسنه ام .  
پير زن جواب داد :

- مآكه گوشت نميشنا سيم ،  
چوان محترم ، اگر به آتش بر يد .

۱۲- انواع مالياتيکه در قرن ۱۵  
گرفته ميشد .

## عليشير نوایي

يا (اوماچ) (نوعي غذای خميري) ميل داري ، حاضرتم فورا تهيه كنم .  
- آن بزغاله براي چيست؟- توغان بيك بز لاغري را كه دور ترمشغول چرا بود نشان داد .  
پير زن كوشيد اطمينان او را حاصل كند .  
- پسرم ، او از آن ديگري است .. چه- فرق ميكند؟ اشتر ديدی، نه! توغان بيك زهر خندي كرد .  
پير زن سر خود رادر ميان شانه هاي لاغر استخوانيش فرود برده ، چشمان خيره فرو رفته از غم و تشويش خويش را بزمين دوخت و سكوت اختيار كرد... ناگهان سببي سرخ چون عقيق از درخت جدا شده پيش روي توغان بيك افتاد . توغان بيك آنرا بدست گرفته بدقت از نظر گذرانيد و سپس به بيني نسبتا پهن خود نزديك ساخته بوگرد و خنـسده كنان دلدار را مخاطب ساخت : (دختر قند) بيا و اين نصيب خود را از دستم بگير . خدا تر ائينز مانند اين سيب در دستم قرار دهد .  
دلدار بدون آنكه نگاهي كند ، هاون بزرگ را همانجا گذاشته ، راه گريز در پيش گرفت و از نظر نايديد شد . دست توغان بيك كه سيب را بسوي او پيش كرده بود ، همانطور در هوا معلق ماند . لحظه اي بعد با خشونت و خشم ، سيب را په دور افكند . در چشمان كوچك كشيده اش شراره پديدار شد و لبان كلفتش در زير پرو تهاي تار ، تارش لرزيد . پير زن ترسان و لرزان او را مخاطب ساخت (بيك جوان ، خشمگين مشو) او دختری محبوب و كمروى است و علاوه تا نامزاد دارد ... من اكنون

ديك ميگذارم و غذایي شيرين و لذيذ بر ايت مييزم ، اگر همسا يگان داشته باشنـد ، يكي دو قدح مـي نيز براي مـي آورم) و از جابر خاست .  
- صدای توغان بيك ميل آواز كسيكه از داخل چاه حرف بزند ، بلند شد :

- از باب دهكده را اينجا بخوان ميخواهم همين امروز تمام ما ليـه (قوش) را جمع آوري كنم .

پير زن به عقب گام برداشت و زير لب زمزمه كرد : ( معلوم ميشود كه اين جلاد از نطقه جوجي بو جي (۱۳) روئيده است ، خداوندا ، خودت تخم اين طايفه مباشر را نابود گردان ! ) و پستمي كه بز در حال چريدن بود ، حرکت كرد و در باره اينكه او را از چشم گرگ پنهان نمايد ، انديشيد ، اما براي اينكه به آتش خشم او دامن نزند ، از اين تصميم خود منصرف گرديد و بخاطر تهيه غذا بسوي خانه روان شد .

باقی دارد

۱۳- جوجي نواسه چنگيز است

بقیه صفحه ۶

## ارزشهای ۰۰۰

و چوكات نمايد ، تصوري است مخفي و چوكات نمايد ، تصوري است مخفي و دورآز واقعيت هاي جهانينانه و مناقص فلسفه هاي حياتي و بشري اسلام .

انسان رنظر اسلام موجودو است ارزشمند و داراي مسئوليت ها و مكلفيت ها مسئوليت هاي كه حيثيت واقعي او را تمثيل ميكند و مكلفيت هاي كه تبارز دهنده ثمر بخشي هاو مبارزات انساني در شنا هرازندگي بحساب مي آيد .

اين واقعيتي است مسلم كه اگر صل تواميت در ميان صلاحيت و مسئوليت بر قرار نگرود و صلاحيت و مسئوليت متنا سب بهم در جريان امور و مسايل ، موجوديت خود را حفظ نمايند ، ديگر نتيجه آنطوريكه بايد ميسر نخواهد شد زيرا اگر اين توازن و تنا سب موجوديت خود را از دست بدهد و براي مثال ساحه صلاحيت محدودتر از ساحه مسئوليت باشد روشن است كه درين حال فرد مسئول نخواهد توانست خويشتن را از زير بار سنگين مسئوليت بدر آورد پس بقاي مسئوليت وي در آن قسمتي كه صلاحيت محدود وي كفايتش مجال فعاليت و كار نميدهد ، امري است دور از عقل و دور از قبول منطق و استدلال واقعي .

ژوندون

بقیه صفحه ۷

## نكسن استعفا داد

استخبا رات فدرا لي وسي آي اي هدايت داد تاجريا لات مذاكرات مركز كميته ملي دمو كرات هارا به نفع سياسي وي ثابت نمايند . اعتراف نكسن كه به تعقيب آن استعفا هم صورت گرفت درامه را كه قريب دو سال وسايل نشراتي مجلس سناخود نكسن و مردم امر يكا را مصروف نگه داشته بود ختم نمود .

با ختم اين افتضاح جيرالد فورد معاون رياست جمهوري براي احراز كرسی اين مقام حلف وفاداري ياد كرد . فورد مرد ۶۱ ساله ايست كه قبل از معاونيت رياست جمهوري به حيث يكي از نمايندگان ايالت ميشكن در مجلس نمايندگان اي فاي وظيفه مي نمود . موصوف حداقل ۲۵ سال در كانگرس امريكا بوده و شخصي است كه مردم امريكا به آراء و عقايد او آشنا اند .

وي با احراز كرسی رياست جمهوري سياست خارجي نكسن را ستوده و آنرا تائيد نمود . داکتر هنري كيسنجر وزير خارجه حكومت نكسن را بحيث همكار خود اعلان نمود . و علاوه تا سفرای کشور های خارجی را در قصر سفيد خواسته و به آنها گفت كه در سياست خارجي امريكا کدام

تغييری وارد نمیشود و همچنان پيام های به سران کشور های جهان فرستاده و در آن سياست خارجي آنکشور را تائيد كرد .  
در مورد مسايل داخلي امر مهمي در قبال وي همانا مساله انفلاسيون ميباشد كه توجه عميق خود را براي از بين بردن آن جلب نموده است .  
رويهمرفته از قراین بر ميآيد كه فورد از همه اول ميخواهد بر مسايل عمومي جهان و موضوعات كشور خود راپوره آگاه سازد و انكهي تدابييري اتخاذ خواهد نمود . قابل تذکر است خود با اكثر مسايل مهم بين المللي خود با اكسير مسايل مهم بين المللي مورد علاقه كشور پنجه نرم كرد . وي با شرق ديتانت امضاء كرد . در جنگ ويتنام قدمهاي برداشت و عسا كران کشور را از آن سر زمين بسيرون كرد در امر صلح شرق ميانه گامهاي نخستين را گذاشت . حالا چيز يكيه مهم است اين است كه اين هم قدم هاي اولي را جيرالد فورد دنبال كند واقعا چيزي كه مآيه اميد واري است درين امور وجود كيسنجر است چه اين كيسنجر بود كه در زمان نكسن هم قدم به قدم پلان هاي او را دنبال ميكرد و حالا هم همان كيسنجر است .



# دملادردخهشی دی

اوسی چه دغه ژړا که کته ونه لری .  
زیان هم نه لری .

## تاریخی ژړا وی :

په وروستیو کلونو کښی دیوه فرانسوی سړی ژړا د تاریخ په پاڼو کښی ثبت شویدی او د تعجب وړدی چه هیڅوک دده نوم او نښان نه پیژنی مگر جز لیکونکو د ژړا په حال کښی دده عکس اخیستی دی او دغه عکس خو ځنه په مطبوعاتو کښی چاپ شویدی . ددغه سړی د تاریخی ژړا کیسه څه ده؟ د ۱۹۴۰ کال په دویم لښی کله چه فرانسې د المان له خوا ماتسی وخورله او ددغه هیواد خاوره نازی لښکرو دتوپونو سر جزو لاندی ولړزیده ، المانیاو د ماریسی په بندر کښی د لومړی ځل د پاره د فرانسې بیرغ د ښاروالی له ودانی څخه ښکته کاوو ترڅو خپل بیرغ یی پر ځای وریوی . یو شمیر فرانسوی ښځواو نارینه وود خپل هیواد دبیرغ پرځای ددښمن د بیرغ درپولو ننداره کوله او دغه سړی چه د ننداره کوونکو په لومړی کتار کښی ولاړ وو ، ناڅایه یی په ژړا شروع وکړه ، خبرلیکونکو دده عکس واخیست او دغه ژړا (دیوه وطن پالونکی ژړا) په نامه دفرانسې په تاریخ کښی ثبت شو .

یو ویشتم کلن (ژوزف بارتل) چه دلکسمبرگ اوسیدونکی وو کله چه د هلستکی ۱۹۵۲ کال دالمبیک په لویو کښی دخپل ځان او خپلو هیوادوالو دمیلی په خلاف ، لومړی درجه شو او دفرمانی د ځای د پاسه ودرید . کله چه یی سترگی د سرورزو مدال ته ولوید ، د ۷۰۰۰ تنه نندار چیانو په وړاندی یی اوبښکی یی اختاره وبییدی او د خوشحالی په دغاوښکو سره یی څو سوه تنه نسور هم تر اغیزی لاندی راوست او ژړاته یی مجبور کړ .

مگر د خلکو اعتقاد په دی بساره کښی چه نارینه باید ونه ژاړی ، نوی شی دی . تر دوو مخکښی پیپیسو پوری ، ژړا د نارینه دپاره مجازوه او هغه هرځل چه د کومی نارامی یاد څیگن داحساس سره مخامخ کیده ، بی له کوم خجالت څخه یی ژړل . مثلا (گویته) المانی نامتو شاعر څو ځله ژړلی دی . د سینما د نامتو هنرهند (چارلی چاپلین) ژړا هم له نامتو ژړا وو څخه ده . هغه په ۱۹۵۲ کال کښی

# مردی بانقاب بچه

سرانجام يك كلکين بازشده ، چهره تاریکی پشت پنجره آمده گفت : شما اجازه ندارید داخل شوید . مگر خبر نیستند که درینجا چه واقع میشود ؟

دیک نفس سوخته وناله کنان جواب داد: ازوزارت داخله می آیم وپيامی آورده ام که حکم اعدام رابه تعویق می اندازد .

دریچه پنجره گرفتگی دو بساره بسته شد وپس ازچندلحظه کهمانند سالی به نظردیک طولانی آمد ، قفل دروازه باز گردیده ، پله های دروازه بزرگ دور رفت دیک اظهار داشت: من کلونل گاردون هستم ازخارنوالی مرکزی می آیم . فرمانی با خوددارم که اجرای حکم اعدام جیم کارتر را معطل میسازد .

دروازه بان سری شور داده پاسخ داد : متأسفانه حکم اعدام پنج دقیقه پیش اجراشده است وشما دیر تر رسیده اید .

دیک آهی کشیده گفت: اما ساعات کلیسارا دیده اید ؟  
- متأسفانه ساعت کلیسا چهار دقیقه پس میماند . می ترسم که بشما بگویم . ولی احتمال داردکارتر مرده باشد .

۳۸-

رای بنت ازیک خواب ناراحت بیدار شده روی بسترش نشست یکی ازمحافظین که تمام شب رامقابل سلول رای بیدار مانده و کشیک داده بود ، ازجایش بلند شده بهرای نزدیک شد .

شی . با ید دغه معترضه جماه چه (نارینه د ښځی په نسبت لږژاړی) ، پای ته ورسوله شی . د شلمی پیری دوهمی نیالی برخی ټولنی باید ځان دنارینه وو ژړاته عادت ورکړی ځکه چه ژړا هم ښکلی ده او هم شاعرانه . دنارینه وو ژړا د ښځو د ژړا په شان هم ښکلی او هیجان راوستونکی کیدای شی . له همدغه امله هغه سړی چه ژاړی ، نه ښایي کمزوری او حقیر وگنل شی ، دا ځکه چه ژړا زړه ورتوب غواړی او څوک چه زړه ورتوب ښی دنمانځنی وړدی .

د شلمی پیری د وروستی نیمايي برخی زیاترو سیا ستمدارانو څو ځله

# خپاسگی که نقش چشمهای ..

صاحبش سرباز زند . چرا؟  
جواب ساده است در بسیاری حالات، کور که در چند قدمی خطر وجود دارد آن را احساس نمی کنند و سگ را وادار به عملی می نماید که این خود خطر بزرگی را به همراه دارد در این شرایط سگ باید چنان تربیه شود که از او امر صاحبش سر باز زند تا از خطر بدور بماند . یک سگ قبل از شروع بکار به مدت ۱۴ ماه زیر تربیه گرفته میشود . و بعد ۴ هفته آزمایش دیگر می بیند این بار مدتی است که او با صاحبش به صورت عملی کاری کند و یا او عادت می گیرد . ویکی با دیگر آشنا میشوند .  
اکنون روز بروز هر نقش اینگونه سگ ها آگاهی بیشتر بعمل آمده و در بسیار کشور ها به این گونه سگ ها اجازه داده میشود تا به طیاره ، سرویس و موتر سوار شده و اجازه داخل شدن به مناطق مختلف را داشته باشد .

با مقایسه تربیه دیگر نوع سگ تربیه سگ رهنما برای کوران به صورت جالب توجه پیچیده می باشد برای اینکه صاحب آینده سگ بکلی مطمئن باشد سگ بصورت دقیق باید تربیه شود . هم چنان سگ بتواند بصورت در دست از او امر صاحب آن اطاعت نماید . اینگونه سگ ها باید دارای کیفیت زیرین باشد .  
اول از همه یک سلسله آزمایش ها بخاطر چگونگی مزاج ، کرکتر و سطح آگاهی سگ بعمل می آید . دوم اینکه سگ کاملا صحت بوده و به صورت جدی احساس مسئولیت و آگاهی را در اوقات احساس خطر بنماید . سگهای در بر امر صداهای مختلف احساس ترس یا ضعف نماید ارزش تربیه را ندارد . در اول آموزش ، سگ او امر چون ( بنشین ) ( بر خیز ) ( صبر کن ) و غیره را می آموزد و بعد کلمات دیگر .  
همچنان در تربیه بعدی ، به سگ یاد داده شود که از بعضی او امر

بقیه ص ۲۴

## عاشق شدن

اش باعث ایجاد شهکار هایی گردد چون افرونو اسر دانه که از عشق (بترس) میسوخت یا سونات های شکسپیر که در اشتیاق (بانوی سبزینه) اش سروده شده و آهنگهای شو مان که از عشقش به لسه اش کلارا بمان آمده .  
و بسیاری آدم های عادی از مرود نامه های عاشقانه که در جوانی نگاشته اند . فصاحت و احساسات و نا زک خیالی های شاعرانه که در آنها بکار برده اند و از تکرار آن عاجز اند در شگفت میشوند .  
با در نظر گرفتن آنچه گفته شد باین نتیجه میرسیم که عاشق شدن تجربه شگفت آوری است ، که در دنیا کم میبینیم گرامی و پر بیا و بالا خوه چینی بوده می تواند و من یقین دارم که اکثر مان در آزادی تمام جهان حاضر نیستیم از آن بگذریم .

عاشق از کودکی در دل پرور انیده اند مانند پول ، دوستا ن ، خانواده و با لا خوره همه و همه اگر چه شاید عمل شان آنها را احق خطاب کند ، هر چند هم میخواهند به واقعیت بچسبند مگر با این همه فطرت و طبیعت بر آنها خیلی نیرو مند تر بوده و اوشان را او دار میسازد که در مقابل دیگران خود را بی مسئولیت فکر کنند .  
**محرک فعالیت های خلاقه**  
شگفت اینکه نیروی پر قدرت عشق شاید اثر دیگری ببار آورد . مثلا میتواند به استعداد فکری رهنمون شود چنانکه گوئی وجود نیروی عشق گشودن خزانة استعداد خلاقه در شخصی شده که پیش از آن برایش مجهول و ناشناخته بوده است .  
این استعداد بسویه پابین شاید فقط با کندن امضا ها در یک درخت و یا نوشتن مکرر نام محبوب تبارز کرده و بدرجه عالی

و من نیز به پیشنهاد او موافقت خود را نشان دادم و حالا اعتراف میکنم که ازین آری گفتن خود پیشمسان نیستم . من در پوهنتون سار بون به تحصیل تاریخ پرداختم و در امتحان های متوسطه نیز ورقه تحسین از استادان خود بدست آوردم .

دنبال کند بعد از گذشت مدتی من هم بدنبالش عازم پاریس شدم و با او به زندگی مشترک آغاز کردیم یک سال بعد تر فرزندی بنام اریک بدنیا آمد . کود کم در آغوش من بود که ایبریک پیشنهاد ازدواج را کرد

# تیاتر نو و کهن

گروه بنام (لک لک شام) نام دارد . این یک داستان زیبا و لطیف است در مورد اینکه یک لک لک زیبا به دختر زیبای تغییر شکل داده و یک دهقان جوانر ایشوهری میگیرد بخاطر اینکه روزی که لک لک در برف سنگین فرو افتاده و پایش شکسته بود دهقان یادشده او را برای تداوی خانه می آورد . آثار این گروه همیشه با لطافت و زیبایی همراه است .  
چار گروه یادشده در هنرتیا تر نوجاپان ، بین سال های پنجاه تا شصت مسلط بودند . ولی در طول این سالها گروه های کوچک دیگر از آنان راه خود را جدا کرد و هر یک بریدند .  
در جو لای سال ۱۹۵۳ ، یک گروه جدید ، که هیچگونه ارتباطی با زنجیر دراز شیوه تیاتری شیکینکی ندارد بمیان آمده . این گروه از ده جوان که که هفت نفر آن شاگرد پوهنتون ، یک یکن خانه ، یک کارگر یخن سفیلو یک هنر مند ، پرو فیشنل است ، به میان آمده است . آنان گروه خود را شیکینکی نام نهادند .  
آنان باروی پرده آوردن آثاری

گروه موفق شد تا نمایش های عالی و درخشانی از برشت چون ( نه نه - دلاور ) ، ( زن نیک سچوان ) ، ( اپرای سه پولی ) و ( دایره گچ قفقا زی ) را روی صحنه بیاورد این گروه هم چنان آثار مو لیر ، شکسپیر ، او ژن اونیل و تعداد زیاد نمایش های جاپانی را روی صحنه می آوردند .  
گروه تیاتری مینگی در سال ۱۹۴۷ بمیان آمد . آثار آنان همیشه با دورنمایه های سنگین اجتماعی همراه است .  
آنان بار اول ناو ل ( انکار ) نوشته تسون شیما زاکی را که درو نما به تبعیض اجتماعی دارد ، به شکل تیاتری آن ، روی صحنه آورد .  
آنان آثار درام نیوسا ن غرب چون گورکی و سار تر را با تغییر در آثار چخوف به نمایش گذارند .  
همچنان در سال ۱۹۴۷ گروه بودونو کای بهر هبری یاسو یاسو یاما موتو برای روی صحنه آوردن آثار جاپانی با درونمایه های فولکلوری بمیان آمد . معروفترین پارچه این

بقیه ص ۱۷

## پروگرام انکشاف

چون :  
(تسیج) مام ( عیسی مسیح ستاره قدرتمند) به پیروزی شایان توجه است یافته و باروی پرده آوردن (داستان بخش غرب) به اوج شهرت رسید .  
گروه تیاتر جیو (آزادی) به رهبری درام نویس و کارگردان معروف ماکوتوسا تو تازه بمیان آمده است تمایل آنان به آثار برشت شیوه جدید حماسی را بمیان آورده است . آنان از تمام آثار سنتی و نو برای عصیان گری شان علیه نابسا مانی اجتماعی کار می گیرند .  
طی دو سال اخیر ، عدد از هنر مندان سینما گردهم آمده و گروه هنری (اکتور جیم) را بمیان آورده

وی در پایان نقش ملی جرگه هارا تشریح کرده میگوید میجرگه ها با بزرگان دهات در کشور مان از قدیم الایام وجود دارد موضوعات اجتماعی و معنوی مانند انتخاب زمینی برای اعمار مساجد ، حفر جوی های آبیاری اصلاحات سرك فیصله و انتخاب تصمیم در مناقشات دو قریه یا دو نفر یا دو قوم و امثال آن در دهات از طریق جلسه جرگه ها اجرا میگردد . کلی جرگه ها در تطبیق پروگرام های انکشافی حکومت طرح و پلان در مورد نیاز و احتیاج قریه اتخاذ تدابیر صحیح در جلب و همکاری مردم در انکشاف ده ، اعمار پروژه های عام المنفعه بکار انداختن قوای بشری در مورد مختلف مانند احیاء قابل زرع ساختن زمین های خرابه و امثال این نوع فعالیت ها از طریق فیصله های دسته جمعی ملی جرگه ها از دایمان سهم انکشاف جمعیت به شمار میرود .

بقیه ص ۴۰

## زیبارویان آلمان

کردم . وی در پوهنتون آزاد برلین آلمان شناسی را تحصیل میکرد و بعد تر به پاریس رفت تا تحصیلات خود را

### شینده

فهمید که خیلی نزدیک شده است صدای نوب‌هالر زسی ایجاد میکرد. بعد از چند گام بزرگ دیگر او صدای جنگجویان را شنید که هورا میگفتند صدای ما شنیدار ها اکنون منظم نبود، مثل صدای ماشین خیاطی نبود. فیسر های ماشیندار کنده کنده بگوش میر سید. او پرسید که مبادا نا وقت برسند فکر کرد. آیا میتواند آبرا به موقع برساند ... فکر اینکه جنگجویان از تشنگی بجان آمده باشند او را زرد او گرفته های گراچی بان را بغاظر آورد ... (ماشیندار؟ بدون آب نمیتواند فیر کنند ... گرم شده اند شینه ازسرای نسی فرود آمد. بیک تعداد عساکر مقابله شد. کنار جنگجو بان اسپ هایستاده بودند که بالای شان صندوق هار بار بود یکتعداد صندوق هارا پائین آورده بودند و جنگجو بان ازبین آن قطار های کار توس رابیرون مسی کشیدند درحرکات شان شتابی دیوانه وار به مشاهده میر سید با دیدن آن زن همگی شان تکان خورد و برای لحظه گو تاهی دست ازکار کشیدند و خود را راست کردند. آنگاه چند صدا درهم آمیخت وزن بوضاحت فهمید که آنها چه میخواهند ...

آنها آب میخواهند ... شینه میخواست مطمئن شود که واقعا درجای لازم آمده است یا نه ... لذا پرسید:

بیجه ها ... ماشیندار هاهمین جاست؟

همه بیک آواز جواب دادند:

سها ... خود ما هستیم ...

زن به چهره هی خسته و تشنگی کشیده سرایان چشم دوخت آنگاه تبسم ملیحی روی لباش پدید آمد. شینه کوزه را ازروی سانه اش پایین آورد ... از بالای تپه یکتان از جنگجویان باعجله پایین می آمد، رویش بکلی سوخته بود ... چشمانش به آدم های نبالود می ماند و در خسارش سرخ گشته بود او موی زرد و یاریک اندامی بود.

او پرسید بریده گفت:

کمی این ... آب ... و آورد ... آفرین مادر ... آب را بموقع آورده ای ... ماشیندار من از فیر کردن مانده است ... خیلی گرم آمده جوان موی زرد بعد از گفتن این جملات مقداری از آب کوزه را در یک ظرف ریخت و دووان دووان با خود برد ... آب باقی مانده را عساکر بین خود تقسیم کردند و باعجله نوشیدند ... شینه که در گوشه ای ایستاده بود آنها را خموشانه

### اودشپی جنازه ..

په خلی عسکری خولی بانسی چه به میخ بانسی خرول شوی وه ، گنولی وی. هاخواهی به دیوار بانسی بری لیک په یوه لرگین کی بنکاریده ، خیل عکس ته یی پام شوچه موسکی و. ناخایه دبیری په خیر و دخیلوخیالونو له دنیاگی نه راووت :

اوس نو زهیم اوله خانانو سردهعوا گانی ... تر اوسه بهمی دوه دری سوه عریضی گری وی ، دالس کاله کیری چهزه می دزوی خون نشم گتلی ... تراوسه خوگو علاقه داران پهلس هاو ضابطان ، پهشل هاو ولسوالان او خوگو تنه والیان راغلی او تللی تی، خوچه هرچاله می عریضه گری دهخه ندی تریسه رابوت شوی ... خمو چه گتلی وهفمودتی خوانیمرگ د خون به دعواگی بایلودل .

ن راغلی یم چه دی نوی والی ته عریضه وړاندی گرم خو هلته هم چاپری نثرودم، هلته هم هماغه دتوبکو خولی وی ، لکه چه دخانانو کلا بی ساتله کیری ... دلته دخان، دعلاقه دار او والی ، ټولو کورونه په ټوپکو ساتل کیری ، خو دخلسکو دناموس دساتلی لپاره یو دیوه بیخ جاکو پیر زویته هم نشته. اریانه اریانی ده ...

«بیری» یوه شیهه غلی شو . لایم هم زړه زړا غوښتله ، او بیایی وویل :

نرچا راته وویل چه داسی نه کیری ولار شه او امیر صاحب ته عریضه وگره ... نه پوهیږم چهه وگره ، په لوری می نه پوهیږم ... صاحب ، داسی حال ده چه مکوه پوښته ، همدا چه دوالی کوټی ته ورشی ټو یوه زوړده ، یوناری وهی چه بنځه می چا تښتولی ده ! بل چیغه وهی چه لورمی دانوه کاله کیری چه ورکه ده ، دریم عرش کوی چه

ټول کال می خمه کرلیده ، اوس می غله خوک نه راگوی ... بل به وینی چه عریضه یی کیری وی چه خمه یی په زوړه ملک ترینه اخستی ده او خوک یی قسوالی ته اعتبار نه ورکوی ، دریم چه داسی یوخال دی چه مکوه پوښته ... هغوی چه له مون نه پورته ناست دی ، یواخی دغور لستونو خیال ساتی ... نور ورته دکانو په شان ښکاری او چرت هم یی نه خرابوی ... اوف اوف زړه می چوی صاحبه ... زه می چوی ...

لندی خبری سره «بیری» غلی شو او یوه غوټه یی پرانستله . یوه خره کالغونه پکښی تغارل شوی وو ، ناټولی عریضی وی چهده له کوچنیو کرسی والاونه نیولی ترغټانو پوری کیری وی ... دسپین مری هم غریو نیولی ده. کالغونوته یی په غوصی سره کتله اوخه یی نه ویل .

وروسته تریوی او پدی وقلی چوپتیا «سپین» دخان او بالوسیلده «خمرک» دکونلی دسر نوشت پوښته وگره . اوچه پوه شو هغه وروسته تردی چه خانانو بیرته تښتلی وه، په پیره در دونکی سر نوشت اخته شوی وه نو دغوصی له زوره یسی دغاری پلی شخی ولاری وی او له قاره شینی اولیستی و، بیری کیسه وگره چه هغه تردی چه بیرته خانانو بیولی وه نو وروسته تریوی هفتی یی مری او ژوندی ئی وړک و .

راغلی وو دریمه میاشت دا انگازه خیره شوه چه خانانو خپله گوټه وژلی ده . لا خینودام ویل چه هغه یی په گڼته ښارونو کښی په کوچیانو بانسی خر خه گری ده ... هغی معلومه نشوه چه کو مه خیره دښایوه وروسته تردی خبرو هغوی بیا هم غلی و تر هغو چه سپین یوه ترخه مو سکا وگره او وی ویل .

(اکار را خر چه شیهه چوړه گرو )

اوروسته تر دی چه بستری یی وغوړولی ټول سره پریوتل .

ناخایه می په سر خرکه شوه ... په خان می تو لعنت وویل ، آخرزه خهله ولاړ وم .. عهد کانه په خمرک بانسی شوی وه، هغه هم یوی بنخی بیولی و . نور تم نشوم او دغره لاره می پرمخکښی و نیوله خکه چه دحجر گاوند ماشومانو وویل خمرک له یوی بنخی سره دتنکی خواته روان و .

همداچه دتنکی خولی ته ورسیام ، پکنده غرمه وه . دبنغانو یو خسپاری وو . پورته دبنغانو له خسپاری بل غرنه اوریدل کیده ، دمرگ چوپتیا خیره وه ، خو همدا چه له لیری می یو خو ټپوسانونه پام شوچه د تنکی په آسمان او یوی زړی دایره کی اټن وهی ، غری می و تښتیدل او له پښوهمی دمه وخته زړه می پیری پدی او زړه خراشونکی بیسی گواهی راکوله ... اوچه بیه و پانسی ولایم همداسی هم وه ...

«بیری» چه د «سپین» په مطلب پوهیدلی زړه ډکه مری یی ورته وویل :

«هو هماغی (بنخی) یعنی هماغه سړی و خمرک یی له خانه سره بیولی و، په تنگی کی یی وژلی و . بیا وروسته ماته یوه بوټ پانه کیسه وگره چه خمرک دهغه سړی نه تیرزین اخستی و او تردی و چه پخپله هغه یی وهی سړی چیغی گری وی او دتیرو له سانه دوه دری تنه نوروی ورتولی شوی و ... «خمرک» ټوک ټوک شوی و ... همداچه زوړه ورسیام نو ټپو ساتو همداسی حملی یی کولی، هغه یی ماله واسکته او کالیو نه وپیراند ... سړی هبونو ، اوله اوږونه پاتی ټوک ټوک او په وینوکی لوټه خیشته و ... خدایه ... په چپا بانسی هغه شیهه مه راولی ، چه په مادی راوستله ... په هیخ پلار بانسی هغه خونړی صحنه مه وینه چه په مادی ولیدله ... خدایه که دی بندگمان دی ته پیدا گری وی چه هغوی دی یویل وداری کاشکی دی له سره نه وای پیدا گری ...

اولدی خبری نه یی وروسته ترخه زړا وگره ... اوله همداسی دزړا له زوره سو ښده ... ترخوچه بیایی په خپلو خبرو بیل وکی :

لندی ته به تیر شو چه مان «خمرک» بی کگری جرد خنکه ترکلی راوړساره . ملک لکه چه لندی بیینی نه خبر وخته یی علاقه داری ته سړی ورتیرلی و . قضا ما زدیگر وچه د علاقاری بریدن له خپلو سپایانوسره درغی . له مون سره ولاړ او دقتل خای یی په تنگی کی ولید . اوبیایی مودته وویل چه جسد علاقه داری ته یوسو په خپله له ملک سره دهغه کورته ولارچه البته زه بیا وروسته خبرشوم چه شپینی دخانانو سره یوه ... په هر حال مون جسد علاقه داری ته یووړ او دشبیه هم هماغه پاته شوو ... او ایله دوه ورخی وروسته مون دخمرک مری په خاورو بانسی وسپاره ...

دټولو سترگی له اوښکو نه ډکی او سړی وی. «سپین» به جدی توگه ناست و. اوسترگی

راغوش میگردید تصور میکنم اگر اشتیبار نکرده باشم ... فیملها بسیار روشنی داده شده ...

اسپرن جواب داد: آری این فیلم یگانگی فیلمی بود که زیاد روشنی داده شده و ولی باور کنید که من بصورت شوقی وازرو ی علاقه ای که به عکاسی و فیلمبرداری دارم این لابراتوار شستن فیلم ها را باز کرده ام. واز روی حماقت ددین ماجرا پیچیده ام.

### سارق بانک

مرکزی شهر لندن میباشیم. در این نوبت چه قدر پول بر داشت اید . هر دو نفر از نهایت حیرت خشک شانزد در لحظه ای که دستبند ها را به دست آوردیم زدند گوپر قادر شد حرف بزند و بر سید. شما از کجا در یا فتید که ...

لانهام جواب داد. آقای کوپر از روی لست پاک کاری و مراقبت از کمره به حقیقت دست یافتیم. من در یافتیم که هر باری شما کمره های هر نمایندگی بانک را پاک و تمیز کرده اید. متما قنب آن در همان نمایندگی دستبرد بعمل آمده است. بهتر است بگویم شما در کمره ها عوض پاک دستکاری میکرده اید. غالبا شما کمره را طوری عیار کرده بودید که هر که هروقتی صراف و یا مامور مو ظف سیف را باز میکرد کمره اتومات بکار افتیده لمره هارا ثبت مینمود. وقراریکه از مامورین با نیک استفسار نمودم شما با صحبت و مهربانی چند روز بعد تری برای پاک کاری و مراقبت از کمره تشریف می آوردید. به این ترتیب فیلمس

۱۲ رویال مار چند بانک تر تیبکند در صبح شنبه چهارم سائزرد یک بود از کار خود در بانک مایوس شده از ادامه کارش دست بردار دکه دید دو نفر در لباس کارکنان بانک مقابل دروازه بانک رسیده ظاهر ابراهیم مسلم کردندی چنان معلوم میشد که باهم سر گرم صحبت میباشند. اما اینکه یکی از آندو با قفل دست بازی میکرد. این کار او دیده نمی شد.

لانهام گفت: بسیار در خشان عمل میکنند. در همان لحظه اسپرن به کو پر گفت. یک نیم دقیقه وقت میگیرد. در همان لحظه دروازه باز شد کو پرا ظاهر داشت. تو باز هم بسیار عالی از عهده کارت بدر شدی.

اما وقتی آندویچ دقیقه بعدی تر خوا منتقد بانکس های دستی پر از بانک خارج شوید در جلود دروازه با سه تن از پولیسان ویک مرد در لباس ملکی رو برو شدند.

مردیکه لباس سویل به تن داشت خطاب به آنها گفت. سلام رفقا صبح تان خوش. اسم من لانهام است. آمر شعبه سرعت پولیس

# پو شکین شاعر سترک

ترجمه صدیق رهبر

شعر او آئینه ی تمام نما یی  
تاریخ پر از نشیب و فراز یک ملت  
است

...

باعشق بزرگ، او در دویل نا  
جوانمردانه ای جان سپرد

...

پوشکین با ایمان خلل ناپذیر به  
نیروهای خلاقه ملتش و برستیغ  
مقام پرارج شاعر ملی دست یافت



تصویر پو شکین شاعر سترک

سترک

انسانیت نفوذ نموده و بر بسیاری  
مشکل های احساسی دست یافته  
است .

نسل ها می آیند و می روند ، ولی  
او هنوز چون آفتاب درخشان بر  
سر زمین زیبایی شعر می تابد .  
وقتی که سخن از عالم شعر و جذبه  
روانی زیبایی کلام می آید بدون  
شک در برابر همه می ایستد .

پوشکین معیار هر چیزیکه حقیقت  
است ، زیباست ، ژرف است جدید  
و دست نخورده است میباید شد .  
ممکن این سرور از بزرگ و  
جاویدانگی اشعارش ، نشرش ،  
ترازیدی های فلسفی اش و کارهای  
تاریخی اش ، باشند .

ولی فقط غنای شعرش نبود که  
پوشکین را سر آمد همه ساخت .  
بلکه آگاهی سترگش ، روح حماسی  
وقهرمانی اش عنصر تجا و بخش  
وتوانایی او در دیدن جوهر  
و عنصر اساسی زندگی است  
که برای او ابدیت  
می بخشد . توانایی او در شناخت  
تضاد های گوناگون زندگی ،

کنجینه ادبی این کشورافزادگی  
چنین بر می آید که  
پو شکین شاعر آینده  
هاست . حتی یک کلمه از اشعارش  
نمرده است و زبان او زبان روسیه  
است . شکل کهن زندگی ، دگرگونی  
یافته است ولی هر آنچه او نوشته  
است هنوز بزنگی ادامه می دهد .  
آنان هیچگونه ته درست سازی را  
ضرورت ندارد و به مشکل به تفسیر  
نوعی گونه ضرورت دارد . احساس  
او و نظرش کهنه نشده و در بسیاری  
موارد با آنچه مادری می کنیم همگون  
است .

هزاران نفر مشتاق اشعار جاویدان  
او ، به سر زمین سترک سفر  
میکنند تا زیبایی های طبیعت را که  
در آئینه اشعارش انعکاس یافته  
است ، بچشم سر ببینند .  
که پو شکین برای همیشه زنده است  
پوشکین برای همیشه زنده است  
اومردی است که تا ژرفای روح



یکی از مجسمه های یاد بود پوشکین

گو گول نو یسنده نامدار زمانی  
گفته بود :

«پوشکین شاعر پویایی ها است  
در وجود او سده ها تبلور یافته  
است . در آینه خانه  
او زیبایی لطیف است از سر زمین  
روسیه در وجود شعر او و زنده گی  
او تاریخ یک کشور در هم پیچیده  
است .»

ادبیات روسیه - یسنندگان و  
شاعران بنام بلند آواز ه اه را دیده  
و وجود آنان بر غنای فرهنگی و ادبی  
این سامان افزوده است .

باآنها ، هیچ شاعر دیگر  
نتوانسته است لقب اولین شاعر  
ملی را بغیر از پو شکین بدست  
آورد . هزاران واژه و کلمه نو بر

# رسیده ها



عقربه های این ساعت لحظه ایستادن قلب شاعر را نشان میدهد.

« بوریس گودووف » ، « تاریخ انقلاب یگساجف » ، « روسلان و لودمیللا » ، « اوژین او نگسین » و « داسمتان پریان چون »

« پری دریایی » ، « پروذسکی » و غیره را می خوانیم در برابر خود تصویر بزرگ نمایی از زندگی روسیه ، روشنفکران روسیه ، روح روسیه ، جامعه روسیه ، زندگی می توانیم ما را مانیکه آثار او چون :



اتاق مطالعه ی پوشکین



میز تحریر پوشکین شاعر بزرگ

شاعرانه می باشد .

هیچ موزیم ادبی جهان را با موزیم آثار پوشکین که در مسکو بسنای یافته به مقایسه گرفته نمی توانیم . اکنون ۱۷۵ سالگرد تولدش در سراسر جهان و باشکوه خاص تجلیل میشود . هزاران هواخواه او به دهکده مینی بلو سکی میروند تا دسته ی گل به جایی بگذارند که اشعار فنا ناپذیر او تولد گردیده اند و این کلمات پوشکین که گفته بود :

« تو سطر ملت من سالهای دراز پرستش خواهم شد . »  
مبالغه نیست ، هر روز ما آثار این عشق مخلد و همیشه دیکته می توانیم ما را مانیکه آثار او چون :

رابا جرات در هم آمیخته است برای زیاده از نیم سده است که ما به یافته های جدید تری در شعرش دست یافته و با امکان آزادی کنونی در زرفای گفته هایش راه یافته ایم با گریستی چنین می نویسد :

پوشکین با من در انتقام بریکوت یاری نمود و او با من بر قلل ارال بالا رفت با پوشکین در ژرفای مرداب و قطره گام زن شدم .

زنده با حشرات ، گرسنگی کور و با برهنه قلب من تپیده است ، ضعیف و گاه قوی ولی شعلة سرکش آزادی در ژرفای قلبم ، پژوهنده او همراه با آوای گلو له ها ، سرود ما کسیم را از شعر پوشکین خواندم او بر تر از همه شعرای هم عصرش عشق مردمان را در قلبش داشت . ما از آنکه دوران او را در لابلای آهنگ کلمات شعرش می شنویم . در شعرش همه گونه انسانها خواه مهتر و خواه کسپتر جلوه می نمایند و حتی ما دشمنان او را به روشنی می بینیم .

به صورت عملی هر روز خلاقه زندگی پوشکین از لابلای شعرش دیده می شود . ما بیشتر از پوشکین و زندگی اش می دانیم زیرا همه چیز در لابلای کلمات شعرش گفته شده است . این کلمه « ما » منظور تنها کاوشگران علمی آثار او نیستند بلکه صدها هزار و حتی میلیون ها خواننده است که با احساس تلخ حادانه تراژدی دویل او را در آخرین روزهای زندگی اش خوانده اند . پوشکین برای همه زنده است .

هر کلمه و واژه دست نیوس پوشکین ، با وجود یکه به مشکل خواننده شده می تواند . هر خط کوتاه اشمن نمایشگر احساس

آگاهی او از فرق میان عظمت و سترگی خاموشانه دانایی و شتابزدگی حساس بوده است . او به درستی می دانست که در زندگی چه تصادفی و گذرا و کدام اصلی و جاودان است و این درزید تاریخی او بمشاهده می رسد .

نه فقط غنای ایده ها و تخیل او بلکه پرواز عقاب آسای دیدگان آینده نگرش به او توانایی میدهد تا به درستی آینده جامعه ، آینده بشریت و پیوند های برهم اثر گذارنده آنها ببینند و در تصاویر روشن و فنا ناپذیر اشعارش ، با قلم سحرش جای بدهد . آینده نگری اش تا آن زمان مجرد و منتزع است که به درستی بیوند هر مصرع شعرش را با زندگی آن زمان به مقایسه نگیریم . این انعکاس را . ما در اشعارش خواه بگونه یک گذارش روزنامه ای نگارش زندگی روزانه اش ، یک گفتگوی دو ستانه و یک یادداشت بیش یا افتاده دیده می توانیم .

پوشکین اولین شاعر روس بود که وحدت بین ایده زیبایی و زندگی را بمیان آورد .

زندگی ساده و اشیای پیش پا افتاده ماده خام ارزشمند اشعارش را میسازد . ولی در اشعارش او تصویر بلند بالا زندگی را با زیبایی ناب آن ، ترسیم مینماید . زندگی روسیه در اشعارش جان میگیرد و نفس می کشد و ما گر مای این نفس را بخوبی احساس می کنیم . دهکده مینی بلو سکی که محل زندگی اش بود به تصویر بزرگ نمای سر زمین مادری و عزیزترین بخش قلب هر روس بدل می شود .

او فقط یک شاعر توانا نیست بلکه او آینه تمام نمای یک انسان است که در خود آگاهی در خشان

# احمد ظاهر ...

بصورت فردی نمیتواند پیش از چند دقیقه طرف توجه تماشاچی باشد پس ناگزیر یک دسته بیست نفری میکوشند یکی دو ساعت باهامان جمعی با خستگی بیستند مبارزه نمایند .

میگوید من خواننده گروه اکثریت مردم نمیباشم درحالیکه این طور نیست و کنسرت های من من ملاحظه بفرمایید صندوق مبارزه بسا بیسوادی داده ام گواه این مطلب است که من از مردم و برای مردم از این گذشته عاید کنسرت های من بیش از آنکه برای من پرداخت گردد جیب هوئلداران را پر میسازد و صاحبان سینماها را بنا برین گرانی کنسرت نیز از جانب همین اشخاص است و نه من .

بنظر تو مو قف فعلی موسیقی بیحیث یک پدیده هنری در کشور ماناچه حد فناخت بخش است و برای انکشاف بیشتر آن چه اقداماتی باید صورت بگیرد ؟

از نظر من پانوجه با استعداد ها و نظر فیت های هنری جوانی که همیشه در کشور ما وجود داشته و دارد این پدیده هنری نتوانسته است خوب رشد نماید میتوانم ادعا نمایم که امکانات در کشور ما همیشه علیه ویر ضد موسیقی بوده است ، از یک سو تعصبات خشک خرافی اکثریت خانواده ها موجب گشته که استعداد های هنری در این بخش شکوفان شده بعیرد و از جانب دیگر سالیان دراز عدهای از هنرمند نمایان مانحصار هنری را در واج دادند از خود بیت ساختند و برای اینکه موافق فریبکارانه شان متزلزل نگردد از معرفی تشویق و تبارز تمام استعداد های جوان چلوگیری نمودند و هر آرزو مندی را با سبیلی راندند و بالکند پذیرایی نمودند .

از جانب دیگر رقابت هنری در کشور ما عملا به حسادت هنری مبدل گشت ، آنکه خود هنری نداشت و یا کم داشت بجای کار و تلاش بیشتر کوشید که آن دیگری را که از استعداد هنری بر خوردار بود از پیشروی بازدارد ، از همه اینها گذشته کمبودهای عاطفی هنرمندان موجب شده است که غرور هنری شان بیش از هنرمندان رشد نماید ، باین معنی که هنرمند همین که یکبار با استقبال سه نفر بیننده و ششونده مواجه گشت خود را نابغه گفته و از عشق و تلاش چشم پوشیده و از نظر من فقط غرور هنری منفی کافی است که شکست هنری را موجب گردد ، البته شرایط و امکانات نیز در ده سال گذشته کاملاً ضد ملی و ضد هنری بوده و شرایط همیشه در تمام شئون هنری در جهت منفی و معکوس سازندگی می شده است .

برسیدید که برای انکشاف موسیقی چه نظری دارم بنظر من باید سیستم نو تیشن عام گردد و برای هنرمندان در تمام بخش های هنری امکاناتی فراهم آید که تامین اقتصادی داشته باشند ، و این دواصل مهم برای انکشاف است در همه بخش های هنری .

با همه دلایلی که در زمینه کنسرت های شخصی ات گفتی باز هم تعداد بیشتر از علاقمندان آواز توقیرت خرید یکصد الفانی تکت ورود راندند ، چرانی خواهی در مجامع آزادتر و به قیمت ارزاتر و دور از تشریفات کنسرت هایی داشته باشی ؟

کنسرت های من که با افتخار جمهوری در شب های جشن در کمپ وزارت مسالینه برگزار گردید صرفاً به همین منظور بود بدون مبالغه در این کنسرت هابیش از پنجاه هزار نفر صدای مرا شنیدند و برایم کف زدند ، در آینده نیز چنین پروگرامهایی را دنبال خواهم نمود .

امداد به انجمن های خیریه و حمایت از آنها و جبهه ملی هر هنرمندی است که طرف قبول مردم واقع میگردد تو میتوانی لا اقل ماه یکصدقه بفرموی موسساتی مانند ، بانک خون مبارزه با بیسوادی ، صندوق مادر ، صندوق

# بقیه ص ۶۱ پوشکین

سرزمین روسیه در همه دوران ، سر نوشت روسیه ، مردم آن داستان های واقعی زندگی مردم ، نمره رویا های آنان را ، سرور و اندوه آنان را دیده می توانیم .

همه شعرا به هر زبانی که حرف بزنند و به هر ملیتی که تعلق داشته باشند او را دوست دارند و شعرش را زیر لب زمزمه می کنند .

زیرا این شاعر به آینده مردمش ایمان داشت ، با نگرش به عقب ، در سنده گذشته او درباره آ نسان نوشت و لی با مهربانی و احترام او پر زیبایی آنان انگشت گذارد و رویای شاعرانه آنان را خلق نمود .

شاعر بزرگ و دانا ، در لا بلای مصرعه های شعرش احساس درونی خود را می یابد و در برابر عظمت روح سازنده آنها سر تکریم را پا بین می آورد .

ایمان و اعتقاد پوشکین به نیرو های خلاقه مردم ، که در آن زمان به شدت زیر بار فشار استبداد بسر می بردند ، ایمان راسخ او به آینده که در آن آفتاب عدالت برای همیشه بتابد ، او را بر مستی بلند شاعر سخنگوی ملت ، جای میدهد .

هر چه بیشتر در اندیشه ای ژرف او فکر می کنیم بیشتر می توان در باره او حرف زد .

جنبش های آزادی بخشی را که مردمان ارو پا در ده های اول سده گذشته براه انداخته بسو دند ، راه راستین خود را در آینه شعر پوشکین می یابد .

باور شکست نا پذیر او به نیرو

تمرینات هر چه بیشتر در ساحه عمل نتایج مثبت و نیکو برای ما به ارمان می آورد باز هم توجه جدی به اصطلاح اولیای امور را یکبار دیگر تمنای می بریم . و از سوی دیگر به ور زشکاران ما نوید مید هیم که با نتایج ظاهراً ناکام گرد بر طبق موفقیت های را دا راست ، هر گز پریشانی را بخود راه نداده و این طرز تلقی را که گفته اند و پاید های زینه موفقیت را از نا کامی ساخته اند ، برخ ایشان می کشیم و ... همین و بس .

های خلاقه مردم ، تمایل او به فهمیدن تاریخ آنان ، و زبان اصیل مردمان او را مقام والایی در شاعری می بخشد .

او از راه اشعار چون : « صحنه های از عصر شوالیه » به تاریخ آلمان ، « حبشی پتر کبیر » به تاریخ انگلستان ، « مهمانی ها با شکوه در زمان و باه » به تاریخ اسپانیه ، « مهمان سنگی » به تاریخ ایتالیه تماس می گیرد .

به این ترتیب شعر او در سر کیرنده تاریخ تمام بشریت است .

# تصحیح ضروری

در شعر ستاره شام مندرج در صفحه ۲۴ شماره ۲۰ بهنگام چاپ اغلاطی رخ داده است که در اینجا صورت صحیح آن درج میگردد تا خوانندگان عزیز تصحیح فر ما یند :

مصرع دوم از بیت اول ، چنین خوانده شود : صد هزاران را ز ورمزت در نهبان .

مصرع دوم از بیت سیز دهم ، چون تضمین است با یتی چنین چاپ می شد :

« عالم پیر از سر نوشت جوان » یعنی بین دو علامت کهمانی .

در مصرع دوم از بیت چهار دهم « بعد از کلمات گرم خیز از سینه ای » کاه داده شود سپس به ذکر کلمه آتش بیان پر داخته آید .

اینست



مسؤول مدیر : نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تلفون : ۳۶۸۴۹

دکور تلفون : ۳۲۷۹۸

مہتمم علی محمد عثمان زاده

پته : انصاری وات

داستراک بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۱۵۲۴

دیوی گنیه ۱۳ افغانی

به کابل کبسی : ۱۰۰ افغانی

تلفون : مدیریت توزیع وشکایات

۳۶۸۵۴

# ورزشکاران ما

چین و شوروی صورت می گیرد ، نتایج آن قابل حساب نیست ، و لی میتوان به آن از همه ارجی قابل ملاحظه قایل و یکبار دیگر در بازی های آسیائی منعقد تهران از آن نتایج چیزی ، مشری بدست آورد .

ما در حالیکه مسافرت ورزشکاران افغانی را در کشور های خارج می ستاییم ازین اقدام او لمپیک باخیر مقدم استقبال کرده و کوشش های وسیع تر را درین زمینه تقاضا داریم چه با اکتفا به گفته اینکسه

هنرمند و امثال اینها کنسرت بدهی و از مدرک فروش تکت بینه مالی شان را تقویت کنی در حالیکه پیش از یکسال است که چنین کنسرت هایی نداشته ای و ...

کاملاً درست است من در ماه سنبله بفرغ هریک از موسسات صحتی ای که وزارت صحتیه بخواهد کنسرت میدهم و در آینده نیز عروسسه ای که تقاضا نماید قبول میکنم من از مردم در خدمت مردم و مدیون مردم .

از خودت تکلفی و زندگی هنری ات ، تا کنون چند آهنگ ساخته ای و خوبترین آن کدام است ؟

کوتاه میگویم و فشرده از ۱۲ سالگی آواز خوانده ام بیشتر از هشتاد آهنگ دارم که تماشا را خودم ساخته ام و آهنگ (خودت میدانی گل من) از نظر من خوبترین آهنگ من است .

ضمناً یادآوری میکنم که شامرد هیچکس نبوده ام و نیستم و همیشه از ذوق استعداد خودم بیرونی نموده ام .

یک هنرمند از نظر تو واجد چه شرایطی باید باشد ؟

جنتلمین باشد یک جنتلمین واقعی - همین و بس .

از جوایز هنری ای که گرفته یی چیزی بگو ؟

به سیستم رای جایزه آواز برگزیده را امسال گرفتم اولین جایزه من است .

سال آینده از نظر تو کمی ممکن است خواننده برگزیده سال گردد ؟

خودم - باز هم خودم .

چرا ؟

من با استعداد ، ذوق ، پشتکار و تلاش پیگیری که در خودم سراغ دارم میدانم که سال آینده و سالهای دیگر به سیستم رای باز هم آواز خوان برگزیده مردم افغانستان خواهم بود .

بیمای برای خوانندگان مجله نداری ؟

چرا دارم - بنویس که من شمارا دوست دارم و از جانب من به آواز خوانان هنرمند نیز دو تکت رای یادآوری کن اول اینکه غرور هنری شکست هنری بار می آورد و دوم اینکه رقابت هنری باید سالم باشد و نه حسادت آمیز .

تشکر از حرف دیگری برای گفتن نداشته باشی من پرشش دیگری ندارم .

از مجله ژوندون تشکر میکنم .

تشکر و خدا حافظ .



## قلت نفت



یکی از مجلات انگلیسی عکسی را بچاپ رسانده و در زیر آن نوشته شده بود که :

کمبود نفت در یک عده ممالک اروپائی باعث شد که در وازه بعضی از فابریکات بسته شود، و دکانداران نیز نتوانستند در موقع شب بکارشان ادامه بدهند که بدین ترتیب بحران نفت در اروپا خسارات زیادی را ببار آورده است.

و شما در عکس ملاحظه میکنید که آقای سلما نسی برای اینکه بتواند دوشب هم بکارش ادامه دهد باید نفر دیگری را نیز استخدام کند تا گیس را بدست گیرد، تا در روشنائی آن بهتر بتواند سرو صورت مردم را اصلاح کند .

## استاد با مهارت

خوبست بدانید که در تاجکستان شوروی مردی به اسم مراد علی صفایف، لقب استاد کهنسال - سازنده آلات موسیقی ملی را کسب کرده است. مراد علی در طول هفتاد سالی که زندگی کرده است تقریباً در حدود ۱۲۰ نوع آلات مختلفه موسیقی را از چوب های متنوع مانند چوب اوجا، توت و آلوبالو تهیه کرده است و از پانزده سالگی با رموز به صدا در آوردن چوب آشنائی دارد .

دولتی مطبعه

## پرستار فعال

رسیدگی کردن به احوال مریضان مستلزم آلات اساسی و پرستاران زیاد و فعال میباشد.

اخیراً در پو هنتون کمبر یج واقع انگلستان برای اینکه تسهیلات پرستاری از مریضان بوجود آید ، یک سیستم تعدیل کننده، که نرس را قادر می سازد در زمان واحد شش نفر مریض را پرستاری کند برای این سیستم (واحد نگهبانی کمبریج) نام داده اند این سیستم

متشکل از آلاتی است که در بستر مریض نصب است و عبارت است از:

الکترو کارتو گرام ضرب سان قلب ، فشار خون و درجه حرارت بدن که با سیستم آگاه کننده که به اطاق نرس ارتباط دارد توأم است درین واحد یک کارمند شفاخانه نیز با معلومات محدود می تواند کار کند، و فوراً داکتر را در حالات عاجل آگاه سازد.



## ماساژ دهنده الکترونی

دانشمندان شوروی چندی پیش دستگاهی جدیدی را بنام ماساژ دهنده الکترونی آماده برای استفاده ساخته اند ، پرستاری که این دستگاه را اداره میکنند ، دست مکانیکی را راه می اندازد و دست که مجهز به دستکش می باشد، انواع ماساژها را در مشکلترین تا آسانترین آن انجام میدهد ، دست مکانیکی با چنان احتیاط و مواظبت بدن را ماساژ میدهد که بعضی از بیهاران ترجیح میدهند با این دستگاه ماساژ بشوند.



# مود و فیشن





**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**